



وہابیت

عامل تفرقہ مسلمانان

حضرت آیت اللہ نجم الدین طہبسی

ترجمہ و تعلیق: حسین حبیبی تبار - عبدالجبار زرگوش نسب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وہایت عامل تفرقہ بین مسلمانان

تألیف :
حضرت آیت اللہ نجم الدین طبسی

طبسی - نجم‌الدین، ۱۳۳۴ -

وهابیت عامل تفرقه بین مسلمانان / تألیف نجم‌الدین طبسی؛ ترجمه و تعلیق حسین حبیبی تبار، عبدالجبار زرگوش نسب. - قم: برگ فردوس، [با همکاری] امیرالعلم، ارمغان گیلار، ۱۳۹۰.

۱۶۲ص.

۲۴۰۰۰ ریال:

ISBN978-600-91073-7-7

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. [۱۵۵] - ۱۵۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. وهابیت - تاریخ. ۲. وهابیت - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. ۳. وهابیت - عقاید. الف. حبیبی تبار، حسین، - مترجم. ب. زرگوش نسب، عبدالجبار، - مترجم. ج. عنوان.

۲۹۷/۵۲۴

BP۲۳۸/۶/ط۲و۹

وهابیت عامل تفرقه بین مسلمانان

مؤلف: حضرت آیت الله نجم‌الدین طبسی

ترجمه و تعلیق: دکتر حسین حبیبی تبار (استادیار دانشگاه آزاد

اسلامی واحد ساوه)

دکتر عبدالجبار زرگوش نسب (هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

واحد ایلام)

ناشر: برگ فردوس

ناشرهمکار: امیرالعلم - ارمغان گیلار

صفحه‌آرا: سید مجتبی حسینی

چاپ: قدس

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۹

قیمت: ۲۴۰۰ تومان

تعداد صفحه / قطع: ۱۶۰ / رقعی

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۰۷۳-۷-۷

مرکز پخش:

۱- قم: میدان معلم - انتشارات مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم‌السلام - تلفن: ۷۷۴۹۴۹۴

۲- قم: بلوار بهار - پلاک ۲۴۶ - انتشارات امیرالعلم - تلفن: ۷۷۴۲۰۰۵

فهرست مطالب

۱۱	مقدمه حضرت آیه الله حاج شیخ نجم‌الدین طبری
۱۳	مقدمه مترجمین
۱۷	پیشگفتار
۱۹	کتاب فصل اول:
۲۰	ابن تیمیه
۲۰	اساتید ابن تیمیه
۲۱	نخستین انحراف ابن تیمیه
۲۴	ابن تیمیه از دیدگاه دانشمندان معاصرش
۳۶	این قیم محمد بن ابی بکر حنبلی (۷۵۱ هجری قمری)
۴۰	نمونه‌هایی از ادعاها و عقاید وهابیت
۴۰	نمونه اول: منظور از نهی از دعوت و خواندن غیر خدا؟
۴۴	نمونه دوم: مصلحت تفرقه افکنی میان مسلمانان
۴۵	نمونه سوم: استغاثه به قبر پیامبر
۴۹	کتاب فصل دوم:
۵۰	محمد بن عبدالوهاب
۵۰	خلاصه‌ای از شرح حال محمد بن عبدالوهاب
۵۲	علمای اسلام وهابیت را تکفیر کرده‌اند
۵۳	مهاجرت پدر محمد بن عبدالوهاب به حریمه
۵۴	تخریب قبر زید بن الخطاب و امر به اخراج محمد بن عبدالوهاب
۵۵	توافق بین ابن عبدالوهاب و بین ابن سعود
۵۶	تقویت پیمان
۵۷	آغاز دعوت
۵۸	وهابیت و شمشیر
۵۹	دشمنی و خصومت میان ابن عبدالوهاب و امیر عینه
۶۰	ویرانی شهر عینه به جرم انقلاب

- ۶۱ حکم شمشیر.....
- ۶۲ سنت زشت.....
- ۶۲ برگشت محمد بن اسماعیل صنعانی از تأیید ابن عبدالوهاب.....
- ۶۵ موضع‌گیری برادر محمد بن عبدالوهاب.....
- ۶۶ افکار و بعضی آرای ابن عبدالوهاب.....
- ۷۰ نظر و عقیده محمد بن عبدالوهاب نسبت به مسلمانان.....
- ۷۳ شعار و‌هاییت تکفیر مسلمانان است.....
- ۷۵ راز تسلط ابن عبدالوهاب.....
- ۷۷ منتقدین محمد بن عبدالوهاب.....
- ۸۰ کتاب‌های امامیه.....
- ۸۳ فصل سوم:.....
- ۸۵ تاریخچه امارت سعودی‌ها.....
- ۸۶ ادوار سه‌گانه.....
- ۸۶ دوره اول.....
- ۸۶ ۱. محمد بن سعود.....
- ۸۸ هیئت اعزامی و‌هاییت به مکه.....
- ۸۸ شکست ابن سعود و ابن عبدالوهاب در نجران.....
- ۹۰ ۲. عبدالعزیز بن محمد بن سعود (۱۱۷۹-۱۲۱۸ ق.).....
- ۹۰ اشغال احساء در سال ۱۲۰۷ هـ.....
- ۹۱ هجوم به کربلای مقدس.....
- ۹۵ اشغال طائف.....
- ۹۶ حمله به مکه مکرمه.....
- ۹۷ تخریب مرقدها.....
- ۹۸ وارد کردن ضربه دوم به و‌هایی‌ها.....
- ۹۸ ترور عبدالعزیز.....
- ۱۰۰ ۳. سعود بن عبدالعزیز (۱۲۱۸-۱۲۲۹ ق.).....

- الف - محاصره جده (۱۲۱۹ ق) ۱۰۰
- حمله پیروزمندانه شریف غالب ۱۰۰
- ب - محاصره مکه و مدینه (۱۲۲۰ ق) ۱۰۱
- ج - حمله به نجف اشرف ۱۰۲
- رهبری علما در دفاع از نجف ۱۰۴
- آماده باش نجف ۱۰۵
- د - حمله به سرزمین شام ۱۰۶
- ه - محاصره نجف و کربلا ۱۰۷
- تعصب کورکورانه ۱۰۸
- حمله والی مصر و شکست وهابیان ۱۰۸
- هیئت امر به معروف ۱۰۹
- هلاکت سعود ۱۱۰
۴. عبدالله بن سعود ۱۱۰
- لشکرهای پاشا ۱۱۰
- حمله به درعیه ۱۱۱
- تخریب درعیه ۱۱۲
- شادی و جشن کشورهای اسلامی جهت شکست وهابیان ۱۱۳
- دوره دوم امارت و حکومت سعودی‌ها ۱۱۳
۵. ترکی برادر زاده عبدالعزیز (۱۲۳۹-۱۲۵۰ ق) ۱۱۴
۶. مشاری بن عبدالرحمن (۱۲۵۰ ق) ۱۱۵
۷. فیصل بن ترکی (۱۲۵۰-۱۲۵۳ ق) ۱۱۶
۸. خالد بن سعود (۱۲۵۲-۱۲۵۵ ق) ۱۱۶
۹. عبدالله بن ثنیان (۱۲۵۵-۱۲۵۸ ق) ۱۱۷
۱۰. فیصل بن ترکی (۱۲۵۸ - ۱۲۷۸ ق) ۱۱۷
۱۱. عبدالله بن فیصل ترکی (۱۲۷۸-۱۲۸۴ ق) ۱۱۸
۱۲. سعود بن فیصل ترکی (۱۲۸۴ - ۱۲۹۱ ق) ۱۱۹

- ۱۱۹ ۱۳. عبدالرحمن بن فیصل
- ۱۲۰ اختلاف جدید
- ۱۲۱ دوره سوم
- ۱۲۱ ۱۴. عبدالعزیز بن عبدالرحمن (۱۳۱۹-۱۳۷۳ ق)
- ۱۲۲ پیمان عثمانی و سعودی
- ۱۲۲ پیمان سعودی‌ها با انگلستان
- ۱۲۴ مضمون ماده ششم
- ۱۲۴ عوض معاهده انگلستان
- ۱۲۵ هجوم به حجاز
- ۱۲۵ ریختن خون حاجیان یمن
- ۱۲۶ عبدالعزیز در نماز جمعه انگلستان را می‌ستاید
- ۱۲۷ توسعه و نفوذ انگلیس - سعودی
- ۱۲۷ هجوم بر طائف
- ۱۲۸ سیاست انگلستان
- ۱۲۹ حمله به شرق اردن (۱۳۴۳ ق)
- ۱۲۹ تسلط بر مکه (۱۳۴۳ ق)
- ۱۳۰ عزل خاندان هاشمی در راستای منافع وها بیت
- ۱۳۱ ورود وها بی‌ها به مکه
- ۱۳۲ مکر وها بیت
- ۱۳۲ تخریب بقیع و مقابر مسلمانان
- ۱۳۵ موضعگیری مطبوعات عراق
- ۱۳۵ مقاله اسماعیل آل یاسین
- ۱۳۶ موضعگیری محمود گیلانی (نقیب اشراف بغداد)
- ۱۳۷ درگیری بین عبدالعزیز و پیروانش
- ۱۳۹ اجتماع مخالفان
- ۱۴۰ حمله انگلستان به اخوان

۱۴۱	تمرد اخوان
۱۴۲	گرفتاری جدید
۱۴۳	یک داستان جالب
۱۴۴	بحران جدید عبدالعزیز
۱۴۵	رقابت میان شرکت‌های اجنبی
۱۴۵	فرزندان و زنان عبدالعزیز
۱۴۶	مرگ عبدالعزیز و اختلافات جدید
۱۴۶	۱۵. سعود بن عبدالعزیز (۱۳۷۳-۱۳۸۴ ق)
۱۴۶	بیماری سعود
۱۴۷	خلع سعود
۱۴۸	۱۶. فیصل بن عبدالعزیز (۱۳۸۴-۱۳۹۵ ق)
۱۴۹	گفتگو با مجله مصور مصری
۱۵۰	۱۷. خالد بن عبدالعزیز (۱۳۹۵-۱۴۰۲ ق)
۱۵۱	حمله به جهیمان
۱۵۲	سرکوبی
۱۵۲	صدور فتاوی علیه آنان
۱۵۳	۱۸. حکومت فهد
۱۵۵	منابع و مأخذ

مقدمه

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما الامام
الحجة بن الحسن المهدي روهى فءاه.

ءءاب «الوهابفة فرقة للفرقة» ءلاصه اى از ءارفة ءب وهابفة و
سران آنان و ءوشه اى از ءنافاءشان بر اءء اسلامى مى ءاشء.

البءه براف آشنابى نسل ءءفء با عملءرء افن ظاهرسازان، و
صءمه هابى كه مسلمانان از ناحفة افن ءروهك مءءمل شءه و هزفنه هابى
سنگفنبى كه ءامعه اسلامى ءابء ءء روفها و ءءابء هابى آنان مى فراءءء،
نفاز مبرمى به افن نمونه از ءءابها مى ءاشء، ءءفن معنا كه به زبان فارسى
و ءا ءلم شفوا و ففانف رسا و همه فهم ءرءمه و ءر اءءفار افن نسل ءزارءه
شوء.

الحمد لله این ترجمه تأمین کننده همان نیاز می باشد که مترجمان محترم حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر حسین حبیبی تبار و حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر عبدالجبار زرگوش نسب بر اساس احساس وظیفه و با تلاش پی گیر و صادقانه، این گام بسیار مثبت را برداشته و حقاً دین خود را ادا نمودند. خداوند بر توفیقات این دو بزرگوار بیفزاید، و در راه نشر مذهب حق، و تبیین دشمن شناسی و شناسائی دشمنان دوست نما موفق و مؤید باشند.

والسلام

قم _ نجم الدین طبسی

۸۹/۱۱/۱۷

مقدمه مترجمین

اخبار موثق حکایت از این دارد که اخیراً سلفی‌های متعصب عربستان سعودی ده میلیون کتاب تفرقه‌انگیز چاپ و در میان حجاج پخش کرده‌اند، خطبای متعصب وهابی مشغول سخنان تفرقه برانگیز هستند.^۱ سپاه صحابه مرتب مشغول کشتار فجیع افراد مظلوم و بی دفاع می‌باشند و با اعمال و رفتار بی‌خردانه و دور از منطق خود و استناد آن به اسلام، اسلام را چهره‌ای مخدوش و سیاه و خشن و بی منطق معرفی می‌کنند.

وهابیت با دلارهای نفتی آل سعود، پیوسته شبهاتی را در گوش مسلمانان زمزمه می‌کند و با ایجاد سایت‌های متعدد و در اختیار داشتن امکانات رسانه‌ای فراوان از هیچ کوششی جهت تهمت و افترا و نسبت شرک و ارتداد و کفر به مسلمانان و خصوصاً شیعیان فروگذار نیستند. لازم است جوانان عزیز و به ویژه دانشجویان گرامی و بالأخص دانشجویان عزیزی که عازم عمره هستند، نسبت به تاریخ زندگانی آل سعود و سردمداران وهابیت و پیدایش و به قدرت رسیدن آنان با حمایت دشمنان اسلام خصوصاً انگلیس و آمریکا، آشنا شوند و همچنین نسبت به شبهاتی که وهابیت منتشر می‌نماید مطالعه و پژوهش نمایند تا به سستی و واهی بودن شبهات آنان واقف گردند. یکی از شگردهای استعمارگران، خصوصاً استعمار پیر انگلیس ساختن فرقه‌ها و

۱. آیت الله العظمی مکارم شیرازی؛ شیعه پاسخ می‌دهد، چاپ دوم.

مکاتب و مذاهب جدید و ایجاد تفرقه و نفاق بین امت‌ها است تا با شعار استعماری تفرقه بینداز و حکومت کن با ایجاد فرقه و مذهب جدید و هدایت و خط‌دهی و پشتیبانی از آن وحدت و یک‌پارچگی ملت‌ها را از بین برده و زمینه لازم جهت تسلط و استعمار و چپاول منابع آنان را فراهم نماید.

یکی از این مکاتب ساختگی که متأسفانه تحت عنوان اسلام و با شعار احیاء سنت نبوی و سلف صالح پدیدار گشت مسلک خشک و خشن وهابیت است، این مسلک جعلی در بیش از دو قرن پیش با تحریک و هدایت و حمایت استعمار انگلیس و توسط آل سعود و محمد بن عبدالوهاب در شبه جزیره عربستان به وجود آمد و تا کنون چون موربانه به دنبال تخریب دین و سیاه‌نمایی آن است، مسلکی که به هیچ‌وجه سازگاری عقلانی ندارد و با روش‌های ملایم با فطرت عقلاء کاملاً بیگانه است. مسلکی که با زور و قتل و غارت و منطق تکفیر و ترور، قدرت را به دست آورده و تولدش با اراده انگلیس و رشد و نمو و توسعه آن مرهون حمایت‌های آمریکا است و امروز آمریکای جهان‌خواری که خود تحت سیطره و قدرت اقتصادی و سیاسی صهیونیست‌ها است، از پیروان این مسلک باطل و جعلی عده‌ای رادیکال را تربیت نموده و تحت عنوان طالبان و القاعده و مسلمان‌های تندرو در هر کجای دنیا که اراده نماید دست به قتل و ترور و انفجار می‌زند و به بهانه مبارزه با تروریسم هر کجا که می‌خواهد حضور می‌یابد و بدینوسیله هم از اسلام چهره‌ای خشن و ضد منطق به نمایش می‌گذارد و هم به بهانه مقابله با تروریست‌ها کدخدایی دنیا را عهده‌دار و منابع ملت‌ها را به یغما می‌برد.

نظری اجمالی بر عقاید پوشالی وهابیت که نشأت گرفته از افکار خشن و جامد ابن تیمیه است، روشن می‌سازد که بنیان‌گذاران این تفکر با تکیه بر ظاهر دین و

شعارهای فریبنده، گوهر دین را از مردم مظلوم می‌ستانند و راهی را بر خلاف آن چه که از ابتدا در زمان پیامبر اکرم 6 به عنوان اسلام تحقق یافته است طی می‌نماید و برای از بین بردن گوهر و مغز دین به ظواهری ناقص از دین تمسک می‌نمایند.

ما از وهابیت و در رأس آن از ابن تیمیه می‌پرسیم که چرا و به چه دلیل زیارت قبر پیامبر عظیم‌الشان اسلام 6 را حرام می‌دانید و زیارت کننده آن را در صورت عدم توبه واجب القتل می‌شمارید؟ مگر نه این است که با زیارت قبر مطهر آن حضرت، به خداوند تقرب می‌جوئیم؟ مگر نه این است که حقیقت این زیارت‌ها تقویت توحید است؟ مگر نه این است که چون حضرت، پیامبر خدا و عبد صالح و مطیع و برگزیده او است مورد احترام و تکریم ما است، پس چه نسبتی بین زیارت قبر پیامبر خدا به خاطر خدا و شرک و عبادت غیر خدا است؟ آیا به این نتیجه نمی‌رسیم که آنان برای به فراموشی سپردن پیامبر و دستورات آن حضرت و برای این که چنین الگوهای جاودانه‌ای از یاد و خاطر مردم برود، چنین شعار کوری را تنظیم نموده‌اند.

چه فرقی بین بوسیدن حجرالأسود و بوسیدن ضریح پیامبر 6 است؟ نمی‌توان گفت بوسیدن قبر پیامبر یا دیوار حجره نبوی شرک است اما بوسیدن حجر ال‌أسود شرک نیست. از آن جا که شرک عقلاً قابل تخصیص نیست، فرقی بین بوسیدن حجرالأسود و ضریح پیامبر نیست، زیرا نمی‌توان گفت تبرک به حجرالاسود شرک است، منتهی شرک مجاز است زیرا بطلان چنین سخنی برای اهل فن از بدیهیات است.

با توجه به ضرورت روشنگری نسبت به شکل‌گیری و عقاید غیرمنطقی این فرقه تصمیم داشتیم کتابی بنویسیم که متضمن هر دو بعد یعنی تاریخچه وهابیت و بررسی شبهات آنان باشد. در این راستا مطالعاتمان را آغاز نمودیم و در حین مطالعه

به کتاب «الوهابیه فرقه للتفرقه بین المسلمین» برخورد نمودیم. کتاب را بسیار مفید یافتیم، زیرا در عین اختصار، بسیار مستند می‌باشد. از آن جایی که ترجمه این کتاب هدف اول ما را از تدوین کتاب مورد نظر به خوبی تأمین می‌کرد تصمیم به ترجمه آن گرفتیم در نتیجه ترجمه این کتاب را مستقلاً و تحت عنوان وهابیت عامل تفرقه مسلمانان به چاپ رساندیم و انشاءالله جلد دوم کتاب را به بیان شبهات وهابیت و پاسخ به آن اختصاص خواهیم داد.

بر خود لازم می‌دانیم از استاد معظم حضرت آیت‌الله آقای حاج شیخ نجم‌الدین طبسی ^{دامت برکاته} مؤلف کتاب گرانسنگ «الوهابیه فرقه للفرقة» که پیوسته مشوق ما در این امر بوده‌اند تقدیر و تشکر نمائیم.

حسین حبیبی تبار

عبدالجبار زرگوش نسب

۱۳۸۹/۹/۴

هجدهم ذی‌الحجه ۱۴۳۱

پیشگفتار

خواننده گرامی! آنچه در دست دارید، نگاهی است به:

تاریخ وهابی‌ها، ریشه آنها، تئوری‌هایشان، بنیانگذاران این فرقه و جنایاتشان در حق امت اسلامی، اعم از: قتل، غارتگری، نابودی و تیشه زدن به ریشه امت، یورش به شهرها و کشورهای امت اسلامی که امنیت و آرامش داشتند، تجاوز به حریمین، سلب امنیت از مسلمانان در ماه‌های حرام، تباری با استعمارگران انگلیسی و توطئه برای ایجاد اختلاف و تفرقه میان مسلمانان، خیانت کردن به امت از پشت‌سر و نابود کردن مسلمانان با زور و شعارهای اسلامی. شایسته و سزاوار است که جریان، وهابیت به حزبی نامگذاری شود که در راستای تفرقه افکنی میان مسلمانان تأسیس شده باشد.

فصل اول:

ابن تیمیہ

ابن تیمیه

نسب و ولادت ابن تیمیه

نامش احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام حرانی حنبلی دمشقی است. وی در سال ۶۶۱ هجری قمری (پنج سال بعد از سقوط خلافت عباسی) در بغداد متولد شد.

او در حران (موطن صابئی‌ها) متولد شد و تا هفت سالگی آنجا بود، سپس در سال ۶۶۷ هجری قمری بر اثر حمله تاتارها و تسلطشان بر آنجا، به همراه با خانواده‌اش به دمشق فرار می‌کند و به تحصیل فقه حنبلی می‌پردازد. پدرش از بزرگان مذهب حنبلی بود.

اساتید ابن تیمیه

وی فقه و اصول را نزد پدرش، حدیث را از شیخ شمس‌الدین،

۱. مدعی پیروی از حضرت یحیی پیامبر.

نگاه: السلفیه بین اهل السنة والامامیه، سید محمدکثیری، ص ۲۱۱- بیروت، الغدیر.

شیخ زین الدین بن منجا و مجد بن عساکر آموخت.

نخستین انحراف ابن تیمیه

سؤالی از شهر حماة برایش ارسال شد که از نظر علما درباره آیات صفات خدا سؤال شده بود؛ مانند آیه:

(الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى)^۱ همان بخشنده‌ای که بر عرش مسلط است؛ و (ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ)^۲ سپس به آسمان پرداخت.

و قول رسول خدا 6: «إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ بَيْنَ اصْبِعِينَ مِنْ اصْبَاعِ الرَّحْمَنِ»^۳؛ به درستی که دل‌های فرزندان آدم بین دو انگشت از انگشتان خداوند بخشنده است. و «يُضَعُ الْجَبَّارُ قَدَمَهُ فِي النَّارِ»^۴؛ خداوند جبار قدمش را در آتش می‌گذارد.

ابن تیمیه سؤال را پاسخ داد و در پاسخش در مورد جسم بودن خدا صراحت داشت.

پاسخ او، هیاهو و سروصدای زیادی به پا کرد و به عنوان یک

۱. طه، ۵.

۲. بقره، ۲۹؛ فصلت، ۱۱.

۳. مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۸؛ صحیح مسلم (القدر)، ص ۱۷.

۴. مسند ابو عوانه، ج ۱، ص ۱۸۶.

فرد منحرف معروف شد. این مسئله در سال ۶۹۸ رخ داد.

ابن کثیر می‌گوید: گروهی از فقها اعتراض کردند و خواستند که او به مجلس قاضی جلال‌الدین حنفی بیاید؛ اما او نپذیرفت و حضور نیافت.

آنچه مردم حماه پیرامون صفات خداوند سؤال کرده بودند به «اعتقاد حمویه» معروف گردید.^۱

در سال ۷۰۵ گفتگویی بین او و گروهی از قضات صورت گرفت که در پایان آن، قرار تبعیدش به مصر صادر شد، سپس در سال ۷۰۶ امیر سیف‌الدین سلا (نماینده مصر) قاضیان سه‌گانه شافعی، مالکی و حنبلی و فقهای باجی، جزری و نموداری را احضار کرد. آنان به آزاد کردن و لغو حکم تبعیدش نظر دادند، مشروط به اینکه از برخی از اعتقاداتش برگردد. او آزاد شد و مصر را برای اقامت برگزید. در سال ۷۰۷ ابن عطاء ادعاهایی علیه او کرد. به نظر قاضی بدرالدین بن

۱. بدایه و نهایه، ج ۱۴، ص ۴ و ۲۶: امیر سیف‌الدین جاعان از او پشتیبانی کرد و به تعقیب کسانی که نزد قاضی بودند پرداخت، لذا بسیاری از آنها پنهان شدند، گروهی دیگر که معترض بودند کتک خوردند و بقیه ساکت شدند. این امر دلالت دارد بر اینکه او توسط حکومت پشتیبانی می‌شد. حمایت حکومت از او و شکنجه علمای مخالف او مانع از موضع‌گیری صریح علما درباره او و تکفیر و حکم به خارج شدنش از اسلام نشد. نظرات و آرای علما درباره او خواهد آمد.

جماعه، سخنان و نظرات ابن تیمیه بی ادبی به ساحت پیامبر 6 بود؛ از این رو دستور حبسش را صادر کرد. بعد از آن فتاوی شاذ و منحرف صادر کرد که بر اثر آن در قلعه دمشق حبس شد، سپس از کتابت و مطالعه منع گردید و کتابها را از وی گرفتند و قلم، جوهر و کاغذی نزدش نگذاشتند.^۱ او در سال ۷۲۸مرد.

از مطالبی که بیان شد معلوم گردید:

۱. او یک فرد واقع بین نبود که شرایط سخت و دشوار مسلمانان و نیاز شدیدشان به وحدت برای او اهمیت داشته باشد. او هر از چندگاهی بذر فتنه و اختلاف را بین مسلمانان می کاشت و حکومتها و قضات را از انجام وظایف خود باز می داشت که مشغول جابه جایی شیخ (ابن تیمیه) شوند.
۲. نظرات او بر خلاف آرای مشهور فقها بود و قضات و فقها با اظهارات و نظرات او مخالفت می کردند.
۳. معروف بود که خدا را جسم می داند و برای خدا جهت و مکان قائل است.
۴. استغاثه به پیامبر 6 را انکار و با چنین تفکری مخالفت

۱. المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی، ص ۳۴۰.

می کرد و به حرمت آن فتوا داد. قائل به تحریم زیارت قبور انبیا و صالحان بود و آن را ابلاغ می کرد و ترویج می داد.

ابن تیمیه از دیدگاه دانشمندان معاصرش

۱. صفی الدین هندی ارموی متوفای (۷۱۵ ق)

از بزرگان مذهب اشعری است که با ابن تیمیه در جلسه‌ای مناظره کرد، با توجه به اینکه صفی الدین در بیان مطالب و گرفتن اعتراف و اقرار قوی بود، هنگامی که به اثبات مطالب - در حالی که از چیزی چشم‌پوشی نمی کرد - پرداخت، ابن تیمیه می‌شتابید و از بحثی به بحث دیگر وارد می‌شد؛ چنانچه عادتش بود. صفی الدین به او گفت: تو مانند گنجشکی هستی که هر وقت می‌خواهم او را بگیرم به جایی دیگر می‌گریزد. بعد از آن به زندان انداخته شد و وضعیت او و اصحابش اعلام شد و از کارهایشان برکنار شدند.

۲. شهاب الدین حلبی متوفای (۷۳۳ ق)

ایشان در رد ابن تیمیه کتابی در نفی جهت داشتن خداوند تألیف کرد و در مقدمه‌اش فرمود: آنچه باعث شد این مختصر را در این وقت تألیف کنم، آن است که بعضی جهت و مکان برای خدا قائل شدند و موجب فریب دادن افرادی شدند که سابقه دانش و تعلیم نداشتند و دنبال علم و معرفت نبودند و نیز هیچ بهره‌ای از بصیرت و

نور حکمت نداشتند؛ لذا دوست داشتیم اعتقادات اهل سنت و ادعاهای باطل او را بیان کنم. او از هیچ دعوتی فروگذار نکرده و به نقض آن روی آورده و هیچ قاعده و پایه‌ای ساخته نشده مگر اینکه او آن را ویران نموده است.^۱

۳. قاضی القضاة کمال الدین زملکانی (۷۴۸ ق)

او -کمال الدین- پیشوا، علامه و تئوریسین بود؛ چنانکه سبکی در موردش گفته و در رد ادعاهای ابن تیمیه درباره طلاق و زیارت قبور کتابی تألیف نموده است.^۲

۴. حافظ شمس الدین ذهبی (۷۴۸ ق)

در نامه‌ای به ابن تیمیه او را موعظه و نصیحت می‌کند که در آن فرموده: «چه بسیار در چشم برادرانت خاشاک می‌بینی و تنه نخل را در چشم خودت نادیده و فراموش می‌کنی؟!»

چه بسیار خویش و هیاهو و سخنان خود را می‌ستایی و دانشمندان را مذمت می‌کنی! لغزش‌های مردم را جستجو می‌کنی در حالی که می‌دانی رسول خدا ﷺ از آن نهی نموده و فرموده است: «مردگان را

۱. طبقات الشافعیة الکبری، ج ۹، ص ۳۴ - ۳۵.

۲. همان، ص ۱۹۰.

جز به خیر و نیکی نام نبرید، آنان به سوی آنچه توشه کردند رفتند.»
 می‌دانی که تو از خود دفاع می‌کنی و آنها را متهم می‌کنی به اینکه
 بوی اسلام را ندارند و جهادی که پیامبر ﷺ تشریح نموده
 نشناخته‌اند؛ ولی بدان به خدا سوگند! آنان خیرهای بسیاری داشتند و
 با آن آشنا بودند، اگر فردی به آن عمل کند رستگار می‌گردد، آنان
 چیزهای زیادی که به آنان ارتباط نداشت رها کردند، از صفات نیک
 هر مسلمان است رها کردن آنچه به او ارتباط ندارد. ای مرد! به خدا
 سوگندت می‌دهم! ما را رها کن، تو بهانه‌گیر هستی و دارای زبانی
 دراز و سلیط که نه آرام می‌گیری و نه می‌خوابی. بر حذر باش از
 اشتباهات در دین خدا. پیامبر ﷺ مسائل بسیاری را زشت و مکروه
 می‌دانستند. ایشان از افراط در سؤال کردن نهی نموده، می‌فرمودند:
 «بیشترین چیزی که بیم آن را بر امت دارم، منافق زبان دراز سلیط
 است.»

سخن زیاد بدون اشتباه باعث قساوت قلب می‌شود؛ در صورتی
 که در امور حلال و حرام باشد، پس چگونه است اگر در سخنان
 فیلسوفان باشد! آن کفریات، قلب‌ها را کور می‌کند. به خدا سوگند!
 مضحکه این و آن شدیم، تا کی و چقدر ریزه‌های کفریات فلسفه را
 نبش قبر می‌کنی؟! تا کی با تکیه بر عقل آن را رد کنیم؟ ای مرد!

بارها زهر فیلسوفان و مصنفات آنان را نوشیدی، استفاده زیاد از زهر باعث معتاد شدن به آن می‌شود و در بدن ذخیره می‌گردد، مجلسی که در آن با تدبر و خشوع قرآن تلاوت می‌شود و سکوت به همراه تفکر، چه شور و شوقی دارد!

چه جالب است مجلسی که در آن از نیکان یادآوری می‌شود! هنگام یاد کردن صالحان رحمت خدا نازل می‌گردد؛ ولی هنگامی که صالحان به مسخره گرفته می‌شوند و با تنفر و لعنت از آنان یاد می‌شود، شمشیر حجاج و زبان ابن حزم را که دو برادرند خواستی و برادر قرار دادی، چقدر نا امید کننده است! هر کس از تو پیروی کند در معرض بی‌دینی و تفرقه و زندقه و نابودی قرار می‌گیرد، به خصوص در صورتی که کم‌سواد و ضعیف‌الایمان باشد. شهوتران از باطل پیروی می‌کند؛ ولی سودی برای تو ندارد، در ظاهر با دست و زبان از تو دفاع می‌کند و در خفا دشمن تو است.

اکثریت پیروان تو جز تنبل و سفیه نیستند یا از عوام دروغگو و کودن هستند یا اخمو، خشن و مکارند یا اینک خشک و متحجر و کودنند. اگر آنان را باور نمی‌کنی امتحان و آزمایش کن و آنان را با ملاک عدالت بسنج. ای مسلمان! الاغِ غریزه و شهوت خود را برای ستودن خویش سوار شدی، چه بسیار آن را تصدیق و از آن اطاعت و

با نیکان دشمنی می‌کنی! چه بسیار آن را باور داری و صالحان را تحقیر می‌کنی! چقدر نفس خویش و شهوت را بزرگ می‌شماری و بندگان خدا را کوچک به حساب می‌آوری؟ چه بسیار با نفس و شهوت خویش دوستی؛ ولی زاهدان را مورد خشم قرار دادی! تا کی سخن خویش را می‌ستایی با کیفیتی که قابل ستایش نیست؟! به خدا سوگند! در مورد این‌ها احادیثی در صحاح مسلم و بخاری است. ای کاش احادیث صحاح از تو در امان می‌ماند، درحالی که همیشه آنها را مورد حمله قرار می‌دهی و آن احادیث را ضعیف می‌شماری یا تأویل و انکار می‌کنی. آیا زمان آن نرسیده که توبه کنی و به سوی خدا برگردی؟ سن تو به هفتاد سالگی رسیده، وقت مرگ و کوچ کردنت از این دنیا نزدیک گردیده. آری! این چنین است، به خدا سوگند! باور نمی‌کنم که مرگ را به یاد بیاوری بلکه کسانی را که به یاد مرگ هستند مورد تمسخر قرار می‌دهی و تحقیر می‌کنی! گمان نمی‌کنم به سخن و موعظه من توجه و گوش دهی، بلکه سعی و تلاش می‌کنی این نوشته‌ام را با مجلداتی رد و نقض کنی و ادامه سخن را از من بگیری. همیشه حرف‌های خود را تکرار می‌کنی و برای خویش یاری می‌جویی تا اینکه مرا ساکت کنی و اقرار کنم که چنین است که تو می‌گویی.

اگر این حال و وضعیت تو نزد من است، درحالی که دلسوز و دوست تو هستم، پس حال تو از دیدگاه دشمنانت چگونه است درحالی که از بین دشمنان تو، صالحان، عقلا و فضیلابی هستند و میان مریدانت فاسدان، دروغگویان، جاهلان، باطلان و کور و گاو وجود دارد؟ خشنود می‌شوم اگر آشکار و علنی مرا سب و شتم کنی و مخفیانه از سخنانم سود و بهره ببری. خدایا! کسانی که عیب‌هایم را به من اهدا می‌کنند مورد رحمت و آمرزش قرار ده.^۱

۵. حافظ عبدالکافی سبکی (۷۵۶ ق)

ابن تیمیه را رد کرد و کتابی در این زمینه با عنوان «شفاء السقام فی زیارة خیرالانام» تألیف نمود و گاهی همین کتاب «شن الغارة علی من انکر السفر للزیارة» نامیده شده است.

عبدالکافی درباره پدر خودش گفته: «به پا خاست هنگامی که امر بر ابن تیمیه مشتبه شد و همنشینش (شیطان) او را وسوسه کرد که وارد آتش گردد، زمانی که باب توسل را بر خود بست و منکر

۱. تکملة السیف الصیقل تألیف کوثری، ص ۱۹۰. این مطلب از نوشته برهان الدین بن جماعه قاضی القضاة نقل شده است، او آن را از نوشته شیخ حافظ ابوسعید بن علائی و او از نوشته ذهبی نقل نموده و عزامی در الفرقان، ص ۱۲۹، بخشی از آن را نقل کرده است. ر.ک: کتاب الغدیر، ج ۵، ص ۱۳۷.

مسافرت به قصد زیارت پیامبر 6 شد، و در این راستا حرکت می‌کرد با زور از او حمایت و دفاع کردند و قلب‌ها با قهر و غلبه به آن مشتبه شد.»

وی در خطبه «الدرة المضيئة في الردّ على ابن تيمية» گفته: سپس بعد از اینکه ابن تيمیه در اصول اعتقادات مرتکب بدعت گذاری شد که نزد مسلمانان، اجماعی مورد اتفاق بود، سعی می‌کرد آن امر با پوشش پیروی از قرآن و سنت صورت گیرد، او تظاهر می‌کرد به اینکه به سوی حق دعوت می‌کند و به سوی بهشت راهنمایی و هدایت می‌نماید. او تبعیت از قرآن و سنت را رها کرد و از آن خارج شد و به بدعت گذاری روی آورد؛ با اجماع مسلمانان مخالفت ورزید و از جماعت اسلامی جدا شد، به جسم و مرکب بودن ذات احدیت قائل شد و اظهار داشت [که نیازمندی ذات خداوند به جزء] محال نیست تا جایی که به حلول حوادث و رویدادها در ذات خداوند متعال قائل شد.

سبکی گفته: ابوالعباس، ابن تيمیه به رفیقانش مزی، ذهبی، برزالی و بسیاری از پیروانش زیان‌های روشنی وارد کرده و آنان را به اموری بزرگ و خطیر وادار کرده است. آنان را به جاهایی کشاند که

سزاوار بود از آن دوری جویند و در آتش جهنم قرارشان داد.^۱

۶. شافعی در کتاب «مرآة الجنان» در شرح حال ابن تیمیه گفته: «مسائل عجیب و غریبی دارد که با مذاهب اهل سنت تناقض و منافات دارد. بدترین و زشت‌ترین آن مسائل، نهی کردن از زیارت قبر رسول خدا ۶ است».^۲

۷. ابوبکر حسنی دمشقی (م ۸۲۹ ق) گفته: خوب توجه کن و بدان که من سخنان این فرد خبیث را - که بیمار و منحرف است - مطالعه نمودم و دیدم که او برای ایجاد فتنه میان مسلمانان از متشابهات قرآن و سنت جستجو می‌کند. و گروهی از عوام و غیر عوام - که خداوند اراده کرده هلاکشان نماید - از او پیروی نمودند. در سخنان او، اموری یافتم که توان به زبان آوردن آن را ندارم و انگشتانم از نوشتن آن اطاعت نمی‌کنند؛ زیرا او پروردگار را در منزه کردن خود در قرآن، تکذیب نموده، برگزیدگان و خلفای راشدین و تابعان موفق را تحقیر کرده و به سخره گرفته. از نوشتن آن مسائل عدول نمودم و بسنده کردم به نظرات و سخنان پیشوایان متقی و به اتفاقشان بر تبعید

۱. طبقات الشافعیه، ج ۱۰، ص ۴۰۰، شرح حال یوسف بن زکی، شماره ۱۴۱۷.

۲. مرآة الجنان، ج ۴، ص ۲۷۷، حوادث سال ۷۲۸ و ۲۴۰.

ابن تیمیه به دلیل دشمنی او با دین.^۱

۸. شهاب الدین بن حجر هیثمی، (م ۹۳۷ ق) در شرح حال ابن تیمیه گفته: «خداوند متعال او را یاری نکرد، بلکه گمراه، کور و ذلیلش کرد. پیشوایان این امر را اظهار نمودند و فساد و دروغ‌گویی‌اش را بیان کردند... خلاصه، سخنان ابن تیمیه بی اعتبار است؛ بلکه باید سخنانش را رها کرد و در زمینی ناهموار و بی آب و علف انداخت. اعتقاد علما بر این مستقر شد که او یک فرد بدعت‌گذار، گمراه و از غلات است که خداوند عادلانه با او برخورد کرد به خدا پناه می‌بریم از اعتقادات و کردارش».^۲

شهاب الدین گفته: اگر بگویید، چگونه ادعای منعقد شدن اجماع بر مشروعیت زیارت و مسافرت به قصد آن می‌کنید، در حالی که ابن تیمیه - که از متأخران حنبلی‌ها است - منکر مشروعیت تمام این امور است و در استدلال بر آن سخن آن‌قدر سخن را طولانی کرده که گوشها را آزار داده و طبع از آن متنفر گردیده است.

در پاسخ می‌گوییم: ابن تیمیه کیست تا اینکه به او اهمیت داده

۱. دفع شبهه من شبهه والتمرد، ص ۲۱۶، چاپ مصر، سال ۱۳۵۰ ق.

۲. الفتاوی الحدیثیة، ص ۸۶.

شود یا اینکه در امری از امور دین بر او تکیه گردد؟ او فردی است که گروهی از پیشوایان سخنان باطل و دلیل‌های فاسد او را بررسی نمودند و لغزش‌ها و انحطاط‌ها و توهمات زشت و غلطش را آشکار کردند (مانند عز بن جماعه). او بنده‌ای است که خداوند او را خوار و گمراه کرده و لباس رسوایی بر او پوشانده، و توانایی تهمت زدن، افترا و دروغ به او داده است، که سستی و پستی و حرمان به دنبال داشت.^۱

۹. ملاعلی قاری حنفی (م سال ۱۰۱۶ ق) در شرح کتاب شفا گفته: ابن تیمیه - که از حنبلی‌ها است - افراط نموده زیرا مسافرت کردن برای زیارت پیامبر 6 را حرام دانسته است و حال آن‌که مسافرت به قصد زیارت رسول خدا 6 تقرب است و استحباب آن از ضروریات دین است و منکر آن کافر به حساب می‌آید و شاید نظر دوم (منکر زیارت کافر است) درست تر باشد؛ زیرا تحریم آنچه علما بر استحباب آن اجماع دارند کفر است؛ چون تحریم آنچه مستحب است بدتر از تحریم چیزی است که مباح و مورد اتفاق علما در مورد زیارت است.^۲

۱. فرقان القرآن، ص ۱۳۲.

۲. درة الحجال فی اسماء الرجال، ج ۱، ص ۳۰.

۱۰. نبهانی در **شواهد الحق** گفته: «اتفاق علمای مذاهب چهارگانه بر ردّ بدعت‌های ابن تیمیه معلوم و روشن است؛ همانند روشن بودن خورشید میان روز.» بعضی از علما بر منقولات او طعنه وارد کردند، همچنین که به عقل او طعنه زدند و به شدت به اشتباهات فاحش و انحرافش در مسائل دینی و مخالفتش با اجماع مسلمانان به خصوص آنچه به پیامبر 6 تعلق دارد، حمله کردند و مورد نقد قرار دادند.^۱

۱۱. ابن بطوطه گفته: عقل ابن تیمیه اشکال داشته و تمام نبوده است (عاقل نیست).^۲

۱۲. حافظ ابوالفضل غماری گفته: ابن تیمیه (که بعضی او را شیخ الاسلام می‌نامند، ناصبی (دشمن علی 7) است و حضرت فاطمه علیها السلام را به نفاق متهم کرده - پناه بر خدا-) وی قائل به تشبیه شد و دارای بدعت‌هایی بود، سپس خداوند او را مجازات کرد. شاگردان و رهروان راهش و ثمره کاشته‌هایش نیز بدعت‌گزار بودند.^۳

۱. بحوث فی الملل والنحل، ج ۴، ص ۵۰، نبهانی مؤلف کرامات اولیا است. در مورد شرح حال او به کتاب معجم المؤلفین، ج ۱۳، ص ۲۷۶ مراجعه کنید.

۲. الرحلة، ص ۹۵.

۳. الصبح السافر، ص ۵۴.

بخاری حنفی متوفای ۸۴۱ هـ می‌گوید: «اگر کسی به ابن تیمیه، شیخ الاسلام بگوید کافر شود». کتاب البدر الطالع، ج ۲، ص ۲۶۰. ←

۱۳. ابن حجر عسقلانی گفته: علما درباره ابن تیمیه چند گروه شدند، بعضی نسبت تجسیم به او دادند، به خاطر اعتقادش به این که خدا حقیقتاً دارای دست و پا و ساق و صورت است و اینکه ذات خدا بر کرسی عرش نشسته است.

بعضی نسبت زندقه به او دادند، به خاطر قولش به اینکه جایز نیست به پیامبر صلی الله علیه و آله استغاثه کرد، این اعتقاد یعنی کوچک کردن پیامبر 6 و منع تعظیم رسول خدا.

بعضی از علما به ابن تیمیه نسبت نفاق دادند، به خاطر قولش درباره حضرت علی 7 که گذشت. در مورد حضرت گفته که ایشان در هفده مسئله اشتباه کرده و ابن تیمیه در این اظهار نظر با نص صریح قرآن مخالفت نموده است و به خاطر قولش به اینکه علی 7 برای ریاست جنگید نه برای دیانت، او با این اظهار نظرها مرتکب رسوایی و پستی شد. علما او را منافق دانستند به دلیل قول رسول خدا 6 که به علی علیه السلام فرموده «ای علی! جز منافق

قاضی مالکی دمشقی می گوید: «من اعتقد عقیده ابن تیمیه حلّ دمه و ماله».
الدرر الکامنة، ج ۱، ص ۱۴۷.

ابن رجل حنبلی می گوید: «هر کس ابن تیمیه را تکفیر کند معذور است.» البدر الطالع، ج ۱، ص ۶۷؛ دفع شبهة من شبهة و تمرّد، ص ۱۲۳.

کسی بر تو خشم نمی کند.»^۱

در جسارت ابن تیمیه بر حضرت علی 7 و حمله کردن وی بر آن حضرت نیز گفته: چقدر در توهین کلام رافضی - یعنی علامه حلی در منهاج الکرامه - مبالغه کرده که گاهی باعث شده حضرت علی 7 را مورد نکوهش قرار دهد.^۲

این مختصر، مروری بود بر آنچه که به ابن تیمیه مرتبط است؛ اما شاگردش - ابن قیم حنبلی - که تنها سبب ترویج افکار و ادعاهای ابن تیمیه بود ناگزیر باید به شرح حالش اشاره‌ای داشته باشیم.

این قیم محمد بن ابی بکر حنبلی (۷۵۱ هجری قمری)

نامش ابن زفیل زرعی معروف به ابن قیم، شاگرد ابن تیمیه است، از شذوذ و انحرافات ابن تیمیه در حال حیات و بعد از مرگ او پیروی نمود و کورکورانه در حق و باطل از او تقلید کرد ... او به استدلال کردن تظاهر می نمود؛ ولی استدلال ساختگی او جز تکرار برای ترویج عقاید استادش نبود، به پخش شذوذ و انحرافات استادش روی آورده بود و به آن اصرار داشت، دنبال تلطیف لحن استادش بود

۱. الدرر الکامنه فی اعیان المائة الثامنة، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. لسان المیزان، ج ۶، ص ۴۱۴. آلوسی نیز به انحراف ابن تیمیه اقرار کرده است.
ر.ک: به روح المعانی ج ۱، ص ۱۸.

تا اینکه کالاهای استادش را به مصرف ضعیفان رساند، تمام کارش جهت پوشش گذاشتن آن هواهای نفسانی بود و حیاتش را با چرخیدن دور سخنان استادش فانی کرد.

درباره او گفته‌اند:

۱. ذهبی گفته: به متون حدیث و بعضی از رجال حدیث اهمیت می‌داد و مشغول تحصیل فقه بود، مدتی به خاطر انکار مسافرت به قصد زیارت قبر حضرت ابراهیم 7 زندانی شد.^۱
۲. ابن حجر در دررالکامنه گفته: علاقه‌اش به ابن تیمیه بر او غلبه کرده بود (محو در شخصیت ابن تیمیه شده بود). از اقوال او خارج نمی‌شد و در تمام موارد به یاری او می‌شتافت، او کتاب‌های ابن تیمیه را تهذیب کرد و علمش را منتشر ساخت. بعد از اینکه مورد اهانت قرار گرفت و سوار شتری گردانده شد و همراه ابن تیمیه بازداشت و با شلاق تنبیه گردید. هنگامی که ابن تیمیه مرد، ابن قسیم آزاد شد، دوباره با فتاوی ابن تیمیه آزمایش شد، او علمای عصرش را مذمت می‌کرد و آنان نیز او را مورد مذمت قرار می‌دادند.^۲

۱. المعجم المختص، ج ۳، س ۴۰۰.

۲. الدرر الکامنه، ص ۱۵۴؛ الکنی و الالقب، ج ۱، ص ۳۹۳؛ معجم المؤلفین، ج ۹، ص ۱۰۶.

۳. ابن کثیر گفته: برای استفتاء در مورد طلاق نزد او می‌رفتند و به سبب فتوایش در مسئله طلاق مسائلی بین او و سبکی و دیگران پیش می‌آمد که بیان آنها به درازا می‌کشید. او کتاب‌های بسیاری جمع‌آوری کرده بود. آنچه به دست آورده بود قابل شمارش نبود تا جایی که فرزندانش بعد از مرگش مدت طولانی از آن می‌فروختند غیر آنچه برای خودشان برگزیده بودند، آن کتابها سخنان استادش بود.^۱ هنوز به دور سخنان استادش می‌چرخد و آن را مورد تأیید قرار می‌دهد و دلیل و حجت برایش می‌آورد.

۴. ابن حصنی گفته: شاگرد ابن تیمیه یعنی ابن قیم جوزیه زرعی و اسماعیل بن کثیر شرکونی همان عقیده استادشان را داشتند یعنی آنها هم مسافرت به قصد زیارت را حرام می‌دانستند. گاهی اتفاق افتاد که ابن قیم جوزیه به قدس مسافرت کرد و در حرم به منبر رفت و گفت: من دارم برمی‌گردم و ابراهیم را زیارت نمی‌کنم.

به نابلس رفت و مجلس موعظه‌ای برایش تشکیل دادند، همان مسئله را ذکر کرد تا جایی که گفت: قبر رسول خدا 6 را زیارت نمی‌کند. مردم بر او حمله بردند و خواستند او را بکشند، والی نابلس او را نجات داد، مردم قدس و نابلس برای اهل دمشق مآوق را

۱. البدایة والنهایة، ج ۱۴، ص ۲.

نوشتند و ابن قیم را با آنچه از او اتفاق افتاده بود به آنان معرفی کردند، قاضی مالکی او را خواست، او تردید کرد و به صالحیه نزد قاضی شمس‌الدین حنبلی رفت و نزد او اسلام آورد و او توبه‌اش را پذیرفت و به مسلمان بودن ابن قیم حکم کرد و از ریختن خورش جلوگیری کرد و او را به خاطر ابن تیمیه نکوهش نکرد، سپس دوباره ابن قیم را احضار کرد و آنچه در قدس و ناپلس گفته بود به وی اظهار کرد، ابن قیم آن‌ها را انکار کرد، سپس بینه بر او اقامه شد، او تأدیب شد. وی را سوار شتری کردند و به زندان بردند، سپس به مجلس شمس‌الدین مالکی احضار شد و خواستند او را اعدام کنند، او پاسخ داد که قاضی حنبلی به مسلمان بودن و محترم شمردن خونم حکم کرده و توبه‌ام را پذیرفته. او را به زندان برگرداندند تا اینکه حنبلی حاضر شد و خبر آنچه گفته بود داد، سپس احضار شد، او را به تعزیر محکوم کردند و با شلاق زده شد، و بر الاغی سوارش کردند و در شهر گرداندند، سپس او را به زندان برگرداندند. همچنین ابن قیم و ابن کثیر به خاطر فتوایشان در مسأله طلاق نیز زده شدند و در شهر جلوی خانه جوزیه گردانده شدند.^۱

۱. تکملة السیف الصیقل، ج ۴، ص ۹.

نمونه‌هایی از ادعاها و عقاید وهابیت

نمونه اول: منظور از نهی از دعوت و خواندن غیر خدا؟

وهابیت به تبعیت از ابن تیمیه به آیاتی استناد می‌کنند بدون اینکه در مفهوم و مفاد و موردش بیندیشند؛ لذا خواندن صالحان و اولیا و استغاثه به آنها را شرک می‌دانند، به بهانه اینکه خداوند متعال در قرآن کریم خواندن و دعوت مشرکان و بت‌ها را شرک شمرده است.

۱. (وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا).^۱ و این‌که مساجد از

آن خداست پس هیچ‌کس را با خدا نخوانید.

۲. (لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ

بِشَيْءٍ).^۲ دعوت حق (و دعای مستجاب) از آن اوست و کسانی را که (مشرکان) غیر از او می‌خوانند هرگز به دعوت آنها پاسخ نمی‌گوید.

۳. (إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ).^۳ کسانی را که

غیر از خدا می‌خوانید (و پرستش می‌کنید) بندگانی همچون خود شما هستند.

۱. الجن، ۱۸.

۲. رعد، ۱۴.

۳. اعراف، ۱۹۴.

۴. (وَالَّذِينَ يُؤَلِّجُ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ) ^۱ و کسانی را که جز او می خوانید (و می پرستید) مالک کوچکترین چیزی نیستند.

۵. (قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا) ^۲ بگو کسانی را که غیر از او (معبود خود) می پندارید، بخوانید آنها نه می توانند زیانی را از شما برطرف سازند و نه هیچ تغییری در آن ایجاد کنند.

۶. (أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ) ^۳ کسانی را که آنان به (عنوان معبود) می خوانند، خودشان وسیله ای (برای تقرب) به پروردگارشان می جویند.

۷. (وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ) ^۴ و جز خدا چیزی را که نه سودی به تو می رساند و نه زیانی مخوان (و پرستش مکن).

۸. (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ) ^۵ چه کسی گمراه تر است از آن کسی که معبودی غیر خدا

۱. فاطر، ۱۳.

۲. اسراء، ۵۶.

۳. اسراء، ۵۷.

۴. یونس، ۱۰۶.

۵. احقاف، ۵.

را می خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی گوید.

وهابیت با کمال وقاحت این آیات را بر مسلمانان موحد - که معتقدند پیامبران و صالحان و بندگان مقرب خداوند که با اذن خداوند متعال دعایشان مستجاب می شود و حاجت دعوت کننده را اجابت می کنند - مطابقت می دهند.

در پاسخ می گوئیم:

۱. این آیات به مشرکان اختصاص دارد که ادعا می کردند بتها خدایانند. توان دفع شر و ضرر و رویدادها را دارند و بدون اذن از خداوند متعال یاری و کمک می کنند؛ زیرا این جنبه از افعال الهی را دارند. این ادعا کجا و اعتقادات مسلمانان موحد به پیامبران، به اینکه بندگان بزرگ خداوند و از دستورات الهی سرپیچی نمی کنند و با دستور خدا عمل می کنند کجا؟

۲. منظور از دعا در این آیات، مجرد دعوت و خواندن نیست؛ بلکه مراد از آن، دعوت خاص همراه پرستش است. خداوند متعال بین دعوت (خواندن) و عبادت را در یک آیه جمع کرده و فرموده:

(وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي

سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ).^۱ و خدای شما فرمود که مرا (با خلوص دل) بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم آنان که از (دعا و) عبادت من اعراض و سرکشی کنند زود با ذلت و خواری در دوزخ شوند.

امام زین العابدین 7 می فرماید: «فَسَمَّيْتَ دَعَائِكَ عِبَادَةَ، وَ تَرَكَهُ اسْتِكْبَاراً، وَ تَوَعَّدْتَ عَلِيَّ تَرَكَهُ دَخُولَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ». خواندن خود را عبادت و ترکش را کبر و رزی نامیدی و بر ترک آن به در آمدن به دوزخ، همراه خواری تهدید کردی.^۲

پس منظور از دعا در آیات، همین قسم از دعا است؛ یعنی خواندن همراه با اعتقاد به الوهیت خوانده شده به نحوی از أنحاء.

۳. منظور از دعاء و خواندنی که در آیات از آن نهی شده عبارت است از قرار دادن دعوت شده و خوانده شده در مرتبه خداوند خالق، چنانچه آیه ذیل آن را بیان می کند:

۴. (وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا).^۳ خداست پس هیچ کس را با خدا نخوانید»، این همان پایه و اساس پرستش مشرکان بود.

۱. غافر، ۶۰.

۲. الصحيفة السجادية، دعا وداع شهر رمضان المبارک.

۳. الجن، ۱۸.

۵. خداوند می‌فرماید:

(وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ^۱).^۱ آن‌ها برای خدا همتایی
 قرار داده‌اند تا (مردم را) از راه او (منحرف و) گمراه سازند.
 (إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ^۲).^۲ چون شما را با پروردگار جهانیان
 برابر می‌شمردیم.

نمونه دوم: مصلحت تفرقه افکنی میان مسلمانان

به نظر ابن تیمیه (به تبعیت از فقهای که وی ادعا می‌کند دارای
 چنین عقیده‌ای هستند)، مصلحت مرزبندی و جداسازی بین مذاهب
 اسلامی بر مصلحت فعل مستحب ترجیح دارد، اگر امر دایر شد بین
 انجام دادن آنچه استحبابش ثابت است و بین اینکه شیعه از سنی
 تشخیص داده نشود گرچه با ترک کردن فعل مستحب باشد، ترک
 مستحب سزاوارتر است!!

چنانچه گفته: از این جهت است که بعضی از فقهای ترک بعضی از
 مستحبات - در صورتی که شعار شیعه باشد - قائل شده‌اند؛ البته
 ترک کردن آن مستحب واجب نیست؛ ولی در اظهار آن مشابهت به
 شیعه است و سنی از رافضی تشخیص داده نمی‌شود، درحالی‌که

۱. ابراهیم، ۳۰.

۲. شعراء، ۹۸.

مصلحت تشخیص شیعیان برای دوری جستن و مخالفت با آنان
عظیم تر و بزرگ تر از مصلحت انجام دادن آن مستحب است.^۱

عبارت ابن تیمیه را دوباره بخوان و فکر کن که چه کسی از سنت
نبوی پیروی و به آن عمل می کند؟ آیا ابن تیمیه که قایل به ترک
سنت ثابت شده است یا پیروان مکتب اهل بیت : که به سنت عمل
می کنند، و عمل به آن را شعار خود قرار می دهند چنانچه ابن تیمیه
می گوید؟!

نمونه سوم: استغاثه به قبر پیامبر

به نظر ابن تیمیه استغاثه به قبر پیامبر 6 یا به قبر هر ولی و
صالحی حرام است وی استغاثه را شرک و ریختن خون استغاثه کننده
را حلال می داند! ابن تیمیه گفته: هر کس نزد قبر پیامبر یا ولی و
صالحی برود و از او طلب حاجت کند مثل اینکه طلب شفا یافتن از
بیماری، یا اینکه بخواهد بدهی اش را بدهد و... که جز خدا توان آن را
ندارد، شرک صریح است و باید آن شخص توبه کند و اگر توبه نکرد
باید او را کشت و به قتل رساند.^۲

۱. منهاج السنة، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲. زیارة القبور والاستنجاد بالمقبور، ص ۱۵۶.

گویا ابن تیمیه از سیره مسلمانان از زمانی که پیامبر ۶ ارتحال نمود تا کنون اطلاع ندارد، مسلمانان به قبر پیامبر ۶ استغاثه می کردند یا اینکه از سیره مسلمانان اطلاع داشته؛ ولی نظراتش بر خلاف نظرات مسلمانان و از راه و سیره مسلمانان خارج و منحرف شده است.

برای نمونه:

۱. عثمان بن حنیف - که از صحابه است - به مردی امر می کند که نزد قبر پیامبر ۶ استغاثه کند و به آن حضرت متوسل شود.^۱
۲. عایشه به مردم مدینه امر کرد که به قبر پیامبر ۶ برای باران استغاثه کنند.^۲
۳. مردم مدینه در سال ۵۳ مدت سه روز به قبر پیامبر ۶ پناه بردند؛ در حالی که تمام آنان کوچک و بزرگ به قبر استغاثه می کردند تا اینکه شر زیاد بن ابیه از آنان دفع شود.^۳
۴. مردی در دوران خلافت خلیفه دوم در منظر و مسمع صحابه

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۳۸؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۶۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴۱.

۲. سنن الدارمی، ج ۱، ص ۵۶؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۲، ص ۳۴۷.

۳. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲.

- از جمله حضرت علی 7 به قبر رسول خدا 6 استغاثه کرد.^۱
۵. ابوعلی خلال (شیخ مذهب حنبلی) به قبر امام موسی کاظم 7 در بغداد استغاثه کرد.^۲
۶. محمد بن ادريس شافعی به قبر ابوحنیفه استغاثه کرد.^۳
۷. مردم سمرقند در سال ۴۶۰ به قبر بخاری استغاثه کردند و مردم نزد قبر گریه و زاری کردند و از صاحب قبر شفاعت طلبیدند.^۴
۸. «کتاب مصباح الظلام فی المستغیثین بسید الأنام» تألیف بلنسی (متوفای ۶۳۴ ق) لبریز از نام و داستان استغاثه بزرگان صحابه، تابعین، فقها و محدثان اهل سنت مانند: منکدر صحابی پدر محمد بن منکدر و خود ابن منکدر،^۵ طبرانی (مؤلف معجم الکبیر)^۶ و محب الدین طبری به قبر رسول خدا 6 است. سمهودی به قبر رسول خدا 6 استغاثه کرد و حاجتش برآورده شد.
۹. علما به استحباب استغاثه به قبر پیامبر 6 فتوی داده‌اند

۱. فتح الباری، ج ۲، ص ۵۷۷؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۲؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۵، دنباله آیه ۶۴ سوره نساء تفسیر بحرالمحیط، اندلسی، ج ۴، ص ۱۸۰؛ الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة، ص ۲۱.

۲. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰.

۳. خلاصة الکلام، زینی دحلان، ص ۲۵۲.

۴. طبقات الشافعیة، ج ۲، ص ۲۳۴.

۵. سیر اعلام النبلاء ج ۳، ص ۲۱۳، وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۴۴.

۶. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸۵.

مانند: قیروانی مالکی (متوفای ۷۳۷ ق)^۱، قسطلانی (متوفای ۹۲۳ ق)^۲، مراغی (متوفای ۸۱۶ ق)^۳، سلامه عزامی^۴ و دهها عالم دیگر. گویا ابن تیمیه بر آرا و فتاوی علما اطلاع نیافته یا اینکه مطلع بوده ولی به شرک و ارتدادشان حکم کرده و حکم اعدام در موردشان صادر نموده!! برای اطلاع بیشتر به کتاب «روافدالایمان الی عقائد الاسلام» ص ۶۴-۹۱ مراجعه شود.

۱. المدخل فی رسالة زیارة القبور، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲. المواهب اللدنیة، ج ۳، ص ۴۱۷.

۳. تحقیق النظرة بتلخیص معالم دارالهجرة، ص ۱۱۳.

۴. فرقان القرآن، ص ۱۳۳.

فصل دوم:

محمد بن عبدالوهاب

محمد بن عبدالوهاب

افکار ابن تیمیه بعد از مرگ وی و مرگ ابن قیم پوسیده و از بین رفته بود اگر محمد بن عبدالوهاب آن را ترویج نمی داد.

خلاصه‌ای از شرح حال محمد بن عبدالوهاب

وی در سال ۱۱۱۱ یا ۱۱۱۵ قمری متولد شد و در سال ۱۲۰۷ قمری مرد. بیش از نود سال زیست، در شهر عینیه در نجد پا به جوانی گذاشت و نزد علمای حنبلی درس خواند، سپس به مدینه رفت.

احمد امین می گوید: به مدینه رفت، سپس چهارسال در بصره اقامت کرد، آن گاه پنج سال در بغداد، یک سال در کردستان، دو سال در همدان و بعد در اصفهان بود و بعد از آن، دعوت جدیدش (همان

بدعت‌های او) را میان مردم تبلیغ کرد.

حضرت علی 7 فرموده است: کسی چیزی را پنهان نمی‌کند مگر اینکه بر زبان و چهره‌اش آشکار می‌گردد.^۱

علما در چهره‌اش گمراهی می‌دیدند. پدرش کفر و بی‌دینی در او می‌دید و مردم را از وی برحذر می‌داشت، همچنین برادرش شیخ سلیمان کتابی در رد بدعت‌ها و اعتقادات باطلش تألیف کرد و نامش را «الصواعق الالهية في الردّ على الوهابية» گذاشت. محمد بن عبدالوهاب در مطالعه اخبار کسانی که ادعای پیامبری دروغین کردند مانند مسیلمه کذاب، سجاح، اسود عنسی و طلیحه اسدی^۲ و امثال این‌ها شوق و ولع داشت، چنانچه میرزا ابوطالب اصفهانی از معاصران او اظهار داشته،^۳ ادعای نبوت و نازل شدن وحی بر او.

۱. احمد زینی دحلان فقیه مذهب شافعی نقل روایت کرده که

۱. نهج البلاغه، بخش حکمتها، ص ۲۶۰، زعماء الاصلاح، ص ۱۰، بیروت.
۲. با رسول خدا 6 مصاحبت کرد، در سال ۹ هجری مسلمان شد، سپس مرتد گردید و در نجد به قبیله جفنه غسانیها در شام پیوست، سپس در دوران خلافت عمر مسلمان شد و به حج رفت، سپس در جنگ قادسیه و نهاوند شرکت کرد، عمر به سعدبن ابی وقاص نامه‌ای نوشت که در امر جنگ با طلحه مشورت کند و او را متولی چیزی نکند، در نهاوند کشته شد. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۳۱۷.
ر.ک: الفجر الصادق، ص ۱۷، جمیل صدقی؛ وفتنه الوهابية؛ ص ۶۶.
۳. میرزا ابوطالب، سفرنامه، ص ۴۰۹.

مردی به محمد بن عبدالوهاب گفت: این اعتقاداتی که اظهار کردی و آورده‌ای متصل هستند یا منفصل؟ محمد بن عبدالوهاب گفت مشایخ من و مشایخ مشایخم تا ششصد سال پیش همه مشرک بوده‌اند. آن شخص گفت: پس رشته ارتباطی دینت منفصل است نه متصل، آن را از چه کسی گرفتی؟ او گفت: از وحی و الهام مانند خضر.^۱

۲. محمد بن عبدالوهاب در رساله‌اش نوشته: من به شما از خودم خبر می‌دهم به خدا سوگند که الهی جز او نیست، طلب علم کردم و معتقدم کسانی باور کردند که من دارای علم و معرفت هستم، در حالی که در آن زمان معنای لا اله الا الله را نمی‌دانستم... و دین اسلام را نشناخته بودم! قبل از این خبری که خدا آن را بر من منت گذاشت، همچنین هیچ یک از اساتید و مشایخم آن را (دین اسلام) نشناختند.^۲

علمای اسلام وهابیت را تکفیر کرده‌اند

۱. محمد بن عبدالوهاب در دوران حکومت شریف سعود، سی مبلّغ به مکه فرستاد، برای تبلیغ و اجازه گرفتن برای ادای مناسک حج. شریف سعود علمای حرمین را فراخواند و با مبلّغان وهابیت مناظره کردند، در اعتقاداتشان کفر زیاد یافتند و بعد از اینکه علیه

۱. الدرر السنية فی الرد علی الوهابیة، ص ۲۶.

۲. الدرر السنية فی الاجوبة النجدیة، محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، ج ۲، ص ۱۱۵.

آنان اقامه دلیل و برهان کردند، والی شریف سعود به قاضی شرع دستور داد که دلیل کفرشان را بنویسد تا اینکه همه آن را بدانند و دستور زندانی کردن آن کفار پست را صادر کرد و اینکه آنان را زنجیر کنند. بعضی از آنان دستگیر شدند و به زندان افتادند و بقیه گریختند.^۱

۲. در سال ۱۱۸۴ در دوران حکومت شریف احمد: والی درعیه گروهی از علما را فرستاد و امر کرد که عقاید آنان را بررسی کنند، پس از بررسی عقائد آنان به این نتیجه رسیدند که آنان بی‌دین و ملحد هستند، لذا به آنان اجازه حج نداد.^۲

مهاجرت پدر محمد بن عبدالوهاب به حریمه

پدرش عیینه را ترک گفت و به شهر حریمه رفت و در آنجا اقامت گزید تا اینکه در سال ۱۱۴۳ فوت شد، در حالی که از پسرش راضی نبود و بسیار او را نهی و توبیخ می‌کرد. پس از رحلت پدر، مردم حریمه خواستند او را بکشند، او به عیینه - که محل تولدش - بود فرار کرد و با عثمان بن معمر (امیر عیینه) هم پیمان شد بر اینکه از یکدیگر پشتیبانی کنند، به اینکه امیر به شیخ، آزادی تبلیغ دعوتش

۱. الدرر السنية فی الرد علی الوهابية، ۲۹، چاپ مصر، ۱۲۹۹ق.

۲. همان.

و نشر آن را بدهد، مشروط به اینکه محمد بن عبدالوهاب با ابزارهای گوناگون برای تسلط امیرعثمان بر تمام سرزمین نجد تلاش کند. نجد در آن زمان به شش یا هفت امارت (شیخ نشین) از جمله امارت عیینه تقسیم شده بود، سپس برای تقویت روابط میان این دو، امیر عثمان خواهرش جوهره را به ازدواج ابن عبدالوهاب درآورد، و با این امر دین را برای دنیا و در خدمت دنیا و تسلط امیر بر منطقه به سخره گرفت.^۱

تخریب قبر زید بن الخطاب و امر به اخراج محمد بن عبدالوهاب

پیمان میان ابن عبدالوهاب و امیر عیینه طول نکشید. از آنجا که ابن عبدالوهاب دستور تخریب قبر زید بن الخطاب را داد.^۲ فتنه رخ داد و مخالفت و اعتراض علیه ابن عبدالوهاب به خاطر تخریب قبر به اوج رسید، سلیمان حمیدی (حاکم احساء و قطیف) به عثمان بن معمر دستور داد ابن عبدالوهاب را به قتل برساند.

۱. تاریخ نجد، فیلبی، عبدالله، ص ۳۶.

۲. زید برادر خلیفه دوم است، از عمر بزرگتر بود و قبل از عمر مسلمان شد. گفته شده در جنگ بدر و جنگ‌های دیگر شرکت نمود و در جنگ یمامه پرچم مسلمانان را به دست داشت و در سال دوازده هجری کشته شد. (سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۹۸)

مؤلف تاریخ نجد می گوید: عثمان بن معمر خواست از مهمانش ابن عبدالوهاب رهایی یابد، از وی خواست هر جایی که می خواهد برود، او در عینینه ماند، عثمان مردی به نام فرید همراه او فرستاد و وی را مأمور کرد که او را در راه بکشد ولی اراده اش به او کمک نکرد تا او را بکشد، شیخ را ترک گفت و برگشت بدون اینکه اذیتی به او برساند.^۱

از سید محمود شکری نقل شده است که: ابن عبدالوهاب در سال ۱۱۶۰ هجری به درعیة - که سرزمین مسیلمه کذاب است - رفت.^۲

توافق بین ابن عبدالوهاب و بین ابن سعود

ابن عبدالوهاب در سال ۱۱۶۰ به درعیة رفت و حاکم آن ابن سعود بود، بین ابن سعود و ابن عبدالوهاب پیمانی همانند پیمان او با عثمان در عینینه منعقد شد که منطقه نجد و روستاهای آن برای ابن سعود باشد و وعده غنایم جنگی زیادی را که بیش از مالیاتی بود که دریافت می کرد به او داد مشروط بر اینکه ابن سعود آزادی کامل به ابن عبدالوهاب در وضع و اجرای نقشه ها و انتشار دعوتش بدهد.

۱. تاریخ نجد، ص ۳۹۰، چاپ المكتبة الاهلية، بیروت.

۲. کشف الارتیاب، ص ۱۳.

راویان می گویند: ابن سعود با محمد بن عبدالوهاب برای جنگ فی سبیل الله! بیعت کرد ولی معلوم است که آنها هیچ منطقه‌ای غیر مسلمان در شرق یا در غرب فتح نکردند، بلکه به مسلمانان حمله می کردند و با آنان که از ابن سعود اطاعت نمی کردند، می جنگیدند؛ لذا ابن سعود به ابن عبدالوهاب گفت: بر تو باد بشارت پیروزی به آنچه امر کردی و جهاد ضد کسانی که با توحید مخالفت می کنند!!؛ ولی می خواهم دو شرط بر تو بکنم؛ یک: اگر از تو پشتیبانی کردیم و تو را یاری دادیم و خداوند ما را پیروز کرد، بیم دارم که از میان ما کوچ کنی و ما را با دیگران عوض کنی ، ابن عبدالوهاب عهد کرد چنین نکند.

دو: از مردم درعیه هنگام چیدن محصول مالی می گیرم، بیم دارم که آن را منع کنی. ابن عبدالوهاب گفت: شاید خداوند فتوحات و پیروزی‌هایی نصیبمان کند که غنائمی بیشتر از این عوض دهد.^۱

تقویت پیمان

محمد سعود، یکی از دختران ابن عبدالوهاب را به ازدواج پسرش عبدالعزيز درآورد، روابط میانشان تقویت شد و همین پیمان بین

۱. محاضرات فی التاريخ الدولة السعودية، ص ۱۴، ۱۳، ابوعلیه، عبدالفتاح.

خاندان عبدالوهاب و خاندان سعودی هنوز ادامه دارد.^۱

آغاز دعوت

بعد از اینکه محمد بن عبدالوهاب احساس قدرت کرد، یاران و پیروانش را جمع کرد و آنان را به جهاد تشویق کرد و به شهرهای مسلمان همسایه نوشت که دعوتش را بپذیرند و از او اطاعت کنند، او یک دهم چهارپایان، پول و کالا و اشیا را می گرفت و هر کس مخالفت می کرد به او حمله می کرد. مردم بسیاری را کشت، اموال زیادی را غارت و زنان و کودکان را به اسارت می گرفت، شعار او این بود: در دین وهابیت داخل شوید، والا کشته می شوید، زنانتان بیوه می گردند و کودکانتان یتیم.^۲ این عقیده وهابیت است که در برابر هیچ مصلحتی از آن دست بر نمی دارد و به خاطر آن با ابن معمر در عیینة سپس با ابن سعود در درعیه پیمان بست ... به طور مؤکد او آمادگی کامل داشت با هر قدرتی پیمان ببندد برای اینکه از آن برای رسیدن به اهداف و مقاصدش کمک بگیرد. عبدالله فیلبی در کتاب تاریخ نجد می گوید: ابن عبدالوهاب در مغز شاگردانش مبادی و اصول وجوب جهاد را گنجانده و رسوخ داد! بسیاری از آنان جهاد را

۱. آل سعود، ماضیهم و مستقبلهم، ص ۲۳، جبران شامیه، چاپ ریاض.

۲. هذه هي الوهابية، ص ۱۱۴، محمدجواد مغنیه.

از مقدس‌ترین تعلیمات خود می‌دیدند، که هماهنگ است با آنچه عرب‌ها بر آن عادت کردند! منظورش این است که عرب‌ها بر غارتگری خو گرفتند.

ابن عبدالوهاب یک پنجم اشیای غارتی (اموال و اشیای مسروقه و به زور گرفته شده) را به خزانه مرکزی اختصاص داد که ابن سعود و ابن عبدالوهاب از آن هر چه نیاز داشتند و می‌خواستند برمی‌داشتند، اینچنین بود داستان تسلط ابن عبدالوهاب و تصرف در شئون حکومت بعد از یک یا دو سال.

وهابیت و شمشیر

تعجب خواهید کرد هنگامی که بشنوید وهابیت این شعار را دست‌آویز خویش قرار داد و امارت و دولت عربستان سعودی از روز توسعه‌اش تا عصر کنونی بر این اصل بنا شد، نجد در آن زمان و روزی که ابن عبدالوهاب پیمان بست در حالت فقر و بیچارگی می‌زیست. ابن سعود حتی توان تأمین غذا برای شاگردان ابن عبدالوهاب^۱ را هم نداشت و بعد از نخستین حمله‌ها بر مسلمانان همسایه، (غنیمت‌ها بر اساس احکام وهابیت تقسیم می‌شد، یک پنجم برای ابن سعود، و بقیه برای لشکر، یک سوم برای پیاده نظام و دو

۱. عنوان‌المجد، ج ۱، ص ۱۳، ابن بشر.

سوم برای سواره نظام و هر کس به وهابیت التزام داشت پاداش مادی دریافت می کرد جنگ و حمله و غارت اموال مشرکان (بر اساس ادعای ابن عبدالوهاب) و پرداخت آن به مسلمانان وهابی در دستور کار آنان قرار گرفت.

دشمنی و خصومت میان ابن عبدالوهاب و امیر عیینه

امیر عثمان از تسلط و حمله ابن سعود بیم داشت؛ لذا یکی از دخترانش را به ازدواج یکی از پسران او درآورد؛ ولی کینه بین آن دو (ابن عبدالوهاب و امیر عیینه) پایان نیافت به خاطر اینکه ابن عبدالوهاب را از عیینه بیرون کرد، ابن عبدالوهاب افرادی را فرستاد و او را در محراب ترور کردند.

در کتابی که وهابی ها آن را تحت عنوان «تاریخ نجد» منتشر کردند و از نامه های ابن عبدالوهاب در آن نقل شده، آمده است: عثمان بن معمر مشرک و کافر بود، هنگامی که مسلمانان از کفرش مطمئن شدند، پیمان بستند او را بعد از نماز جمعه به قتل برسانند، او را در محرابش در مسجد در ماه رجب ۱۱۶۳ به قتل رساندند، سه روز پس از قتل امیر عثمان، محمد بن عبدالوهاب به عیینه رفت و مشاری بن معمر را - که از پیروان ابن عبدالوهاب بود - به عنوان حاکم عیینه تعیین کرد.

ویرانی شهر عیینه به جرم انقلاب

مردم عیینه علیه حکومت سعودی‌ها و ابن عبدالوهاب قیام کردند؛ ولی با حکومتی مستبد و تروریستی که مردم را با آهن قلع و قمع می‌کرد با پوشش دین و فتاوی ابن عبدالوهاب که به آسانی صادر می‌کرد مواجه شدند. به مردم حمله بردند و شهر را به طور کامل ویران کردند، دیوارها را تخریب و چاه‌های آب را پر کردند و درختان را سوزاندند و به ناموس مردم تجاوز کردند و شکم زنان حامله را پاره کردند، دستان کودکان را بریدند و سوزاندند، چهارپایان و هرچه در خانه بود غارت کردند و تمام مردان را کشتند، عیینه از سال ۱۱۶۳ تا کنون ویرانه و تلی از خاک است.

وهابیت این حمله را در کلماتی که ابن عبدالوهاب گفته توجیه می‌کنند وی در این باره گفته: خداوند خشمش را بر عیینه و مردمش فرو آورد و برای پاک کردن و تطهیرشان از گناهان آنان را از بین برد، خشم خدا بر آنان به خاطر عملی است که حاکم عیینه؛ عثمان بن معمر انجام داده بود، هنگامی که به حاکم عیینه گفته شده بود ملخ به سرزمین مان حمله کرده و بیم داریم که مزارع ما را از بین ببرد، حاکم با استهزا گفته بود: مرغانی می‌فرستیم آن را بخورد؛ لذا خداوند بر مردم عیینه غضب کرد به خاطر مسخره گرفتن حاکم عیینه و ملخ‌ها

را برای شهر عیینه فرستاد که آنان را کاملاً از بین برد.^۱

حکم شمشیر

پیروزی قبیله سعودی بر حاکم عیینه، اراده آنان را برای توسعه قلمرو حکومتشان تقویت کرد و در انتظار دستور و تشویق محمد بن عبدالوهاب به جهاد به سر می بردند؛ اولین ارتش را از هفت گروه تشکیل دادند، بدیهی است که این ارتش به سرزمین مشرکان و کفار و رومی ها حمله نبرد؛ بلکه تنها به سرزمین مؤمنان - که به لا اله الا الله محمد رسول الله شهادت می دادند - حمله برد. هنگامی که محمد بن عبدالوهاب احساس قدرت کرد به مردم نجد - که مسلمان بودند - نوشت که در جرگه موحدان در آیند، بعضی اطاعت کردند و بعضی امتناع ورزیدند، به مردم درعیه دستور جنگ داد، اجابت کردند و همراه او بارها با مردم نجد و احساء جنگیدند تا اینکه بعضی با کراهت و بعضی با اختیار از او اطاعت کردند و تمام امارت نجد را با زور تحت سیطره خاندان سعودی در آوردند.^۲

۱. تاریخ آل سعود، ص ۲۲، ناصر سعید.

۲. کشف الارتیاب، ۱۳؛ به نقل از: تاریخ نجد، محمود شکری.

سنت زشت

و هابیت سنت قتل و ریختن خون را بنیانگذاری کرد؛ در حالی که ابن عبدالوهاب فریاد می‌زد: هیچ چیز مطرح نیست، نه عدالت، نه صلح، نه رحمت، نه انسانیت، نه حیات و نه چیز دیگر جز پذیرفتن و هابیت یا شمشیر. محمد بن عبدالوهاب مسئول این بدعت گذاری، جنگ‌ها، قربانیان و قتل هزاران مسلمان بی‌گناه است. سخن برادرش شیخ سلیمان کافی است که گفت: شما با کوچک‌ترین بهانه‌ای تکفیر می‌کنید، بلکه با آنچه که گمان می‌کنید کفر است تکفیر می‌کنید، بلکه با آنچه در اسلام روشن و صریح است تکفیر می‌کنید، بلکه کسانی را که از تکفیر افرادی که شما آنان را تکفیر می‌کنید، امتناع ورزند تکفیر می‌کنید.^۱

برگشت صنعانی از تأیید ابن عبدالوهاب

هنگامی که خبر دعوت به توحید ابن عبدالوهاب شیخ نجد به محمد بن اسماعیل صنعانی (متوفای ۱۱۸۲ هجری) رسید، از آن استقبال کرد و با ابیاتی از شعر از او پشتیبانی کرد از جمله:

سلام علی نجد و من حل فی نجد

و إن کان تسلیمی علی البعد لایجدی

۱. الصواعق الالهية، ۲۷، چاپ سال ۱۳۰۶ ق.

سلام بر نجد و هر کس ساکن نجد است، گرچه سلام من از فاصله دور فایده‌ای ندارد.

ولی بعد از بررسی و تحقیق، متوجه شد مسئله بر خلاف چیزی است که به او رسیده؛ لذا ابیاتی از شعر که در آن برگشتش را بیان می‌کند سروده است:

رجعت عن القول الذی قلت فی نجد

فقد صح لی عنه خلاف الذی عندی

از سخنی که در مورد نجد گفتم برگشتم، خلاف آنچه نزد من بود
برایم ثابت شد.

از او نقل شده که در شرح قصیده مزبور که به «محو الحوبة فی شرح ابیات التوبة» مشهور است گفته: هنگامی که قصیده نخست به نجد رسید که در آن حرکت و هابیت را مورد ستایش قرار داده بودم، بعد از چند سال در صفر ۱۱۷۰ هجری، شخصی که خود را به شیخ مرید بن احمد تمیمی معرفی کرد، نزد ما آمد، بعضی از کتاب‌های ابن تیمیه و ابن قیم را با خط خود برایم آورد، سپس به وطن خود در شوال همان سال برگشت، این مرد از شاگردان محمد بن عبدالوهاب بود همان کسی که قصیده اول را برایش فرستاده بودم، قبل از این

شیخ، شیخ فاضلی به نام عبدالرحمن نجدی نزد ما آمد و وضع و حال ابن عبدالوهاب را بیان و توصیف کرد و مطالبی را در مورد محمد بن عبدالوهاب گفت که آن (اقوال) را انکار کردیم، آن شیخ توصیف کرد ابن عبدالوهاب به ریختن خون و غارت اموال، جرأت اقدام بر قتل گرچه با ترور باشد، و تکفیر امت محمد در تمام کشورها و سرزمین‌ها مشغول است، آنچه آن شیخ فاضل نقل کرد و گفت، نزد ما مورد تردید بود، تا اینکه شیخ مرید که دارای ذکاوت بود، آمد و همراهش بعضی رساله‌های ابن عبدالوهاب بود، که او آن‌ها را جمع آوری کرده بود، پیرامون تکفیر مؤمنین، مباح بودن قتل‌شان، و غارت اموالشان در این هنگام بود، که وضعیت و حال محمد بن عبدالوهاب برایمان روشن شد، دیدیم که جزئی از اسلام را دانسته و در آن تحقیق یا تأمل نکرده و نزد کسانی که او را هدایت کنند و به علوم مفید راهنمایی کنند و فقه یادش دهند تلمذ نکرده، بلکه بعضی از کتاب‌های ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم را مطالعه کرده و بدون دقت از آن‌ها تقلید کرده در حالی که آن‌ها تقلید را حرام می‌دانند.^۱

سید محسن امین عاملی می‌گوید: این دلالت دارد بر اینکه صنعانی بعد، از غلو برگشته، شاید برگشت او از وهابیت بعد از

۱. کشف الارتیاب، ص ۸ و ۱۹.

تألیف رساله «تطهير الاعتقاد من أركان الالحاد» بوده، زیرا این رساله در غلو کمتر از کتاب‌های ابن عبدالوهاب نیست.^۱

موضع‌گیری برادر محمد بن عبدالوهاب

شیخ سلیمان بن عبدالوهاب در الصواعق الألهیة می‌گوید: امروز مردم مبتلا و گرفتار شدند به کسی (مرادش محمد بن عبدالوهاب است) که به قرآن و سنت منتسب است و از علوم آن دو بهره می‌برد، و برای مخالف خودش اهمیتی قائل نیست، و اگر از او بخواهید که سخنانش را بر اهل علم و علما عرضه کند این کار را نمی‌کند. بلکه مردم را ملزم می‌کند که تابعش باشند و هر کس با او مخالفت کند، به نظرش کافر است، او یک شرط از شرایط مجتهدین را ندارد، به خدا سوگند، به خدا سوگند! یک دهم خصلت اهل اجتهاد را ندارد، ولی سخنانش نزد بسیاری از نادانان رواج یافته، فانا لله وانا الیه راجعون، تمام امت با یک زبان فریاد می‌زند ولی او یک کلمه هم پاسخ نمی‌دهد بلکه تمام آنان را کافر و جاهل می‌داند!! خدایا این گمراه را هدایت کن و به سوی حق برگردان.^۲ و نیز می‌گوید: اموری که محمد بن عبدالوهاب به خاطر آنها مردم را تکفیر می‌کند و به قتل می‌رساند

۱. همان.

۲. الصواعق الالهیة، ص ۳ و ۳۸. این کتاب را در ادعاهای برادرش تألیف کرد.

از زمان احمد بن حنبل و در دوران پیشوایان اسلام وجود داشته تا جایی که آن امور تمام بلاد اسلامی را پر کرده بود، ولی از هیچ کدام از پیشوایان مسلمانان به خاطر این امور کسی را تکفیر نکرده‌اند و نگفتند آنها به خاطر آن امور مرتدند، و دستور جنگ و جهاد با آنان ندادند و شهر و سرزمین‌های مسلمانان را بلاد شرک و اهل حرب نامیدند، چنانچه شما گفته‌اید، با این افعال تکفیر کردید در حالی که کسی بوسیله این افعال تکفیر نمی‌شود.

هشتصد سال می‌گذرد و کسی از عالمی روایت نکرده که به خاطر این مسائل تکفیر کند، بلکه این از هیچ عاقلی گمان برده نمی‌شود بلی به خدا سوگند لازمه قول شما این است که تمام امت بعد از زمان احمد بن حنبل، علما، امیران و عوام امت کافر و مرتدند، فانا لله وانا إليه راجعون، واغوثاه الی الله و اغوثاه، از اینکه می‌گویید، چنانچه بعضی از عوام شما می‌گویند: حجت تنها به وسیله شما اقامه شد و هیچ کس قبل از شما، دین اسلام را نشناخته بود.

افکار و بعضی از آرای ابن عبدالوهاب

۶. زینی دحلان گفته: ابن عبدالوهاب در روز جمعه در مسجد درعیه سخنرانی کرد و گفت: هر کس به پیامبر متوسل شود مرتکب کفر شده، برادرش شیخ سلیمان به شدت آن را بر او انکار کرد روزی

به برادرش گفت: ای محمد! ارکان اسلام چندتا است؟ او گفت: پنج تا، گفت: تو ارکان اسلام را شش تا قرار دادی، ششمین رکن نزد شما این است که اگر کسی از تو تبعیت نکند مسلمان نیست، این رکن ششم اسلام نزد تو است!!

۷. شخصی به ابن عبدالوهاب گفت: خداوند متعال در هر شب از شب‌های ماه رمضان چند نفر را آزاد می‌کند؟ او گفت: در هر شب یکصد هزار و در آخرین شب به تعداد آنچه در کل ماه آزاد کرده، آزاد می‌کند. آن مرد به او گفت: تعداد پیروان تو یک‌دهم آنچه ذکر کردی نیستند، پس آن مسلمانان که خداوند آزاد می‌کند کیانند، درحالی که تو مسلمانان را در خود و پیروانت محدود کردی. فبهت الذی کفر^۱؛ (شگفت زده و وحشت‌زده شد کسی که کفر ورزید).

۸. جمیل صدقی می‌گوید: محمد بن عبدالوهاب، پیروانش را از سرزمین و شهر خودش انصار و پیروانش را در خارج از شهر خودش مهاجرین نامید و به کسانی که مناسک حج را قبل از اینکه از وی پیروی کنند انجام داده بودند، می‌گفت: دوباره حج به جا آورید، حج قبلی شما قبول نیست؛ زیرا تو آن زمان مشرک بودی و به کسی که می‌خواست وارد دین عبدالوهاب شود می‌گفت: بر خود شهادت بده که

۱. الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه، ص ۳۹.

کافر بودی و بر پدر و مادرت گواهی بده که در حال کفر مردند و بر فلانی و فلانی که گروهی از علمای بزرگ گذشته را نام می‌برد گواهی ده که کافر بوده‌اند. اگر اینچنین شهادت می‌دادند دین آن‌ها را می‌پذیرفت، امت از ششصد سال قبل تا زمان خود را صریحاً تکفیر می‌کرد، و هر کس از او پیروی نمی‌کرد را نیز تکفیر می‌نمود؛ اگرچه از متقی‌ترین مسلمانان بوده آنان را مشرک می‌دانست و ریختن خون و غارت اموالشان را مباح و حلال می‌کرد، و تنها کسی که از او تبعیت می‌کرد مؤمن می‌دانست.

۴. از درود فرستادن بر پیامبر 6 بعد از اذان کراهت داشته و ذکر درود و صلوات بر پیامبر 6 را در شب جمعه نهی می‌کرد و از بلند گفتن آن بر منبر نهی می‌نمود و هر کس درود بر آن حضرت می‌گفت وی را مجازات سختی می‌کرد تا جایی که یک مرد مؤذن نابینا را به قتل رساند؛ چون از صلوات بر پیامبر 6 بعد از اذان امتناع نمی‌ورزید. امر را بر پیروانش مشتبه می‌کرد و می‌گفت: این کارها به خاطر محافظت بر توحید است. بسیاری از کتاب‌های صلوات بر پیامبر 6 مانند: «دلائل الخیرات» و غیر آن را سوزاند، همچنین بسیاری از کتاب‌های فقه و تفسیر و حدیث را - که با ادعاهای

باطلش منافات داشت - سوزاند.^۱

۵. زینی دحلان گفته: وهابی‌ها در دوران حکومت شریف مسعود بن سعید (متوفای ۱۱۶۵ ق) سی نفر از علمایشان را برای تبلیغ اعزام نمودند، شریف دستور داد که علمای حرمین با آنان مناظره کنند، مناظره کردند و دیدند اعتقاداتشان باطل و فاسد است و قاضی شرع دلیل کفرشان را ثبت و اعلام کرد، و دستور حبس آنان را داد، بعضی زندانی شدند و بقیه گریختند.

۶. در دوران حکومت شریف احمد (متوفای ۱۱۹۵ ق) امیر و حاکم درعیه، بعضی از علمای وهابی را به مکه فرستاد، علمای مکه با آنان مناظره کردند و کفرشان را اثبات نمودند، لذا شریف، حاکم مکه اجازه حج را به آنان نداد.^۲

۷. هنگامی که ابن عبدالوهاب مردم را از زیارت قبر پیامبر منع کرد، مردم احساء رفتند به زیارت قبر پیامبر 6 و خبر آنها به او رسید، هنگامی که برگشتند و بر شهر درعیه وارد شدند، دستور داد ریششان را بتراشند، سپس از درعیه تا احساء آنان را پشت و رو (به عنوان تحقیر) بر مرکب سوار کرد.^۳

۱. جمیل صدقی، الفجر الصادق، ص ۱۷.

۲. کشف الارتیاب، ص ۱۵، به نقل از خلاصة الکلام.

۳. الدرر السنیة، ص ۴۱.

۸. روزی به او خبر رسید که گروهی قصد زیارت و حج دارند، و از سمت بالای شهر درعیه گذشتند، بعضی شنیدند که ابن عبدالوهاب به پیروانش می گوید: بگذارید مشرکان به راه مدینه حرکت کنند، و مسلمانان یعنی پیروان و هابیت با ما بمانند.

نظر و عقیده محمد بن عبدالوهاب نسبت به مسلمانان

به نظر ابن عبدالوهاب (چنانچه در رساله او آمده) تمام مسلمانان کافرند جز کسانی که مثل او فکر می کنند، خلاصه رساله بشرح زیر است:

۱. کافران که پیامبر با آنان جنگید اقرار می کردند که خدا خالق و رازق و مدبر است ولی این مسئله آنان را در اسلام وارد نکرده و از جمله مسلمانان قرار نداده است. به دلیل آیه کریمه:

(قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ
وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ
فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ).^۱ بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟ یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشم هاست؟ یا چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون

۱. یونس، ۳۱.

می آورد؟ و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می کند؟ به زودی در پاسخ می گویند: (خدا)، بگو پس چرا تقوا پیشه نمی کنید (و راه شرک را می پوئید)؟

۲. کفار می گویند: ما بتها را نخواندیم و به آنان روی نیاورده ایم جز برای درخواست تقرب و شفاعت:

(الَّذِينَ أَخَذُوا مِنَ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ).^۱ آنها که غیر خدا را اولیاء خود قرار دادند (و می گفتند) اینها را نمی پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خداوند نزدیک کنند.

۳. پیامبر مبعوث گردید و مردمی یافت که در عبادتشان پراکنده و گروه گروه بودند، بعضی ملائکه را عبادت می کردند، بعضی پیامبران و اولیا را و برخی درختان و سنگها را و عده ای خورشید و ماه را. پیامبر با همه آنان جنگید و تفاوتی میان آنان قائل نشد.

۴. شرک مشرکان زمان ما بدتر و پررنگ تر از شرک مشرکین صدر اسلام است؛ زیرا آنان در زمان رفاه مشرک می شدند و در زمان سختی و گرفتاری اخلاص داشتند؛ ولی اینها در زمان ما، شرکشان در

۱. زمر، ۳.

دو حالت است به دلیل قول خدا:

(فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّوهُمْ إِلَى الْبَرِّ

إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ).^۱ هنگامی که سوار بر کشتی شوند خدا را با اخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند) اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می شوند.

منظورش از مشرکان زمان ما تمام مسلمانان است؛ زیرا عموم مسلمانان در گرفتاری و رفاه به پیامبر 6 متوسل می شوند؛ لذا نزد ابن عبدالوهاب شرکشان بدتر و پررنگ تر از شرک مشرکان در دوران رسالت است.

در رد او گفته می شود: بین مسلمانان و بت پرستان تفاوت است؛ زیرا مسلمانان تنها خداوند را می پرستند و هنگامی که به پیامبر 6 روی می آورند و متوسل می شوند جز این قصد را ندارند که پیامبر 6 نزد خداوند برای آنان دعا و شفاعت کند، این چه تشابهی به عمل بت پرستان دارد که بت ها را می پرستند نه خداوند متعال را؟! این یک مغالطه است که در سخنان و رساله های تکرار شده که می گوید: خداوند پیامبر 6 را برای مردمی فرستاد که عبادت

۱. عنکبوت، ۶۵؛ الکلمات النافعة، ابن عبدالوهاب؛ خمس رسائل، ص ۴۰۷.

می کردند، صدقه می دادند و بسیار خدا را ذکر می گفتند؛ ولی بعضی از مخلوقات را میان خدا و خودشان واسطه قرار می دادند و می گفتند: از آن واسطه می خواهیم ما را به خدا نزدیک کند و برای ما نزد خدا شفاعت کند؛ مانند: فرشتگان، عیسی بن مریم و انسان های صالح.^۱

می گویم: این مغالطه روشن است، ابن عبدالوهاب بر واسطه گیری تأکید کرده در حالی که آنان، نخست بت ها را عبادت کردند، سپس آنها را به عنوان واسطه اتخاذ کردند، آنچه جایز نیست عبادت غیر خدا است نه واسطه قرار دادن، در حالی که ابن عبدالوهاب بر مجرد واسطه قرار دادن تأکید می کند که ملاکی برای شرک آنان نیست و آنچه ملاک و معیار کفرشان است رها کردن عبادت خدا و عبادت کردن غیر خدا است؛ ولی مسلمانان اولیاء دین را به عنوان وسیله اتخاذ می کنند نه به عنوان اینکه عبادتشان کنند.

شعار وهابیت، تکفیر مسلمانان است

هر کس در تألیفات و نوشته های وهابیت دقت و تأمل کند برایش واضح و روشن می شود که وهابیت تمام مسلمانان را تکفیر نموده و ریختن خون و غارت اموالشان را مباح دانسته است.

۱. کشف الشبهات، ص ۳.

گواه سخن بالا نوشته آلوسی - صاحب کتاب تاریخ نجد - است که روابط محکم^۱ و دوستی با سعودی‌ها داشت. وی درباره سعودبن عبدالعزیز می‌گوید: «او لشکرها را رهبری کرد، قهرمانان و رؤسای عرب او را پذیرفتند؛ ولی او مردم را از حج منع کرد، بر سلطان و حاکم خروج کرد و در تکفیر مخالفانش غلو نمود و در بعضی از احکام شدت به خرج داد، بیشتر امور را بر ظاهرشان حمل کرد، چنانچه دیگران در طعنه زدن به او غلو کردند در حالی که انعطاف، راه وسط و میانه است، نه سختگیری و شدت (که علمای نجد آن راه را پیمودند به طوری که حمله‌هایش بر مسلمانان را جهاد در راه خدا نامیده‌اند و مردم را از حج منع کردند) و نه سهل‌انگاری که عموم مردم عراق و شامات و جاهای دیگر بر آن‌اند.»

می‌گویم: آری ولی در حال حاضر تمام مسلمانان را به طور

۱. از جمله دلائل بر پیوند و روابط محکم بین آلوسی و سعودی‌ها دفاع وی از سعودی‌ها و رد کردن نبهانی است با قساوت تمام و اینکه وی وهابیت را حزب خدا نامیده است. او در رد نبهانی گفته: ای نبهانی ای شیخ شیطانی! سزاوار است که از بدعت گذاران نامیده شوی، آیا تو و هم‌رنگانت فریب خوردگان گمراه هستند یا حزب رسول خدا 6 که اعتقاداتشان به دین اسلام را شنیده‌ای، به خداوند متعال سوگند یاد می‌کنم! نبهانی هیچ علم و معرفتی در دینش ندارد... ای کاش به دست یک نفر از حزب رسول خدا ایمانش را تجدید می‌کرد. (غایة الامانی فی الرد علی النبهانی، ج ۲، ص ۶۵)

علنی تکفیر نمی کنند و این تهمت را در مطبوعات و منشوراتشان جز نسبت به شیعیان و پیروان مذهب اهل بیت : نمی یابید، پس آن انصافی را که آلوسی به آن دعوت می کند کجا است؟ گویا آلوسی قتل عامها و کشتارهای دست جمعی کربلا و اطراف نجف را فراموش کرده است که به زودی به آن رسوایی ها اشاره می شود.

راز تسلط ابن عبدالوهاب

ابن عبدالوهاب ادامه دهنده ادعاهای ابن تیمیه است؛ ولی وی برعکس ابن تیمیه موفق شد؛ البته بعضی از عوام و نادانان بدون اطلاع و علم از ابن تیمیه تبعیت کردند، ولی صدور حکم زندان و تبعید او سبب تمایل بعضی به او و تبلیغ وی گردید، به طوری که به جنازه اش تبرک جستند با این که این عمل نزد او شرک محسوب می شد.^۱

سبب موفقیت ابن عبدالوهاب بر خلاف ابن تیمیه این است: ابن تیمیه اعتقادات و تفکراتش را در محافل علنی عرضه کرد و آنان هیاهوهایش را با دلیل و برهان خاموش کردند؛ ولی ابن عبدالوهاب اعتقاداتشان را در محافلی که مالا مال از بی سواد بود و نسبت به اصول اسلام نادان و غالباً اعراب بادیه نشین بودند عرضه کرد، علاوه

۱. البداية والنهاية، ج ۱۴، ص ۲.

بر این مطلب، محمد بن عبدالوهاب از پشتیبانی آل سعود و یاری آنان نیز بهره‌مند گردید.

جمیل صدقی می‌گوید: هنگامی که ابن عبدالوهاب فهمید که مردم تمام سرزمین نجد از تمدن دورند و هنوز ساده‌لوح و از نظر فکری مستضعف هستند و جهل و نادانی بر آنان حاکم است و علوم عقلی نزد آنان جایگاهی ندارد و زمینه برای ترویج آن علوم وجود نداشته، احساس نمود که قلب‌هایشان آماده و بستر مناسب برای کاشت فساد است، وی که هوس ریاست داشت و آرزویش از قدیم این بود که از این راه به ریاست و بزرگی برسد، راهی برای به دست آوردن آرزویش میان آنان ندید جز اینکه ادعا کند که مجدد دین و مجتهد در آن است، این امر او را وادار نمود تمام مذاهب اسلامی را تکفیر کند و آنان را مشرک شمارد؛ بلکه بدتر از وضعیت مشرکان و کافرتر و گمراه‌تر بداند.^۱ به آیات قرآن که در مورد مشرکان نازل شده روی آورد و آن را منطبق بر تمام مسلمانانی دانست که قبر پیامبر 6 را زیارت می‌کنند و حضرتش را شفیع، نزد پروردگارشان قرار

۱. امروزه تمام مسلمانان را با این سخنان کافر می‌داند: «مشرکان زمان ما مشرک‌تر از مشرکان نخستین‌اند...» رسالهٔ اربع قواعد، ج ۴، چاپ مصر.

می دهند.^۱

منتقدین محمد بن عبدالوهاب

بسیاری از علمای اهل سنت کتاب‌هایی در رد گمراهی‌های ابن عبدالوهاب تألیف نمودند. اولین آنها کتاب «الصواعق الالهية في الرد على الوهابية» تألیف برادرش سلیمان بن عبدالوهاب است. تألیفات بعد از آن به شرح زیر است:

۱. مقدمه شیخ محمد بن سلیمان کردی شافعی که تقریظی بر رساله سلیمان بن عبدالوهاب است و در آن به گمراهی ابن عبدالوهاب و خارج شدنش از دین اسلام اشاره شده، چنانچه گمراه بودن محمد بن عبدالوهاب و خروجش از دین از استاد دیگر محمد بن عبدالوهاب یعنی محمد حیاة سندی و پدرش عبدالوهاب نقل شده است.

۲. کتاب تجرید سیف الجهاد لمدعی الاجتهاد، تألیف استادش شیخ عبدالله بن عبداللطیف شافعی.

۳. کتاب الصواعق والرعود تألیف عقیف الدین عبدالله حنبلی.

۴. کتاب تهکم المقلدین بمن ادعی تجدید الدین تألیف محمد بن عبدالرحمن بن عقالق حنبلی، هر مسئله‌ای را که بدعت‌گذاری شده

۱. جمیل صدقی، الفجر الصادق، ص ۱۴.

مطرح کرده و همه آنها را به بهترين وجه و رساترين عبارت رد کرده است.

۵. رساله أحمد بن علی القبانى، تمام فصل‌هاى آن برای رد اعتقادات ابن عبدالوهاب و باطل کردن ادعاهاى باطل او است.

۶. كتاب الصارم الهندى فى عنق النجدى تأليف شيخ عطاء مكي.

۷. رساله شيخ عبدالله بن عيسى موسى.

۸. رساله شيخ احمد مصرى احساءئى.

۹. السيف الصقال فى أعناق من انكر على الاوليا بعد الانتقال

تأليف يكي از علمای بيت المقدس.

۱۰. السيف الباتر لعنق المنكر على الاكابر تأليف سيد علوى بن

احمد.

۱۱. تحريف الاغبياء على الاستغائه بالانبياء والاوليا، تليف عبدالله

بن ابراهيم مير غنى.

۱۲. الانتصار للاوليا الأبرار، تأليف علام طاهر سنبل حنفى.

۱۳. كتاب مصباح الأنام وجلاء الظلام، فى ردّ شبه البدعى النجدى

التي اضلّ بها العوام، تأليف سيد علوى بن حداد.

۱۴. قصيده شيخ غلبون لىبي:

سلامى على أهل الاصابة والرشد

وليس على نجد و من حلّ فى نجد

سلام بر اهل حق و هدایت

و بر نجد و ساکنان نجد سلامی نیست

۱۵. الدر السنية في الرد، على الوهابية، تأليف مفتي مكه احمد زيني دحلان.

۱۶. شواهد الحق في التوسل بسيد الخلق تأليف شيخ يوسف نبهاني.

۱۷. إظهار العقوق ممن منع التوسل بالنبي والولي الصدوق تأليف شيخ مشرفي مالكي.

۱۸. رسالة في جواز التوسل تأليف مهدي وازناني مفتي فاس.

۱۹. جلال الحق في كشف أحوال أشرار الخلق تأليف شيخ ابراهيم قادري.

۲۰. النقول الشرعية في الرد على الوهابية تأليف شيخ حسن حنبلي.

۲۱. المقالات الوفية في الرد على الوهابية تأليف شيخ حسن قزبك.

۲۲. الاقوال المرضية في الرد على الوهابية تأليف شيخ عطاء الكسم دمشق.

از اهل سنت حدود چهل کتاب در رد این عقائد و افکار نوشته شده است که ما به همین تعداد اکتفا می کنیم.

کتاب‌های امامیه

- ۱- منهج الرشاد لمن أراد السداد تألیف شیخ جعفر کاشف الغطاء.^۱
- ۲- الآيات البينات في قمع البدع الضلالات، تألیف محمد حسین کاشف الغطاء متوفای سال ۱۳۷۳ ق.
- ۳- الآيات الجليلية في ردّ شبهات الوهابية تألیف شیخ مرتضی کاشف الغطاء متوفای سال ۱۳۴۹ ق.
- ۴- إزاحة الوسوسة عن تقبيل الاعتبار المقدسة تألیف شیخ عبدالله مامقانی متوفای ۱۳۵۱ ق.
- ۵- البراهین الجليلية في دفع شبهة الوهابية تألیف سید محمد حسن قزوینی.
- ۶- دعوى الهدى الى الورع في الافعال والفتوى تألیف شیخ جواد بلاغی.
- ۷- الرد على الوهابية تألیف محمد علی غروی اردوبادی.
- ۸- الرد على الوهابية تألیف سید حسن صدر.
- ۹- كشف الارتیاب في اتباع محمد بن عبدالوهاب تألیف سید

۱. این رساله را در رد و پاسخ به نامه سعود بن عبدالعزیز که برای شیخ کاشف الغطاء نوشته بود تألیف نموده است و در آن دیدگاه وهابیت را راجع به مسائل توحید و شرک توضیح داده است.

محسن امين عاملی.

۱۰-المواسم و المراسم تأليف سيد جعفر مرتضى عاملی.

۱۱-هذه هي الوهابية تأليف شيخ محمد جواد مغنية.

۱۲-التبرک تأليف شيخ على احمدی میانجی.

۱۳-مع الوهابيين في خطتهم و عقائدهم تأليف شيخ جعفر

سبحانی.

۱۴-الوهابية في الميزان تأليف شيخ جعفر سبحانی.

۱۵-روافد الايمان الى عقائد الإسلام تأليف نجم الدين طبسی.

کتاب فصل سوم:

تاریخچه امارت سعودی‌ها

تاریخچه امارت سعودی‌ها

قبلاً دانستید که خاندان آل سعود و در رأس آنان محمد بن سعود حامیان ابن عبدالوهاب بودند و این حمایت به خاطر پیمان بین دو طرف بود که تا کنون جاری است.

دانستنِ رازِ توسعه چارچوب دعوت وهابی‌ها، متوقف است بر بررسی زندگی قبیله خاندان سعودی و چگونگی رفتار و کردارشان با مردم که خون‌ها ریختند، شمشیرها کشیدند، ویران کردند و به آتش کشیدند، این همه دلالت دارد بر اینکه حرکت اینها دینی نبوده، بلکه حرکت قبیله‌ای وحشی خالص ولی در پوشش دینی و شعار رد شرک است.

ادوار سه گانه

مورخان تاریخ سعودی‌ها را به سه دوره تقسیم نموده‌اند:

از سال ۱۱۳۷ تا ۱۲۳۳ ق.

از سال ۱۲۴۰ تا ۱۳۰۹ ق.

از سال ۱۳۱۹ تا کنون.

دوره اول

۱. محمد بن سعود

این دوره از محمد بن سعود - هم‌پیمان ابن عبدالوهاب - آغاز می‌شود، بین او و امیر عینه درگیری واقع شد؛ لذا از تسلط آل سعود بیم داشت و پیمانی با ثرمده و ابن سویط شیخ قبیلہ ظفیر منعقد کرد؛ ولی پایان نیافت و به دستور ابن عبدالوهاب ترور شد؛ لذا نقش خاندان معمر به پایان رسید و عینه به حکومت قبیلہ آل سعود پیوست.^۱

زینی دحلان می‌گوید: آغاز ظهور مسئله ابن عبدالوهاب در شرق

۱. عبدالفتاح، محاضرات فی تاریخ الدولة السعودية، ص ۱۶.

سال ۱۱۴۳ بود و بعد از ۱۱۵۰ در نجد و در روستاهایش مشهور گردید. محمد بن سعود - امیر درعیه - از او پیروی کرد و یاری‌اش داد و آن را وسیله توسعه حکومت و نفوذ سلطه‌اش قرار داد. اهل درعیه را به تبعیت از هر چه محمد بن عبدالوهاب می‌گفت وادار کرد؛ مردم درعیه و توابعش از وی تبعیت کردند و هنوز بسیاری از مناطق و قبایل عربی از او اطاعت می‌کنند به تدریج بر امورات تسلط یافت. به گونه‌ای که بادیه نشینان بیم داشتند، ابن عبدالوهاب به آنان می‌گفت: من فقط شما را به توحید و ترک شرک دعوت می‌کنم. به آنان سخنان فریبنده و زیبا می‌گفت در حالی که آنان در نهایت جهل و نادانی بودند و چیزی از دین نمی‌دانستند، لذا آنچه می‌گفت تحسین می‌کردند، به آنان می‌گفت: من شما را به دین دعوت می‌کنم در حالی که تمام کسانی که زیر هفت آسمان هستند، همگی مشرکند!! هر کسی مشرکی را بکشد وارد بهشت می‌شود و آنها از او تبعیت می‌کردند. به قولش اطمینان و آرامش پیدا کردند. محمد بن عبدالوهاب میان آنان مانند پیامبر - پناه بر خدا - در میان امت بود، هر چه می‌گفت تبعیت می‌کردند و رها نمی‌نمودند، اگر انسانی را می‌کشتند اموالش را می‌بردند و خمس آن را به محمد بن سعود امیر آل سعود می‌دادند. هر کجا می‌رفت با او می‌رفتند و هر چه دستور

می داد و امر می کرد اطاعت می نمودند. محمد بن سعود هم هر چه ابن عبدالوهاب می گفت اجرا می نمود تا اینکه سلطه و مملکتش توسعه پیدا کرد.

هیئت اعزامی وهابیت به مکه

ابن سعود سی عالم را به عنوان حج به مکه فرستاد، هدف دعوت و تبلیغ برای وهابیت بود. مردم حرمین از دعوت وهابیت در نجد شنیده بودند و اینکه اهل بادیه‌ها را به فساد کشانده بودند؛ ولی حقیقت وهابیت را نشناخته بودند، هنگامی که مبلغان به مکه رسیدند امیر مکه خواست با آنان مناظره کند، هنگام مناظره متوجه اعتقادات منحرفشان شدند، اقامه دلیل و حجت بر آنان کردند، بعضی از آنان را دستگیر و بقیه فرار کردند که قبلاً به این داستان اشاره شد.

شکست ابن سعود و ابن عبدالوهاب در نجران

دهام بن دواس حاکم ریاض از دشمنان سرسخت وهابیت بود، جنگ بین ریاض و درعیه ۲۷ سال ادامه داشت و دو پسر ابن سعود (فیصل و سعود) در این جنگ‌ها کشته شدند.

در سال ۱۱۷۸مردم «یام» از اهالی نجران و دو قبیله عجمان و بنی خالد هم‌پیمان شدند و برای نابود کردن این حرکت گمراه و

ریشه‌کن کردن آن از اساس، توافق کردند بر اینکه مردم یام به فرماندهی سید حسن هبة الله از نجران حرکت کنند و بنو خالد عجمان به رهبری حاکم احساء در آن زمان به نام خالدی از احساء حرکت کنند و وعده یورش بردن به درعیه را گذاشتند. توده‌هایی از نجران و احساء حرکت نمودند؛ ولی رهبر نجران قبل از رسیدن هم‌پیمانانشان به اطراف درعیه رسید و ارتش سعودیها را نابود کرد. ابن سعود پنهان شد و می‌رفت که نقش جریان وهابیت به دست قهرمانان نجرانی برای همیشه از بین برود؛ ولی ابن عبدالوهاب به مکر و خدعه متوسل شد و پرچم صلح را برافراشت به شرط اینکه مردم نجران در همان‌جا بمانند و وارد درعیه نشوند و اسرا را تحویل دهند، در مقابل ابن عبدالوهاب و ابن سعود ... ده هزار جنیه طلا به عنوان خسارت به مردم نجران پردازند و جریان وهابیت از حدود درعیه تجاوز نکند.

زمانی که نیروهای خالدی رسیدند که به توپخانه مجهز بودند و بسیاری از مردم نجد با آنان بودند با این صلح ناگهانی مواجه شدند ولی به آن احترام گذاشتند. بعد از این صلح ابن سعود از این حزن و اندوه مریض شد و در سال ۱۱۷۹ به هلاکت رسید.

۲. عبدالعزیز بن محمد بن سعود (۱۱۷۹-۱۲۱۸ ق)

با اشاره ابن عبدالوهاب انتخاب شد که دامادش بود. روش و منشش مانند پدرش بود که مرتکب جرایم و جنایات بسیاری از جمله قتل، ریختن خون و ویرانی بود.

اشغال احساء در سال ۱۲۰۷ هـ

در سال ۱۲۱۵ نیروهای سعودی به سوی احساء حرکت کردند و هر چه در سر راهشان یافتند غارت نمودند و هر کسی که مقاومت می کرد بی رحمانه می کشتند و باغ های نخل را ویران کردند و در نهایت احساء تسلیم شد و در سال ۱۷۹۶ میلادی امیر احساء خواست از سلطه وهابی رهایی یابد ولی با ارتش قوی و قلع و قمع و خونریزی مواجه شد.

ابن بشر درباره چگونگی تسلیم احساء می گوید: هنگام صبح، بعد از اینکه سعود از نماز صبح فارغ شد، سوار مرکب هایشان شدند و نزدیک احساء گشتند، یکدفعه تیراندازی کردند که بسیاری از زنان حامله از وحشت سقط جنین کردند. سعودی ها احساء را اشغال کردند، سپس سعود بن عبدالعزیز وارد احساء شد و دستور داد مردم را نزد او بیاورند و مردم را نزد او می آوردند، سعود بن عبدالعزیز چند ماه آنجا ماند، هر کس را می خواست می کشت و بعضی را رها و بعضی را

حبس می‌کرد، اموال را غارت کرد، اماکن و خانه‌ها را تخریب نمود و دیوارهایی برای شهر بنا کرد و مردم را به پرداخت هزاران درهم به عنوان مالیات مجبور کرد و آن اموال را دریافت نمود، هنگامی که نقض عهد و مخاصمت با وهابیت نمودند!! مرتکب فساد و قتل‌های زیادی در احساء شدند و شهر را ویران کردند. هنگامی که ابن سعود خواست از احساء برود، تعدادی از رؤسای آنان را به درعیه برد و ساکن آنجا کرد و در احساء فردی به نام ناجم را - که مردی از آنان بود - به عنوان امیر نصب کرد.^۱

هجوم به کربلای مقدس

در سال ۱۲۱۶ سعود بن عبدالعزیز ارتشی از بادیه نشینان نجد را به کربلا روانه کرد، مانند همیشه که غارت و چپاول می‌کردند، کربلا را محاصره نمودند، خون‌ها ریختند و با خشونت رفتار کردند، کسی جز فراریان نجات نیافتند، قبر امام حسین^۷ را تخریب کردند، پنجره‌ها را از جا کردند و هر چه در خزانه بود غارت کردند.

سید محمد جواد عاملی می‌گوید: با پراکندگی خاطر و مشغول بودن فکر، ما را از خارجی ملعون در سرزمین نجد غافل کردند، او در

۱. تاریخ نجد، ابن غنام، ج ۲، ص ۱۷۴.

دین هر بدعتی خواست ایجاد کرد، خون مسلمانان را مباح نمود، قبور امامان معصوم علیهم السلام را تخریب کرد، سعود بن عبدالعزیز در سال ۱۲۱۶ هـ به مرقد امام حسین 7 حمله برد، کودکان و مردان را کشت، اموال را غارت کرد، مرقد مقدس را ویران نمود و ساختمانش را تخریب کرد، بعد از آن بر مکه مکرمه و مدینه منوره تسلط پیدا کرد و بقیع را ویران کرد و تنها قبه پیامبر 6 را خراب نکرد.^۱

مستر کوران سیز در وصف این واقعه می گوید: هر سال در عید غدیر در نجف اشرف چنانچه عادت شیعه بود جشن می گرفتند، مردم کربلا از شهر خود به سوی نجف بیرون رفتند، وهابی ها عدم حضور مردم در کربلا را غنیمت شمردند و به شهر حمله کردند که حدود دوازده هزار نفر بودند، در شهر جز تعدادی از مردم مستضعف وجود نداشت، وهابی ها تمام آنها را به قتل رساندند، تعداد قربانیان در هر روز به سه هزار نفر می رسید؛ اما غارت و چپاول آنها قابل وصف نیست.

گفته شده دویست شتر از اموال گرانبها بیش از طاقتشان بار زدند، وهابی ها بر تمام گنج ها و اموال تسلط پیدا کردند و غارت

۱ . مفتاح الكرامة، ج ۵، ص ۵۱۲.

نمودند، قبه حضرت را که از صحیفه‌هایی با آب طلا بود بردند.^۱

فیلیبی در کتاب تاریخ نجد می‌گوید: سعود با ارتش پدرش به کربلا حمله کرد و بعد محاصره کوتاهی، مردم را از دم شمشیر گذراند و ضریح امام حسین 7 را تخریب کرد، جواهری که ضریح را پوشانده بود به غارت برد، بلکه هر چیز گرانبهایی را در شهر به چپاول برد، سزاوار است گفته شود: این کار مجرمانه آنها که تمام جهان علاوه بر شیعه را به لرزه در آورد، یک نقطه عطف تاریخی برای انقلاب علیه وهابی‌ها بود، چنانچه بعداً به ایجاد عواقب وخیمی بر حاکمیت این امارت گمراه منجر شد.^۲

لازم به ذکر است: این نویسنده انگلیسی الاصل، نامش سنت جون است و مسلمان شد، و مدت زیادی در نجد اقامت گزید و با سعودیها دارای روابط حسنه بود، سپس بر اثر ثبت حوادث تاریخی تلخ - که یک لکه ننگ بر خاندان سعودی برای همیشه شد - روابط سعودیها با نویسنده به تیرگی کشیده شد.

نقل شده است که وهابی‌ها در اشغال کربلا پنج هزار نفر را کشتند

۱. تاریخ البلاد العربیة، منیر عجلانی، ص ۱۲۶

۲. تاریخ نجد، ص ۹۹.

و ده هزار نفر را زخمی و مجروح کردند.

بر اساس این نقل و روایت: در سال ۱۲۱۶ هجری قمری امیر سعود وهابی، ارتش بزرگی را که تعداد آن بیست هزار جنگجو بود، به کربلا روانه کرد، در کربلا مرتکب فجایع و رسوائی بزرگی شد که قابل توصیف نیست تا جایی که گفته شد در یک شب بیست هزار نفر را کشت.^۱

در دائرة المعارف آمده: در نisan (ماه چهارم سال ۱۸۰۲ میلادی) دوازده هزار وهابی به ریاست امیر سعود در زمانی که بیشتر مردم کربلا برای زیارت به نجف رفته بودند به کربلا حمله کردند، بیش از سه هزار نفر از مردم را کشتند، منازل، بازارها، اشیای گرانبهای ضریح مقدس، به خصوص صفحه‌های طلا را به غارت بردند، سپس ضریح مطهر سید الشهداء علیه السلام را تخریب کردند.^۲

لونکریت گفته: میرزا ابوطالب صاحب رحله مشهور، در این حادثه، عمراغا (استاندار کربلا) را سرزنش می کند؛ زیرا هیچ اقدامی برای حمایت و دفاع از شهر نکرد، در آخر سلیمان پاشا او را کشت.

۱. موسوعة العتبات المقدسة، ج ۸، ص ۲۷۳؛ تاریخ النجف الاشرف، شیخ

حرزالدین، ص ۳۸۲، ۳۹۸

۲. همان، ص ۲۷۱.

نکته قابل توجه این است که عمراغا هنگامی که احساس خطر کرد به روستایی نزدیک کربلا گریخت و هرگز دفاع نکرد، با اینکه مردم او را به تماس با وهابی‌ها و توطئه با آنها متهم می‌کردند.^۱

اشغال طائف

در اواخر سال ۱۲۱۷ ق وهابی‌ها به حجاز حمله کردند، زمانی که نزدیک طائف شدند، شریف غالب به جنگ آمد؛ ولی او را شکست دادند و به طائف برگشت، سپس خانه‌اش را به آتش کشیدند و به مکه فرار کرد، سه روز با اهل طائف جنگیدند تا اینکه با زور وارد شهر شدند، مردان را کشتند، زنان و کودکان را طبق عادت به اسارت گرفتند؛ قبه ابن عباس صحابی رسول الله 6 در طائف را نیز تخریب کردند.^۲

زینی دحلان می‌گوید: در ذی القعدة (از ماههای حرام) سال ۱۲۱۷ هجری قمری با زور وارد شهر شدند، مرتکب کشتار دسته جمعی شدند، حتی کودکان را کشتند، کودکان شیر خوار را بر سینه مادرانشان سر می‌بریدند، گروهی از مردم طائف فرار کردند که سواره‌نظام آنان را تعقیب کرده و قتل‌عام‌شان کردند، حتی کسانی را

۱. همان.

۲. تاریخ الجبرتی (اخبار الحجاز و نجد)، ص ۹۳.

که در مساجد بودند نیز کشتند.

عرب‌های بادیه نشین هر روز وارد طائف می شدند و اشیای قیمتی را به خارج شهر منتقل می کردند تا جایی که وسایل قیمتی به اندازه یک کوه شد، سپس خمس آن را به امیر سعود دادند. بقیه را میان خود تقسیم کردند، قرآن‌ها، کتب حدیث، کتب فقه و نحو را در کوه‌ها و دره‌ها و راه‌ها ریخته و پراکنده کردند، به آنها خبر داده شد که اموال در زیرزمینها دفن شده، جایی را کنند مالی یافتند، لذا تمام خانه‌ها حتی دست شوئی‌ها و چاه‌های آب را حفاری کردند.

آری! این توحیدی است که وهابیت به آن دعوت می کند.

حمله به مکه مکرمه

وهابی‌ها در سال ۱۲۱۷هـ تصمیم گرفتند مکه را اشغال کنند و ارتشی در اول ماه‌های حرام مجهز و تدارک دیدند، خبر آن منتشر شد، درحالی که مردم مشغول انجام مناسک حج بودند و از جمله حاجیان، سلطان بن سعید پیشوای مسقط، -عمان- نقیبیان و فرماندهان حاجیان مصر و شام و سرزمین‌های دیگر بودند.

شریف غالب - امیر مکه - از آنان کمک خواست، آنان امتناع ورزیدند، او آنان را به جهاد ضد وهابیت بعد از سپری شدن مناسک

حج دعوت کرد، آنان اعراض کردند و به بهانه‌های واهی استناد کردند، شریف غالب مضطر و مجبور شد با پیروانش و خزینه‌ها و ذخیره‌هایش با تعداد زیادی از مردم مکه به جده فرار کنند.

ابن سعود با نیروهایش در روز دهم محرم به مکه رسید (در ماه حرام به شهر حرام حمله کردند) بدون مقاومت شهر را اشغال کردند و آنچه با مردم طائف انجام دادند بر سر مردم مکه آوردند.^۱

علمای مکه را به پذیرفتن اعتقادات ابن عبدالوهاب و تدریس کتاب‌هایش مجبور کردند، چنانچه مسلمانان را از انجام مناسک حج و عمره منع کردند در نتیجه، زکات و صدقات و سودهایی که از تجارت به مردم مکه و مدینه می‌رسید و با آن می‌زیستند قطع شد.^۲

تخریب مرقدها

به سوی مراقد و زیارتگاه‌های گنبد دار - که برای تکریم و احترام صاحبان آنان بنا شده بود - یورش بردند و تخریب کردند، همچنین این کار را در مدینه نیز کردند، در طول سه روز تمام آثار اسلامی را در مدینه ویران نمودند،^۳ جز کاخ کعب بن اشرف یهودی

۱. تاریخ الجبرتی، ص ۹۳.

۲. ابن بشر، عنوان المجد، ص ۱۲۲.

۳. تاریخ الجبرتی - اخبار الحجاز و نجد، ص ۹۳.

که به دستور رسول خدا 6 ترور شد که آباد و برپاست و آن از میراث سلف صالح آنان است!! (و تا به امروز سالی هزاران بازدید کننده دارد).

وارد کردن ضربه دوم به وهابی ها

شریف غالب همراه شریف پاشا - حاکم جدّه - به مواضع وهابی ها در اطراف مکه حمله کردند، مؤیدین وهابی ها از قبایل مجاور مکه را کشتند و قلع و قمع کردند و درسی به یادماندنی به وهابیت دادند و جریمه پشتیبانی از سفاکان خون‌های محترم در ماه حرام را پرداختند.

ترور عبدالعزیز

جبران شامیه نویسنده وهابی می گوید: شیعیان بعد از دو سال از حمله به کربلا انتقام آن را گرفتند و عبدالعزیز را که در مسجد (۱۲۱۸ ق) نماز می خواند ترور کردند.

فیلی می گوید: قاتل عبدالعزیز با لباس درویشی به درعیه رفت، چند روز پشت سر عبدالعزیز نماز می خواند، یک روز در حال نماز خودش را روی عبدالعزیز انداخت، با چاقو به پشت عبدالعزیز زد که به شکمش رسید، و او را به قتل، و سزای جنایاتش رساند، مردم به

قاتل او هجوم آوردند و او را کشتند.^۱

ابن بشر می‌گوید: کشتن عبدالعزیز حاکم درعیه، ضربه‌ای جدید به وهابی‌ها بود، در پاییز سال ۱۸۰۳ میلادی در مسجد طریف در پایتخت، به دست درویشی ناشناخته به نام عثمان از کردهای یکی از روستاهای موصل کشته شد. این درویش به عنوان مهمان وارد شهر شد، هنگامی که عبدالعزیز به سجده رفت، درویش در صف سوم نماز بود که به وی حمله کرد و او را با ضربه خنجر کشت و برادرش عبدالله را زخمی کرد، بر اساس اطلاعات قاتل عبدالعزیز شیعه بود که در حمله کربلا تمام افراد خانواده‌اش به دست وهابی‌ها کشته شده بودند.^۲

شریف غالب بیش از پنجاه حمله در طول پانزده سال به عبدالعزیز و فتنه وهابیت کرد و با آنان جنگید، پرونده سیاه عبدالعزیز با ترور وی به پایان رسید و بسته شد و بلاد از جنایات و کردار بی‌رحمانه‌اش راحت شدند.

۱. آل سعود ماضیهم و مستقبلهم، ص ۶۴.

۲. تاریخ العربیة السعودیة، ص ۵۴.

۳. سعود بن عبدالعزيز حاکم حجاز شد، نخستین حمله‌اش به بصره و

زبیر بود که همراه قتل و غارت و چپاول بود، قبر طلحه و زبیر را ویران کرد، بعد از آن حمله‌های زیادی داشت که در دوران حکومت وهابیت از لحاظ جنایت بی‌نظیر بود، بعضی از آن حمله‌ها به شرح زیر است:

الف - محاصره جده (۱۲۱۹ ق)

لشکر وهابی‌ها که دوازده هزار نفر بودند، جده را محاصره کردند. شریف در مکه برای حفظ مکه بسیج عمومی اعلام کرد و می‌دانست نمی‌تواند جده را به تصرف خود درآورند و چنین شد که وهابی‌ها از محاصره سودی نبردند جز اینکه اجساد متعفن آنان پشت سرهم می‌افتاد، بر اثر توپخانه آتشین قهرمانان جده، چاه‌ها و قنات‌ها از جنازه‌های گندیده وهابی‌ها پر شد تا اینکه ناامیدانه عقب نشینی کردند و در مسیرشان مجموعه‌هایی از بادیه‌نشینان را کشتند و شترهای شریف غالب را بردند.

حمله پیروزمندان شریف غالب

شریف غالب ارتشی به فرماندهی شریف حسین برای انتقام گرفتن از وهابی‌ها مجهز و تدارک دید، در منطقه الیث بر آنان حمله برد و

بر وهابی‌ها غلبه کرد و تعداد زیادی از آنان را کشت، شریف حسین نیز کشته شد، شریف غالب حملاتش را بر آنان ادامه داد، سرهای زیادی از آنان بریده شد و برای عبرت دیگران بر دروازه‌های مکه آویزان کردند.^۱

ب- محاصره مکه و مدینه (۱۲۲۰ ق)

زینی دحلان می‌گوید: در اواخر ذی‌القعدة سال ۱۲۲۰ وهابی‌ها وارد مکه شدند و مدینه را به تصرف درآوردند و حجره پیامبر اکرم 6 را غارت کردند، هرچه آنجا بود برداشتند و کارهای شنیع و زشتی مرتکب شدند، کسی از خودشان به نام «مبارک مزیان» را امیر مدینه کردند و هفت سال حکومتشان ادامه داشت و حاجیان شامی و مصری را از حج منع کردند، برای کعبه پیراهنی (پرده‌ای) از جنس عبا درست کردند و مردم را به پذیرفتن اعتقادات و حزبشان مجبور می‌کردند، گنبدهای قبور اولیای خدا را تخریب نمودند، دولت عثمانی در آن سال در وضعیت نگران‌کننده‌ای قرار گرفته بود و در حال جنگ با مسیحیان بودند.^۲

خوانندگان گرامی! توجه کنید که بیشتر حمله‌های وهابی‌ها بر

۱. کشف الارتیاب، ص ۲۵، ۲۶.

۲. فتنة الوهابية، ص ۷۲؛ تاریخ الجبرتی، ص ۱۱۶.

سرزمین‌های اسلامی و مسلمانان در ماه‌های حرام بود که حتی در دوران جاهلیت جنگ در این ماه‌ها جایز نبود.

جبران شامیه می‌گوید: سعود بن عبدالعزیز مدینه را محاصره کرد و آنچه در طائف و مکه مرتکب شده بود در مدینه نیز مرتکب شد.

آنچه مورد توجه است: حمله وهابی‌ها بر کشورها و سرزمین‌های اسلامی همزمان با حمله مسیحیان و کشورهای غربی بر دولت عثمانی بود. این به ما یادآوری می‌کند فتنه‌ای را که ابن تیمیه ایجاد کرد در زمان حمله تاتارها بر کشورهای اسلام، خود دلیلی است بر اتحاد و همبستگی و هم‌پیمانی بین آنان علیه مسلمانان و نقش آنها در خیانت و شکست‌های امت اسلامی.

ج - حمله به نجف اشرف

سید محمدجواد عاملی می‌گوید: در سال ۱۲۲۱ شب نهم ماه صفر یک ساعت قبل از صبح، ناگهان به ما در نجف اشرف حمله کردند، بعضی از وهابی‌ها بالای دیوارهای شهر می‌رفتند و نزدیک بود نجف را تصرف کنند، آنجا بود که معجزات و کرامات^۱ امیرالمؤمنین علی

۱. نکا: لؤلؤ الصدف فی تاریخ النجف سید عبدالله مدرس صادقی - متولد

7 آشکار شد و تعداد زیادی از ارتش وهابیون کشته شدند و نامیدانه برگشتند. خدا را سپاس.^۱

همچنین می‌گوید: «در سال ۱۲۲۳ در ماه جمادی الاخر سعود بن عبدالعزیز با بیست هزار جنگجو یا بیشتر از نجد آمد، گزارش‌هایی به ما رسید که می‌خواهد غافلگیرانه به نجف حمله کند، ما احتیاط لازم را مراعات و بالای دیوارهای خارج شهر رفتیم و با تفنگ و توپخانه موضع گرفتیم. هنگام شب به شهر نزدیک شد، مشاهده کرد که ما آماده باش هستیم، برگشت به شهر حله رفت و آنان را نیز در حال

ایشان در این کتاب چنین می‌فرماید: «چون آن جماعت محاصره کردند بلده شریفه را، اهل بلد مشغول بانداختن تفنگ شدند چون مردم قصه قتل و نهب کربلای معلا را داشتند و لذا نهایت خوف را داشتند و منتهای همت را کردند حتی زنها و عجائز بیرون آمدند و اطراف آن قبه منوره نهایت تضرع و استغاثه را کردند ناگهان یکی از آنها دید شخصی سبزپوش عمامه سبزی بر سر داشت از حرم محترم بیرون آمد و در میان آن قوم رفت که ناگهان فریاد و غوغا میانه آنها پیدا شد و فریاد آنها بلند شد، می‌گفتند: پدر آنها علی آمد، چون هوا روشن شد دیدند احدی از آن قوم در آن صحرا نیست بجز قتلائی عدیده که بعضی از آنها را از فرق تا دبر دو نیم شده‌اند و بعضی از کمر نصف شده‌اند، و بسیار از اموال و ائقال خود را گذاشتند و فرار کردند. مردم نجف رفتند و مشغول نهب اموال و ائقال شدند.» ص ۷۶. (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ﴿١﴾ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ﴿٢﴾ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿٣﴾ تَرْمِيمَهُمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ ﴿٤﴾ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ ﴿٥﴾)

۱. مفتاح الكرامة، ج ۵، ص ۵۱۲.

آماده باش دید، منصرف شد و به سوی مرقد امام حسین 7 غافلگیرانه و در روز رفت و کربلا را سخت محاصره کرد، مردم کربلا پشت دیوارهای خارجی شهر ایستادگی کردند و دوطرف کشته‌های زیادی دادند و ناامیدانه برگشتند، سپس در عراق به هر کجا وارد می‌شدند آنجا را تباه می‌کردند و بسیاری را می‌کشتند.

مدتی درس و بحث را تعطیل کردیم؛ زیرا بیم حمله داشتیم، لا حول ولا قوة الا بالله... ابن عبدالعزیز مکه و مدینه را اشغال کرد، سالها حج را تعطیل کرد و نمی‌دانستیم چه می‌شود»^۱.

از کتابهای تاریخی روشن می‌شود که، حج عراقی‌ها به مدت چهار سال تعطیل شد و شامی‌ها سه سال و مصری‌ها دو سال و بعد از آن معلوم نیست که حج همچنان تعطیل شد یا نه!؟

رهبری علما در دفاع از نجف

جعفر آل محبوبه در کتاب «ماضی النجف» فرموده: هنگامی که وهابی‌ها به شهر نجف رسیدند، پی بردند که دروازه‌های شهر بسته است و مردم تا آخرین قطره خون آماده دفاع از شهر هستند. شیخ جعفر کاشف الغطاء رهبری این دفاع را در سال ۱۲۱۸ به عهده گرفت و

۱. همان، ج ۶، ص ۴۳۵.

تعدادی از علما و غیر علما با او همکاری کردند.

در «موسوعة العتبات المقدسة» می‌نویسد: در بهار ۱۲۲۱ و هابی‌ها از چند سمت از جمله نجف بر عراق حمله کردند، مردم شهرها از شهر زبیر تا سماوه با هم پیمانانشان از قبایل به آسانی جلوی حمله و هابی‌ها را می‌گرفتند، نزدیک بود و هابی‌ها در حمله ناگهانی، بر نجف مسلط شوند و اگر نجفی‌ها در دفاع عجله نمی‌کردند و هابی‌ها بدترین شکست را بر آنان تحمیل می‌کردند!^۱

آماده باش نجف

شکست پی در پی و هابی‌ها در حمله‌های مکرر بر نجف و باقی ماندن خطر که از آن حمله‌ها به وجود آمده بود، علل و اسباب مهمی بود که مردم به صورت گروه‌ها و احزاب سازمان یافته درآیند و با هدف دفاع از شهر نجف و رد خطر و هابیت تلاش کنند،^۲ مردم نجف متحد شدند و همه یک موضع گرفتند و لشکر اعراب بادیه نشین و هابیت را شکست دادند و درسی به آنان دادند که هرگز فراموش نکنند.

۱. موسوعة العتبات المقدسة، ج ۶، ص ۲۳۱.

۲. همان

د- حمله به سرزمین شام

در سال ۱۲۲۳هـ پسر عبدالله بن سعود به سرزمین حوران حمله کرد، اموال را به تاراج برد، مزارع را به آتش کشید، مردم بیگناه را کشت و زنان و کودکان را اسیر کرد، و خانه‌ها را تخریب نمود و تباه ساخت.^۱

صلاح الدین مختار می گوید: در ششم ربیع الثانی سال ۱۲۲۵هـ امیر سعود با هشت هزار جنگجو به سوی سرزمین شام روانه شد. به او خبر رسید که قبایل عنیزه و بنی صغر و دیگر قبایل سوریه در منطقه نقره شام اردو زده‌اند، هنگامی که سعود به آنجا رسید کسی را آنجا نیافت، نیروهایش را به سوی حران برد به روستاها و دساگر و بصری حمله کرد، مردم آنجا فرار کرده بودند، او اموال و اشیا و مواد غذایی را غارت کرد، سپس سعود به قصر مزریب حمله کرد؛ ولی نتوانست آن را تسخیر کند، شبانه به سوی بصری رفت و از آنجا در حالی که اموال غارت شده زیادی از اموال مسلمانان همراه داشت به شهر خود بازگشت.

۱. لمع الشهاب، شهابی، ص ۲۰۱.

ه - محاصره نجف و کربلا

سید عاملی می‌گوید:

پایان یافتن این جزء از کتاب «مفتاح الکرامة» بعد از نصف شب نهم ماه رمضان ۱۲۲۵ صورت گرفته است، در حال اضطراب و نگرانی و تشویش ذهن که عرب‌های بادیه نشین قبیله عنیزه که هم عقیده وهابی خارجی بودند نجف و مرقد امام حسین 7 را محاصره کردند، راه‌ها را قطع نمودند و اموال زوار امام حسین 7 را که بعد از نیمه شعبان بر می‌گشتند غارت کردند و تعداد زیادی از آنان را کشتند و بیشتر کشته‌شدگان غیر عرب بودند... گفته شده صد و پنجاه نفر کشته شده‌اند و بعضی کشته‌ها را از این تعداد کمتر گفته‌اند، تعدادی از زوار عرب در حله ماندند و نتوانستند به نجف بیایند، بعضی از آنان در حله روزه گرفتند و بعضی به حسکه رفتند، ما اکنون مانند محاصره شده هستیم، اعراب بادیه نشین تا کنون منصرف نشده‌اند و از کوفه به سمت کربلا در حرکت هستند و در دو فرسخی یا کمی بیشتر از کربلا قرار دارند.^۱

۱. مفتاح الکرامة، ج ۷، ص ۶۵۳.

تعصب کور کورانه

تعصب وهابی‌ها به حدی رسید که روابط تجاری با دیگران را قطع کردند. آنها تجارت را تا سال ۱۲۶۹ با شام و عراق تحریم کرده بودند.^۱ هنگامی که تاجری در راه می‌یافتند که کالایی را برای داد و ستد با مشرکین (مراد عراق و شام است) حمل می‌کند اموالش را تاراج می‌کردند!!^۲

حمله والی مصر و شکست وهابیان

در سال ۱۲۲۶ محمدعلی پاشا والی و حاکم مصر، پسرش طوسون را برای آزاد سازی حجاز از دست وهابی‌ها اعزام کرد، بار اول توانستند جلوی حمله‌اش را بگیرند، ولی بار دوم طوسون توانست بر آنها غلبه کند، بر مکه و مدینه تسلط پیدا کرد و تلاش کرد نجد را فتح کند؛ ولی نتوانست.

ابن بشر می‌گوید: در سال ۱۲۲۷ نیروهای کمکی و پشتیبانی از مصر رسید، طوسون به شهر نجد یورش برد و بسیاری از عرب‌های جهینه و حرب به طوسون پیوستند، نجد را محاصره و آب آنجا را قطع کرد، در حالی که هفت هزار از نجدیها داخل شهر بودند،

۱. عنوان المجد، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲. تاریخ العربیة السعودیة، ص ۱۰۵.

مصری‌ها توانستند وارد شهر شوند و چهارهزار نفر از نجدیها کشته شدند.^۱

طوسون عملیاتش را ادامه داد تا اینکه در سال ۱۲۲۹ با کمک شریف غالب بدون جنگ وارد مکه و طائف شد.

هیئت امر به معروف

محمد جواد مغنیه می‌گوید: سعود بن عبدالعزيز هیئتی به نام هیئت امر به معروف تشکیل داد، وظیفه‌اش گردش در بازارها در اوقات نماز بود که مردم را به نماز وادار می‌کرد. این روش هنوز در عربستان سعودی ادامه دارد که اکنون افراد آن هیئت‌هایی عصا در دست هستند که در خیابانها می‌گردند و هر ریش تراشیده را کتک می‌زنند و نیز هر کس لمس قبر پیامبریا ائمه بقیع : یا هر عملی انجام دهد که با عقیده و هابیت مخالف باشد او را با چوب می‌زنند، بلکه تا زمانی نزدیک، کسانی را که سیگار می‌کشیدند گرچه خارجی و غیر سعودی بودند می‌زدند.^۲

۱. عنوان‌المجد، ص ۱۶۰.

۲. هذه هي الوهابية، ص ۱۲۷.

هلاکت سعود

در سال ۱۲۲۹ هـ سعود در سن ۶۸ سالگی به هلاکت رسید. مدت حکومت او یازده سال از سال ۱۲۱۸ - ۱۲۲۹ بود، تاریخ سیاه او پیچیده شد، دوران او قتل و غارت و ویرانی و خون ریزی بیگناهان بود.

۴. عبدالله بن سعود

بعد از او عبدالله از سال ۱۲۲۹ تا سال ۱۲۳۴ متولی حکومت شد. عبدالله بن محمد بر سر حکومت با او مخالفت کرد و ظالمان با ظالمان درگیر شدند.

لشکرهای پاشا

در این سال، پاشا از راه خشکی و دریا لشکرهای زیادی را به سوی منطقه قنفذة اعزام کرد و آن را به تصرف درآورد و وهابی‌های آنجا فرار کردند. در سال ۱۲۳۰ به طائف برگشت و با وهابی‌ها جنگید تا اینکه بر آنها پیروز شد، بر شهرهای تربة، بیشة و ریضة تسلط پیدا کرد، بسیاری از وهابی‌ها را کشت و مردم آنجا تسلیم شدند، سپس بر شهر عسیر تسلط پیدا کرد و آخرین مقاومت وهابی‌ها را از بین برد، سپس به مکه برگشت و از آنجا به قاهره رفت.^۱

۱. جبران الشامیة، ص ۶۸؛ آل سعود ماضیهم و مستقبلهم، ص ۶۸.

حمله به درعیه

محمد علی پاشا در سال ۱۲۳۲، پسرش را برای تسلط بر لانه فساد و فتنه‌ها به حجاز یعنی درعیه فرستاد. ابراهیم با ارتش، اموال و مهمات ذخیره وارد مکه شد، سپس روانه درعیه شد، به هر سرزمینی که می‌رسید بدون مقابله به تصرف درمی‌آورد و بسیاری از وهابی‌ها را کشت و اسیر کرد، چند چادر و دو خمپاره‌انداز به غنیمت گرفت.^۱

در سال ۱۲۳۳ هـ ابراهیم بر شهری از شهرهای وهابی تسلط پیدا کرد و امیر (حاکم) آنجا را دستگیر کرد، سپس بر شقراء تسلط پیدا کرد که عبدالله بن سعود آنجا بود و شبانه به درعیه فرار کرد. دو روز بین شقراء و درعیه فاصله بود، سپس ابراهیم شهر بزرگی از شهرهای وهابی را به تصرف در آورد که با درعیه هیجده ساعت فاصله بود، سپس به درعیه حمله برد و قسمتی از آنجا را به تصرف خود درآورد و وهابی‌ها را محاصره کرد.^۲

جبران شامیه می‌نویسد: محاصره درعیه پنج ماه ادامه یافت، نیروهای کمکی و پشتیبانی از مصر به ابراهیم می‌رسید، ارزاق و مواد غذایی و چهارپایان از بصره و مدینه برایش ارسال می‌شد، قبایل

۱. کشف الارتیاب، ص ۴۵.

۲. همان، ص ۵۴.

بادیه نشین که به ابراهیم پیوستند در مقابل پاداش و عطایای ابراهیم وی را یاری می‌کردند تا اینکه در پایان ماه پنجم از محاصره سال ۱۲۳۴، عبدالله بن سعود تسلیم ابراهیم پاشا شد، او را اسیر کرد و به قاهره و سپس به آستانه ترکیه فرستاد و در شهرها گرداندند و اعدامش کردند. در درعیه بسیاری از خاندان سعودی و خاندان محمد بن عبدالوهاب کشته شدند و بسیاری از آنان به مصر تبعید شدند و اولین حکومت سعودی پایان یافت و صفحه سیاه آن برجیده شد.^۱

تخریب درعیه

ابراهیم پاشا هفت ماه در درعیه ماند سپس دستور تخریب آن را صادر کرد درعیه به صورت مخروبه‌ای درآمد. سعودی‌ها بیست نفر از خویشاوندان ابن سعود را از دست دادند از جمله سه نفر از برادرانش را. ابراهیم پاشا به قاهره و آستانه نامه‌ای نوشت که چهارده هزار نفر از وهابی‌ها کشته شدند و شش هزار نفر به اسارت درآمدند و در بین غنایم شصت توپ به غنیمت درآمد است.^۲

۱. آل سعود ماضیهم و مستقبلهم، ص ۶۹.

۲. تاریخ العربیة السعودیة، ص ۱۳۱، به نقل از آرشیو سیاست خارجی روسیا.

شادی و جشن به مناسبت شکست وهابیان

جشن‌های پیروزی در قاهره و جهان اسلام بعد از شکست وهابی‌ها برپا شد. در این جشن‌ها تیراندازی با خمپاره و ... آتش بازی شد. فتحعلی شاه از ایران نامه‌ای نوشت و اظهارخوشحالی و تقدیر و تشکر نمود.^۱

مرحوم محمد جواد مغنیه می‌نویسد: ابراهیم پاشا طغیانگر شد و در آن سرزمین ماند. اموال آل سعود و خاندان محمدبن عبدالوهاب را مصادره کرد و بسیاری از مردان و زنان و کودکانشان را به مصر تبعید کرد. این مجازات‌ها عیناً همان چیزی بود که وهابی‌ها بر سر امت محمد 6 آوردند مثل قتل، ظلم، گناه و خیانت به دین خدا و قرآن و سنت پیامبر 6، اینچنین است که هر ظالم ستمکاری باید به ظالم‌تر و ستمکارتری گرفتار شود.^۲

دوره دوم امارت و حکومت سعودی‌ها

بعد از سقوط درعیه به دست ابراهیم پاشا، بسیاری از وهابی‌ها که از درعیه فرار کرده بودند، بعد از اینکه ابراهیم پاشا آنجا را ترک کرد، برگشتند؛ از جمله عمر بن عبدالعزیز و ترکی پسر برادر

۱. تاریخ الجبرتی، ص ۶۳۶.

۲. هذه هي الوهابية، ص ۱۲۹.

عبدالعزیز و مشاری بن سعود. اینها به درعیه رفتند و آنجا را بازسازی کردند و بسیاری از مردم آنجا برگشتند، مصریها از تسلط دوباره وهابیها ترسیدند. ارتشی به فرماندهی حسین بگ مجهز کردند و به آنجا فرستادند، مشاری که به عنوان حاکم درعیه انتخاب شده بود، دستگیر و به مصر تبعید شد که در راه مرد، بقیه فرار کردند، حسین بگ سه روز آنان را محاصره کرد که طلب امان کردند و آنان تسلیم شدند و مصریها آنان را دستگیر و به مصر فرستادند؛ ولی ترکی برادر زاده عبدالعزیز شبانه از قلعه گریخت.

۵. ترکی برادر زاده عبدالعزیز (۱۲۳۹-۱۲۵۰ ق)

ترکی بعد از اینکه از اسارت فرار کرد به صورت پنهانی مدتی طولانی در مناطق جنوب زیست و در صحرای نجد رفت و آمد می کرد و اعراب بادیه نشین را به اعتقادات وهابیت دعوت می کرد. با زنی از قبیله تدمر ازدواج کرد و پسری برایش به دنیا آورد که نامش را «جلوی» گذاشت سی نفر مرد دورش جمع شدند، سپس قبیله‌هایی به او پیوستند، قیامی علیه مصریها در قسیم رخ داد، ترکی آن را غنیمت شمرد، در آن قیام مصریها مجبور به ترک حجاز شدند، دو پایگاه نظامی در ریاض و منفوخه را ترک کردند.^۱ ترکی که از این

۱. عنوان المجد، ابن بشر، ج ۲، ص ۱۲.

قیام بهره برد، به تدریج قلمرو حکومتش را توسعه داد و بعد از سقوط ریاض به دست ترکی و بیرون راندن مصریها از نجد و اعتراف بعضی از مناطق قصیم به حکومت ترکی، وی به عنوان اولین امیر وهابی‌های سعودی، در دور دوم حکومت سعودی و امارت و حکومت به واسطه او از سلاله عبدالعزیز بن سعود بن محمد بن سعود به سلاله برادر عبدالعزیز یعنی عبدالله بن محمد بن سعود منتقل شد.

ولی اختلاف و نزاع قبیله‌ای رخ داد، مشاری بن عبدالرحمن بن مشاری بن سعود همراه بعضی از قبایل قحطان بر ترکی تمرد کردند، برای فرزندان عبدالعزیز سخت بود که امارت و حکومت از آنان منتقل شود، مشاری بر ترکی توطئه کرد و او را ترور نمود و حکومت را به دست گرفت.

آری! این توحید و رهایی از شرکی است که محمد بن عبدالوهاب به آن دعوت کرد که هزاران مسلمان قربانی آن شدند، هتک عرض و ناموس شد و شهرها تخریب گردید!!

۶. مشاری بن عبدالرحمن (۱۲۵۰ ق)

شامیه گفته: حکومت امیرپنجم، ترکی بن عبدالله با ترور به دست پسرعمویش مشاری بن عبدالرحمن به پایان رسید، مشاری حکومت

را به دست گرفت و امیر ششم گردید، حکومت مشاری چهل روز ادامه یافت؛ زیرا فیصل بن ترکی از منطقه هفوف با کمک عبدالله و عبیدالله از خاندان رشید شیوخ حائل به ریاض حمله کرد و بر شهر تسلط یافت و مشاری را اعدام کرد و فیصل امیر هفتم از خاندان سعودی گشت.

۷. فیصل بن ترکی (۱۲۵۰-۱۲۵۳ ق)

فیصل بن ترکی حکومت را به دست گرفت؛ ولی محمد علی پاشا زیاد به او مهلت نداد و لشکری به نجد اعزام کرد. خالد بن سعود - که از جمله تبعید شدگان به مصر بود - همراه لشکر بود و جزء ارتش محمد علی پاشا در آمده بود، لشکر محمد علی پاشا بر پایتخت تسلط پیدا کرد، فیصل فرار کرد و سپس اسیر گشت و به مصر تبعید شد. مصریها خالد بن سعود را به جای فیصل نصب کردند و با این کار حکومت وهابیان به فرزندان سعود بازگشت.

۸. خالد بن سعود (۱۲۵۲-۱۲۵۵ ق)

محمد علی پاشا، خالد بن سعود را در قاهره برای متولی شدن حکومت در جزیره العرب به عنوان نماینده خود تربیت و پرورش داد. خالد دارای یارانی بود که به انتقال حکومت از دست فرزندان سعود بزرگ به فرزندان عبدالله بن محمد راضی نبودند. بسیاری از قبایل

ریاض خالد را تأیید کردند در نتیجه حکومت به شاخه سعود بزرگ بازگشت. خالد امیر هشتم شد و حکومتش دو سال ادامه یافت.

۹. عبدالله بن ثنیان (۱۲۵۵-۱۲۵۸ ق)

عبدالله بن ثنیان همراه مردم نجد علیه خالد بن سعود قیام کرد. خالد بن سعود به مکه گریخت و آنجا درگذشت.

هنگامی که فیصل زندانی در مصر شنید که عبدالله زمام امور را به دست گرفته و خالد فرار کرده، او نیز از قلعه فرار کرد و وارد قصیم شد. بسیاری او را تأیید کردند و با پشتیبانی قبایل عنیزه توانست با عبدالله بن ثنیان در ریاض بجنگد و او را دستگیر و حبس کردند و در سال ۱۲۵۸ هجری او را در زندان خفه کردند.

۱۰. فیصل بن ترکی (۱۲۵۸-۱۲۷۸ ق)

فیصل به مدت بیست سال حکومت کرد. در سال ۱۲۶۲ دولت عثمانی دستور جنگ با فیصل امیر و حاکم ریاض را صادر کرد. ارتشی به فرماندهی شریف محمد بن عون امیر مکه اعزام کرد، ارتش به قصیم رسید، مردم هم اطاعت کردند. فیصل ترسید و به مردم قصیم متوسل شد که میانجی گر صلح باشند مشروط بر اینکه هر سال ده هزار ریال پرداخت کند. صلح برقرار شد و شریف با ارتش برگشت،

فیصل آن پول را پرداخت می کرد تا اینکه در سال ۱۲۸۲ کور و فلج شد و مرد.

وی بعد از اینکه کور و فلج شد، امور را از میان چهار پسرش به پسرش عبدالله واگذار کرد، نزاع و درگیری میان برادران رخ داد و شهر به هرج و مرج کشیده شد.

۱۱. عبدالله بن فیصل ترکی (۱۲۷۸-۱۲۸۴ ق)

بعد از اینکه عبدالله از طرف پدرش متولی حکومت شد، برادرش سعود علیه او قیام کرد و جنگ خانوادگی بین دو طرف به مدت بیست و پنج سال ادامه داشت که به ضعف امارت وهابیان منجر گشت و بعضی از ولایات استقلال پیدا کردند. ترکها بر احساء و قطیف تسلط پیدا کردند. درگیری میان خاندان آل سعود ادامه داشت. عبدالله در سرزمینهای اشغال شده توسط ترکها اظهار وجود کرد و سعود از ریاض رانده شد و در سال ۱۲۸۲ عبدالله به ریاض بازگشت، و در حالی که مردم دچار گرسنگی سختی بودند، مردم گوشتهای گندیده الاغهای مرده را می خوردند، پوست بزها را می سوزاندند و می کوبیدند و بلکه استخوانها را نیز می کوبیدند و آرد آن را می خوردند. کسی با شمشیر کشته نمی شد بلکه از گرسنگی می مرد.^۱

۱. امین، تاریخ نجد الحدیث، ص ۹۹.

۱۲. سعود بن فیصل ترکی (۱۲۸۴ - ۱۲۹۱ ق)

جنگ بین دو برادر (عبدالله و سعود) ادامه یافت و با غارت و قتل - چنانچه عادت وهابی‌ها است - همراه بود. ترکها از عبدالله و انگلیسی‌ها از سعود حمایت می‌کردند و مواد غذایی برای سعود می‌فرستادند. بعد از حوادثی که به نفع سعود تمام شد، وی در سال ۱۲۹۰ وارد ریاض شد و در سال ۱۲۹۱ مرد و عبدالله و برادرش محمد، ریاض را ترک کردند و نزدیک کویت در بادیه قحطان مستقر شدند و وارد جنگ جدیدی نشدند.

۱۳. عبدالرحمن بن فیصل

عبدالرحمن که به برادرش سعود تمایل داشت زمامدار حکومت شد، سپس بین او و برادرش محمد که از عبدالله پشتیبانی می‌کرد جنگ شد، هر دو توافق کردند بر اینکه برادر بزرگشان عبدالله متولی حکومت شود. او در سال ۱۲۹۳ از بادیه برگشت و تا سال ۱۳۰۵ حکومت را به دست گرفت؛ ولی پسران سعود از متولی شدن عمومی بزرگشان عبدالله راضی نبودند، لذا از ریاض به عنوان اعتراض خارج و در «الخرج» ساکن شدند و سه برادر به نام‌های: محمد، عبدالله و عبدالرحمن یک جبهه به رهبری عبدالله ضد پسران سعود که در چند هفته بر ریاض تسلط پیدا کردند، تشکیل دادند، سپس فرزندان سعود

از ریاض فرار کردند و عبدالله از نو وارد ریاض شد و تا سال ۱۳۰۵ تا مرگش در آنجا بود.

اختلاف جدید

بعد از مرگ عبدالله اختلاف و مخاصمت بین عبدالرحمن و پسران سعود شعله ور شد؛ از جهتی دیگر، قبایل نجد از محمد بن رشید که وهابی نبود پشتیبانی کردند. محمد بن رشید هم پیمان خلافت عثمانی بود و پیرو مذهب حنفی. دولت عثمانی اموال و اسلحه برایش فرستاد و در منطقه «الربع الخالی»، سپس به قطر و بعد به کویت رفت که آنجا مستقر شود. شیخ محمد بن الصباح - امیر کویت - حقوق ماهیانه برایش تعیین کرد، سپس دولت عثمانی در ماه، شصت لیره برایش اختصاص داد.^۱ آن گاه دولت کویت حقوقش را قطع کرد که در شدت تنگ دستی زندگی می کرد و امارت سعودی در دوره دوم به پایان رسید.

بعضی از مورخان می گویند: وهابیت به خاطر توسعه بیش از توانش شهرت و زرق و برقش را از دست داد، لذا شکست خورد و سرزمین های زیادی را از دست داد؛ در حالی که حرکت وهابیت در مرکز قدرت و سرزمین خود بود.

۱. ریحانی، تاریخ نجد الحدیث، ص ۹۱.

دوره سوم

۱۴. عبدالعزیز بن عبدالرحمن (۱۳۱۹-۱۳۷۳ ق)

قبلاً گفته شد دوره دوم سعودی با شکست عبدالرحمن و پناهندگی او با خانواده‌اش به کویت به پایان رسید.^۱ از پسرانش عبدالعزیز با او بود که ده سال داشت. عبدالرحمن هفت سال با شیخ مبارک - امیر کویت - همکاری می‌کرد و پسرش عبدالعزیز توسط کویتی‌ها تربیت شد.

یک روز عبدالعزیز نزد شیخ مبارک رفت و گفت: می‌خواهم نجد را از ابن رشید بگیرم، آیا مال و اسلحه به من می‌دهی؟ شیخ مبارک دوپست ریال، سی تفنگ، چهل شتر و مواد غذایی به او داد و او را به همراه ارحام و یارانش روانه کرد، از جمله همراهان عبدالعزیز برادرش محمد و پسر برادرش و پسر عمویش عبدالله بن جلوه بودند که مجموعاً چهل مرد می‌شدند.

این گروه به صورت پنهانی به اطراف ریاض رسید و در سوم شوال ۱۳۱۹ در حالی که نگهبانان غافل بودند، وارد شهر شدند، فرمانده پایگاه را کشتند و افراد پایگاه تسلیم شدند و منطقه تسلیم

۱. العلاقات بین نجد والکویت، ص ۶۸.

آل سعود شد. عبدالعزیز، ناصر بن سعود را نزد شیخ مبارک فرستاد که مژده پیروزی را به او بدهد و طلب کمک نماید، سپس دیواری دور شهر ریاض ساخت و کمک‌های کویت ادامه یافت و او حاکم ریاض گشت؛ در حالی که ۲۲ سال داشت. پدرش به عنوان مستشار و حاکم مسلمانان شد.

پیمان عثمانی و سعودی

دولت عثمانی توسط شیخ مبارک - امیر کویت - با عبدالعزیز تماس گرفت و از او خواست پدرش را برای مذاکره با والی بصره بفرستد. در سال ۱۳۲۲هـ توافق کردند که تسلط عبدالعزیز بر مناطقش به عنوان کارمند دولت عثمانی به درجه فرماندار ادامه داشته باشد و عثمانی‌ها نیز متعهد شدند خاندان رشید در امارت آل سعود دخالت نکند.^۱

پیمان سعودی‌ها با انگلستان

عبدالعزیز در سال ۱۳۲۸ با کارمندی انگلیسی به نام ویلیام شکسپیر - که نماینده انگلیس در کویت بود - ملاقات کرد. بعد از ملاقات دوم و سوم به انگلستان پیشنهاد داد که الآن زمان مناسبی

۱. تاریخ العربیة السعودیة، فاسیلیف، ص ۲۱۵.

است برای در آوردن نجد و احساء از دست دولت عثمانی. نماینده انگلستان مذاکراتی با عبدالعزیز انجام داد و به موجب آن بر امور زیر توافق کردند:

انگلستان مواضع حاکم و امیر ریاض در احساء و نجد را حمایت می‌کند همچنین در مقابل حمله‌های احتمالی دولت عثمانی از سمت دریا و خشکی با کمک دولت‌های هم‌پیمان از عبدالعزیز پشتیبانی خواهد کرد.

انگلستان در شئون داخلی جزیره العرب دخالت نکند. عبدالعزیز متعهد شد که بدون مشورت مقدماتی با قوای بریتانیا با هیچ دولتی رابطه برقرار نکند.^۱

در قرارداد آمده: ابن سعود متعهد می‌شود که از هر تماس یا توافق و پیمان و قرارداد با هر دولت و حکومتی خودداری کند و ابن سعود امیر نجد حق ندارد بر سر قسمتی از سرزمین نجد با دیگران توافق کند یا اینکه آن را اجاره یا رهن دهد یا هر نوع تصرف دیگر یا اینکه به عنوان امتیاز به دولت سومی یا به یکی از رعایای دولت خارجی بدون توافق حکومت بریتانیا بدهد.

۱. کشف الارتیاب، ص ۴۸.

مضمون ماده ششم

ابن سعود همانگونه که قبلاً پدرش تعهد داده بود متعهد می‌شود به اینکه خودداری کند از هر نوع تجاوز و دخالت در سرزمین کویت، بحرین، زمین‌های شیوخ قطر، عمان و سواحل آنها و سرزمین‌های تمام مشایخ تحت حمایت انگلستان و دارای معاهده با انگلستان. در این معاهده مرزهای غربی نجد ذکر نشده بود. این معاهده (معاهده انگلستان) بر نجد و توابع نجد تحمیل شد و جزئی از شبکه نفوذ انگلستان گشت که انگلستان می‌خواست آن را بر بخش بزرگی از خاورمیانه بلکه بر تمام جزیره العربیه بعد از جنگ جهانی اول تحمیل کند.

عوض معاهده انگلستان

نجد در سال ۱۳۳۴ در مقابل امضای معاهده، ماهیانه مواد غذایی و سایر مواد - که قیمتشان پنج هزار جنیه استرلینی بود - با تفنگ و مسلسل از دولت انگلستان دریافت می‌کرد.^۱ انگلستان به وعده‌هایی که به اشراف خاندان هاشمی برای تأسیس یک دولت عربی بزرگ در شمال شبه جزیره داده بود وفا نکرد و خیانت کرد؛ دلیل خیانت این بود که عبدالعزیز مقابل خاندان هاشمی قیام و حجاز و عسیر را اشغال کرد و دین را با سیاست خلط کردند. (برخلاف آنچه تعهد کرده بودند و سیاست زیرکانه‌ای را دنبال کردند).^۲

۱. تاریخ العربیه السعودیه، ص ۲۵۱.

۲. آل سعود ماضیهم و مستقبلهم، ص ۱۰۴.

هجوم به حجاز

در سال ۱۳۴۰ هـ وهابی‌ها به شاخه‌ای از عرب‌های قبیله حرب در سرزمینشان حمله بردند، چهارپایان آنان را غارت کردند، سپس همان شاخه قبیله حرب دنبال وهابی‌ها کردند و آنچه غارت کرده بودند از آنان پس گرفتند و تعدادی از وهابی‌ها را کشتند و اموالشان را به غنیمت گرفتند و بقیه فرار کردند. بعد از آن عرب‌های بادیه نشین نجد به سرزمین آن شاخه از عرب‌های حرب برای خریدن خرما نمی‌آمدند و مردم آنجا در تنگنا قرار گرفتند.^۱

ریختن خون حاجیان یمن

در سال ۱۳۲۱ هـ وهابی‌ها با حاجیان یمنی برخورد کردند؛ در حالی که حاجیان بدون اسلحه بودند در راه با آنان همراه شدند و به آنان امان دادند، سپس خیانت کردند و زمانی که به کوهپایه رسیدند وهابیها که بالای کوه حرکت می‌کردند حاجیانی را که پایین کوه بودند ناگهان مورد حمله قرار داده و به رگبار بستند و تمامی آنها را که هزاران حاجی بودند کشتند، جز دو نفر از آنان که توانستند فرار کنند و مسئله را باز گو کردند.^۲

۱. کشف الارتیاب، ص ۵۰.

۲. همان، ص ۵۴.

عبدالعزیز در نماز جمعه انگلستان را می ستاید

عبدالعزیز در سال ۱۳۶۲هـ در خطبه نماز جمعه در مکه گفت: در این جایگاه نباید از یاد ببرم با اینکه هر کس از مردم تشکر نکند سپاس خدا را به جا نیاورده است، سپس تلاش‌های حکومت انگلستان را ستود به اینکه کشتی برای حاجیان تقدیم کرده و مسئله سفرشان را آسان نموده، همچنین کمک‌های دولت بریتانیا و دول هم‌پیمان را ستود به اینکه کمک‌های مالی به کشور کرده و آنچه مردم از وسایل زندگی و ... نیاز داشته‌اند تأمین کرده‌اند و گفت: باید اشاره کنم که رفتار انگلستان با ما از اول تا آخر خوب بوده است.

مرحوم علامه مغنیه می گوید: هر کوچک و بزرگ (مرد و بچه) می داند که انگلستان و دول هم‌پیمانش و هر دولت استعمار گری، محال است چیزی به قصد خیر و انسانیت انجام دهند و اگر کاری برای کشوری یا کشورهایی انجام دادند بدان که آن را وسیله‌ای برای نفوذ به بازار آن کشور و تسلط بر امکانات آن انجام داده است، کارهای استعمار برای مکیدن خون ملت‌ها است.^۱

جای شگفت است که این حقیقت و واقعیت بر ملک عبدالعزیز

۱. هده هی الوهابیة، ص ۱۳۵.

پنهان بماند و بگوید (او یک وهابی است که در اول وقت نماز می‌خواند) هر کس از مردم (منظور انگلستان است) تشکر و سپاس به جا نیاورد سپاس خدا را نکرده است. با اینکه وهابیت قائل به باطل شدن نماز نزد قبر پیامبر 6 و نزد هر ولی دیگری است؛ زیرا به اعتقاد آنان عبادت خدا با عبادت صاحب قبر خلط می‌شود، پس چگونه ملک عبدالعزیز سپاس و شکر خدا را به تشکر از انگلستان منوط کرد و ربط داد به طوری که اولی دون دومی پذیرفته نمی‌شود و بعد از اینکه انگلستان ضعیف شد آمریکا جایگزین آن شد.^۱

توسعه و نفوذ انگلیس - سعودی

در این دوران تغییرات و تحولات بین المللی رخ داد که در راستای مصلحت آل سعود بود؛ زیرا بعد از پایان جنگ جهانی اول و تسلیم شدن دولت عثمانی و تقسیم آلمان، نقش ترکیه در جزیره العرب تمام شد و تنها انگلستان در امور منطقه تسلط داشت.

هجوم بر طائف

در سال ۱۳۴۳ هجری وهابی‌ها به حجاز حمله کردند و طائف را محاصره نمودند، سپس با زور وارد شدند و حدود دو هزار نفر را

۱. همان، ص ۱۳۶.

کشتند و از میان کشته شدگان علما و صالحان نیز بودند و طبق معمول غارت کردند و اعمال زشتی مرتکب شدند که انسان از شنیدنش می‌لرزد، چنانکه در بار اول انجام دادند، تا جایی که از سلطان عبدالعزیز آل سعود درباره آن سؤال شد و وی انکار نکرد؛ ولی از آنچه خالد بن ولید در روز فتح مکه مرتکب شد عذرخواهی کرد که رسول خدا ﷺ فرموده بود: پروردگارا! از آنچه خالد مرتکب شد بری هستم.^۱

سیاست انگلستان

بعد از جنگ طائف حجاز برای عبدالعزیز باز شد؛ ولی در یورش به مکه کندی کرد تا اینکه نیت و اهداف انگلستان کشف و روشن گردید که از ادامه عملیات او را بر حذر داشته بودند؛ ولی طولی نکشید که سیاست انگلستان تغییر پیدا کرد که می‌خواست از ملک شریف حسین و پسرانش رهایی یابد و بهترین راه در رسیدن به آن جنگیدن عرب‌ها با یکدیگر بود.^۲

۱. کشف الارتیاب، ص ۵۲.

۲. جبران شامیه، آل سعود، ماضیهم و مستقبلهم، ص ۱۳۴.

حمله به شرق اردن (۱۳۴۳ ق)

گروهی از وهابی‌ها بر عرب‌های بادیه شرق اردن - که در امان و غیر مسلح بودند - حمله کردند، بر ام‌العمد و مناطق مجاور آن حمله کردند، کشتند و غارت کردند؛ ولی طولی نکشید که مفتضحانه شکست خوردند و عقب نشینی کردند. سرانجام تانکها و هواپیماهای انگلستان در جنگ شرکت کردند و بعد از کشتن سیصد نفر (به دستور هم پیمانانشان که امیر عبدالعزیز تشکر از آن در نمازش را تشکر از خدا قرار داد) عقب نشینی کردند!!

تسلط بر مکه (۱۳۴۳ ق)

ملک حسین گمان کرد که انگلستان در نجات مکه - از دست وهابی‌ها - دخالت می‌کند چنانکه در ماه گذشته در اردن دخالت کرد؛ لذا به سرکنسولگری انگلستان در جده پیکی فرستاد تا وضعیت ناگوار را برایش توضیح دهد، سرکنسول انگلیس بعد از تماس با حکومتش پاسخ داد که حکومت انگلستان به سیاست عدم دخالت در امور دینی پای‌بند است و نمی‌خواهد در هر نزاعی در مورد اماکن مقدس در اسلام دخالت کند. همچنان ناجی اصیل نماینده ملک حسین در لندن نامه‌ای به وزارت خارجه انگلستان نوشت که شاه اردن از انگلستان بر اساس معاهده‌ای که در دست گفته‌گو است می‌خواهد برای

جلوگیری از تجاوزات وحشیانه که وهابی‌ها در اماکن مقدسه مرتکب می‌شوند دخالت کند و آنان را از طائف اخراج نماید.

پاسخ نامه این بود: انگلستان نمی‌خواهد وارد اختلافات میان امیران عرب مستقل درباره تسلط بر اماکن مقدسه در اسلام شود.

سپس ناجی به انگلستان چنین پاسخ داد: آنچه مردم حجاز در تأیید انگلستان در جنگ جهانی انجام دادند و ریسک بزرگی که کردند می‌طلبند که انگلستان در نجات مکه از بلایای جنگ به این مردم کمک کند و جهان اسلام راضی نیست از اینکه اماکن مقدسه گرچه برای مدتی خیلی کوتاه در دست یک گروه مانند وهابیت باشد.^۱

عزل خاندان هاشمی در راستای منافع وهابیت

انگلستان هر وسیله‌ای را برای فشار آوردن بر ملک شریف حسین و خاندان هاشمی به کار برد تا اینکه وهابیت جایگزین آنان شود از آن جمله قطع کمک‌های مالی که خاندان هاشمی از پرداخت حقوق

۱. دائرة الوثائق العامة فی لندن (اداره عمومی مستندات در لندن)
(۳۷۱،۱۰۰۱۴:۱ف)

افسران و سربازان ناتوان ماندند.^۱

وضعیت ملک شریف حسین بسیار ناگوار شد، بزرگان حجاز از جمله اشراف مکه و علمای دین و تاجران بزرگ در جده، شریف حسین را در راستای رضایت ابن سعود عزل کردند.

بعد از مذاکرات، شریف حسین راضی شد که از پادشاهی به نفع پسرش - که در سال ۱۳۴۳ به عنوان پادشاه حجاز تعیین شد - کناره‌گیری کند. بعد از سه روز، شریف حسین با اثاثیه به جده فرستاده شد؛ ولی انگلستان از وجودش در تنگنا قرار گرفت و اختاری برایش فرستاد که جده را بر اساس طلب عبدالعزیز ترک کند و به او ابلاغ کرد که به قبرس برود. او از جده به قبرس رفت و تا زمان مرگ (۱۹۳۱ م) آنجا بود و جنازه‌اش به اردن منتقل شد و در مسجد الاقصی دفن گردید.^۲

ورود وهابی‌ها به مکه

وهابیان بدون جنگ وارد مکه شدند و بعد از اینکه ملک حسین (شریف حسین) و پسرش از مکه به جده رفتند، خانه و اموالش را

۱. آل سعود ماضیهم و مستقبلهم، ص ۱۳۵.

۲. همان.

غارت کردند، بعد از آن بین ملک علی و وهابی‌ها جنگ شد. در آن سال حج تعطیل شد، سپس خالد بن لوعی را حاکم مکه کردند و مردم مکه را بر حضور نماز جماعت در روز پنج بار مجبور کردند، سیگار کشیدن و قرائت میلاد نبوی و زیارت اهل قبور را منع کردند، هر کسی را می‌دیدند که آن کارها را انجام می‌داد می‌زدند و گاهی او را حبس و جریمه می‌کردند.

مکر وهابیت

عبدالعزیز وارد مکه شد، ارتش رژه رفت و با علما جلسه گذاشت و آنان را به پذیرفتن افکار وهابیت مجبور کرد. او در جنگ با ملک علی گفت: آمده تا مکه را از ظلم اشراف نجات دهد و نمی‌خواهد مالک مکه شود بلکه سرنوشتش را به عموم مسلمانان واگذار می‌کند!! این روش تمام فریب‌کاران است هنگامی که جایی را اشغال می‌کنند، حتی اسرائیل در سال ۱۹۶۷ م هنگامی که تسلط پیدا کرد چنین گفت.

تخریب بقیع و مقابر مسلمانان

ابن عبدالعزیز تصمیم گرفت آثار و نشانه‌های اسلامی در مکه، جده و مدینه را از بین ببرد، در مکه گنبد‌های عبدالمطلب و ابوطالب 8 و خدیجه ام المؤمنین 3، مولد نبی 6 و زهرا 3 را

تخریب کردند. هنگامی که وارد جده شدند قبر حوّا را تخریب کردند، بلکه تمام گنبدها و زیارتگاه‌ها و اماکن متبرکه را تخریب نمودند، هنگامی که مدینه را محاصره نمودند مسجد حمزه و زیارتگاهش را که خارج از مدینه بود تخریب کردند.^۱

علی وردی می‌گوید: بقیع مقبره مدینه در دوران پیامبر 6 و بعد از آن بود که در آنجا عباس، عثمان، زوجات پیامبر 6 و بسیاری از صحابه و تابعین و چهار امام از ائمه اهل بیت : (امام حسن، امام زین‌العابدین، امام باقر و امام صادق :) دفن شده بودند که شیعیان برای این چهار امام ضریح‌های زیبایی ساخته بودند که شبیه ضریح‌های معروف امامان در ایران و عراق و ... بود؛ اما همه را تخریب نمودند.^۲

این قبور تا مدتی سالم ماندند؛ ولی ابن سعود که مقاصد و هابیت را اجرا می‌کرد متهم شد به اینکه این قبور را سالم گذاشته، تا اینکه در ماه رمضان سال ۱۳۲۲ عبدالله بن بلیهد بزرگ علمای نجد را از مکه به مدینه فرستاد تا آنها را تخریب کند، هنگامی که ابن بلیهد به مدینه رسید با علمای آنجا جلسه گذاشت و از آنان استفتاء کرد که

۱. کشف الارتیاب، ص ۵۵.

۲. لمحات اجتماعی، ملحق الجزء السادس، ص ۳۰۵.

نظر علمای مدینه در ساختن قبور و اتخاذ آن به عنوان مسجد چیست؟ آیا جایز است یا خیر و اگر جایز نیست بلکه ممنوع و از آن نهی شده، آیا تخریب قبور واجب است و نماز خواندن نزد قبر ممنوع است و ساختن موقوفه‌ای مانند بقیع که مانع می‌شود از انتفاع به اندازه ساخت، غضب به حساب می‌آید که بر مستحقان آن ظلم است و باید به مستحقان آن داده شود یا خیر؟ آیا آنچه جاهلان نزد این قبور انجام می‌دهند، از دست کشیدن به قبر و خواندن صاحبان آن با خواندن خدا و تقرب به وسیله ذبح و نذر برای قبور و روشن کردن چراغ بر آنها جایز است یا خیر؟ آیا هنگام دعا کردن توجه نمودن به مقبره پیامبر 6 جائز است یا خیر؟ و بوسیدن مقبره آن حضرت و دست کشیدن به آن جائز است؟ و آیا درود فرستادن و ذکر گفتن بین اذان و اقامه و قبل از نماز صبح و قبل از نماز جمعه جائز است یا خیر؟ ... فتوی دهید، خدا اجرتان دهد و ادله مستند بیان کنید که شما اهل آن هستید و صلاحیت آن را دارید.^۱

مفتیان به طور اجباری با آنچه با نیت وهابی‌ها مناسب بود فتوی دادند. بر اثر صدور این فتوای ساختگی، قبرها همه تخریب شد و این جنایت سروصدای زیادی در جهان اسلام بلند کرد، به خصوص نزد

۱. لمحات اجتماعی، ص ۳۰۵، ۳۹۶.

شیعیان که عزای عمومی اعلام کردند و دروس و مدارس تعطیل شد و تجمعات مردمی و اعتراضات برپا شد، تلگراف‌ها زده شد که رفتار وهابیت و آل سعود را محکوم می‌کرد، تلگراف‌هایی نیز به ملوک و علمای جهان اسلام ارسال شد.^۱

موضعگیری مطبوعات عراق

علی وردی می‌گوید: روزنامه‌های عراق مقالاتی در محکومیت ابن سعود و کارهایش منتشر کردند. روزنامه العراق در سر مقاله خود نوشت: دستور داده شد و ابن بلیهد فتوای معلوم و از پیش دیکته شده را صادر کرد و بزرگ‌ترین خدمتی که می‌توانست، به مولایش ابن سعود تقدیم کرد و نمی‌دانست که سعی او تیری بود به قلب جهان اسلام و چه دردی بر آن وارد کرد.^۲

مقاله اسماعیل آل یاسین

مقاله‌ای دیگر توسط اسماعیل آل یاسین از کاظمین منتشر شد و عنوان مقاله این بود: الطّامة الكبرى، والاماكن المقدسة فی الحجاز (مصیبت و اماکن مقدسه در حجاز). در این مقاله آمده بود: ای

۱. همان.

۲. این مطلب توسط روزنامه العراق که سخنی بین یکی از نویسندگان روزنامه و سید گیلانی بود نوشته شد.

مسلمانان! این خواب زمستانی عمیق چیست؟ این جمود که شما را به بی حالی کشانده چیست و باعث شده که به این مسائل دردناک و نقشهای مفتضحانه که آن طغیانگر در بلاد مقدسه انجام می‌دهد اهمیت ندهید؟!'

موضعگیری محمود گیلانی (نقیب اشراف بغداد)

بعد از اینکه از وهابی‌ها به خاطر تخریب قبور انتقاد کرد گفت: ساختن گنبدها بر قبور با سنت نبوی منافات ندارد؛ زیرا پیامبر 6 در حجره عایشه - که دارای دیوار و سقف گنبدی است - دفن شد و اضافه نموده است: بوسیدن ضریح از باب دوست داشتن است که در اسلام ممنوع نیست.

سید صدرالدین صدر در این واقعه این اشعار را سروده است:

لعمری إن الفاجعة البقیع	یشیب لهولها فود الرضیع
وسوف تكون الفاتحة الرزایا	إذا لم نصح من هذا الهجوع
أما من مسلم لله یرعی	حقوق نیّه الهادی الشفیع ^۲

سوگند به جانم! از مصیبت و فاجعه بقیع قلب کودک شیرخوار پیر

۱. لمحات اجتماعی، ص ۳۰۵، ۳۹۶.

۲. همان، ص ۳۰۹.

می‌شود.

آغاز مصیبت‌ها خواهد شد اگر از این خواب بیدار نشویم.
آیا مسلمانی نیست برای خدا که حقوق پیامبرهدایت کننده و
شفاعت کننده را رعایت نماید؟

این فاجعه در ۸ شوال سال ۱۳۴۳ رخ داد.

درگیری بین عبدالعزیز و پیروانش

بعد از اینکه عبدالعزیز حکومت را به دست گرفت با تأیید و پشتیبانی انگلستان، شریف حسین و پسرش را از حجاز بیرون کرد و حکومت نجد و حجاز را به دست گرفت. بین عبدالعزیز و پیروانش که در تاریخ الاخوان (برادران) نامیده شدند مشکلاتی به وجود آمد که منشأ آن، اعتقادات وهابیون بود زیرا که عبدالعزیز از کفار (انگلستان) پیروی می‌کرد و دوست آنان بود و به تساهل در دین متهم شد، پیروانش به وی معترض بودند که چرا سبیل او بلند است و به پیراهن پوشیدن و عقاب به سر گذاشتن و فرستادن پسرش سعود به مصر برای معالجه نیز اعتراض داشتند؛ زیرا مصر به نظرشان کشور کفر بود و نیز فرستادن پسرش فیصل برای دیدار از کشورهای اروپایی نیز مورد اشکال بود؛ چون آن کشورها نیز کشورهای کفر بودند. تمام این امور را از وی نمی‌پذیرفتند.

استفاده از ماشین و دستگاه‌های بی‌سیم و تلفن را بدعت می‌دانستند؛ زیرا ساخت فرنگ بودند. به نظر آنان جنگیدن با کشورهای همسایه مانند عراق و اردن واجب بود و باید آن کشورها برای انتشار و تبلیغ افکار وهابیت اشغال می‌شد. نخستین کامیون در شهر «الحول» به آتش کشیده شد و نزدیک بود راننده آن نیز بسوزد.^۱

مؤلف تاریخ نجد می‌گوید: اخوان (حزب برادران) مشکلی دیگر برای عبدالعزیز ایجاد کردند. آنها طغیان کردند و خشونت به کار بردند و مردم ناراحت و بیزار شدند، اخوان با هر کس از بادیه‌نشینان که از وهابیت تبعیت نمی‌کرد می‌جنگیدند و به کفر متهم می‌کردند و می‌کشتند و غارت می‌کردند و می‌گفتند: ای بادیه‌نشین! تو مشرکی، ریختن خون و اموالت مباح است.

بر اثر آن، هرج و مرج در کشور حاکم شد و نزدیک بود امنیت و صلح را بر هم بزند.^۲

مؤلف تاریخ المملكة العربية السعودية می‌گوید: اخوان نسبت به

۱. الاصلاح الاجتماعي في عهد الملك عبدالعزيز، ابوعلیه، ص ۱۶۰، الجزيرة العربية في القرن العشرين، وهبة حافظ، ص ۲۹۹.

۲. تاریخ نجد الحديث، ص ۲۶۰.

علم و پیشرفت کراحت داشتند و بدشان می‌آمد، هر نوع از انواع تکنولوژی جدید را شر و کفر می‌دانستند؛ مانند: تلفن، تلگراف، ماشین، ساعت و برق، پس می‌گفتند: اینها جادو و سحر و از کارهای شیطان است؛ لذا در برابر استفاده از آن و انتشارش مقاومت کردند و باعث عقب ماندگی کشور شدند.^۱

اجتماع مخالفان

در سال ۱۳۴۵هـ. رؤسای مخالفان به رهبری فیصل درویش در الغطفط جلسه تشکیل دادند و لیستی تهیه نمودند که اشکالاتی را که بر عبدالعزیز داشتند در آن یادداشت نمودند؛ از جمله:

۱. سفر پسرش سعود به مصر.
۲. سفر پسرش فیصل به لندن.
۳. استفاده از تلگراف، تلفن و ماشین در سرزمین اسلامی!!
۴. واجب کردن مالیات و گمرکی بر مسلمانان نجد. این در حقیقت اعتراض به تشدید در سوء استفاده از مردم از راه مالیات بود.
۵. منع کردن قبایل اردن و عراق از حق چراندن چهارپایان در

۱. توحید المملكة العربية السعودية، المانع محمد، ص ۱۵.

اراضی مسلمانان.

۶. منع تجارت با کویت؛ زیرا کویتی‌ها کافرند به دلیل اینکه افکار وهابیت را نپذیرفتند.

۷. ایراد به مدارا نمودن با خوارج شیعه!! در احساء و قیظف زیرا بر عبدالعزیز واجب است یا آنان را به اسلام هدایت کند یا بکشد.^۱

عبدالعزیز برای حل این مشکلات کنفرانسی برگزار کرد، تمام اعضای معارضه و مخالفان جز سلطان بن بجاد که بر حجاز تسلط پیدا کرده بود حضور یافتند. سلطان بن بجاد عدم حضورش را چنین توجیه کرده بود که به عبدالعزیز و گفته‌هایش اطمینان ندارد، به خصوص بعد از اینکه تصمیم گرفتیم به اینکه او مجرم و کافر است و لازم است عزل شود. عبدالعزیز در این کنفرانس ادعا کرد که خادم شریعت است و وجودش را برای مصالح مسلمانان وقف کرده است!!

حمله انگلستان به اخوان

در سال ۱۳۴۶ عراق تصمیم گرفت با سعودیها گفتگو کند درباره ساختن پاسگاه‌های مرزی نزدیک مرز نجد که به بی‌سیم و ماشین‌های نظامی مجهز شود، برای نظارت و کنترل نقل و انتقال بادیه نشینان و

۱. تاریخ ملوک آل سعود، ابن هذول، ص ۱۸۰.

جلوگیری از حمله‌های آنان. در اثنای ساختن پاسگاه، اخوان به پاسگاه «البصیة» حمله کردند و تعدادی از آنان را کشتند، سپس بر عشایر عراق حمله بردند و آنان را کشتند و غارت کردند و با اصرار حکومت عراق، هواپیماهای انگلستان دخالت کردند و اعلامیه‌هایی را از هوا بر حزب اخوان پخش کردند که در آن به اخوان و عاقبت جنایتشان اخطار داده بودند؛ ولی اخوان به اخطاریه‌ها توجه نکردند؛ به همین دلیل تجمعات و مواضع اخوان را بمباران کردند.^۱

این بمباران، ابن سعود را میان دوراهی قرار داد و مذاکره با انگلستان را انتخاب نمود و با مخالفان داخلی نیز جلسه گذاشت و تلاش کرد آنها را قانع کند به اینکه جهاد به نیرو و امکانات نیاز دارد و اینکه تکنولوژی، سحر و جادو و کار شیطان نیست، چنانچه وهابیت ادعا می‌کرد.

تمرد اخوان

اخوان علیه حکومت شروع به تبلیغات کردند به اینکه می‌خواهد دین را از بین ببرد و با کفار دوست باشد و به عشایر عراق هجوم بردند. تعداد مخالفان حکومت پنج هزار نفر بود. عبدالعزیز لشکر

۱. تاریخ نجد، فیلیبی عبدالله، ۳۵۹.

پانزده هزار نفره‌ای را مجهز کرد. درگیری‌هایی در سال ۱۳۴۹میان دو طرف رخ داد و اخوان فرار کردند.

علی الوردی می‌گوید: اکثریت بنیانگذاران حکومت‌ها و دولت‌ها، کسانی را که به آنان کمک کرده‌اند می‌کشند، علت آن این است کمک‌کنندگان می‌خواهند با آنان در دستاورد تشکیل دولت شریک باشند؛ ولی او نمی‌پذیرد؛ لذا درگیری میانشان رخ می‌دهد و چه بسا به از بین بردن کمک‌کنندگان منتهی و پایان می‌یابد، کسی که گفته سیاست بی‌پدر است، درست گفته است. در ظاهر دلیل شکست اخوان، وجود علما با عبدالعزیز بود که موجب تضعیف روحیه حماسه دینی آنان گشت.^۱

گرفتاری جدید

بعد از اینکه عبدالعزیز از تمرد اخوان رهایی یافت، ارتشی از بقایای دولت عثمانی تشکیل داد، ماشین و دستگاه بی‌سیم وارد کرد و مدارس جدید تأسیس نمود؛ ولی با مخالفت علمای نجد روبرو شد. هیاهویی جدید در کشور به راه افتاد و گفتند اولاً چرا در مدارس نقاشی تعلیم داده می‌شود، ثانیاً چرا زبان‌های اجنبی و جغرافیا تدریس

۱. علی وردی، لمحات، ص ۳۳۵؛ العلاقات العراقية السعودية، صادق السوداني، ص ۳۰۸.

می‌شود. همچنین به وجود سینما و پرژکتورها و هواپیماها اعتراض کردند؛ زیرا سوار شدن بر هواپیما تحدی و مبارزه طلبی با پروردگار است!! (الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ^۱).^۱ بادیه نشینان عرب کفر و نفاقشان شدیدتر است و به ناآگاهی از حدود احکامی که خدا و پیامبرش نازل کرده سزاوارترند.

(قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا).^۲ اعراب بادیه نشین گفتند: ایمان آورده‌ایم، بگو شما ایمان نیاورده‌اید ولی بگویید اسلام آورده‌ایم.

همچنین به ورود آمریکایی‌ها برای حفاری چاه‌های نفت در ظهران اعتراض کردند.

یک داستان جالب

هنگامی که ملک عبدالعزیز و جماعتی به همراه بعضی از انگلیسی‌ها در کاخ او بودند، ظهر شد و همان‌جا نماز جماعت برپا شد.

۱. توبه، ۹۷.

۲. حجرات، ۱۴.

امام جماعت آیه (وَلَا تَرَکُّنَا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا) ^۱ «و بر ستمگران تکیه ننمائید» را خواند. ملک عبدالعزیز به سوی امام جماعت حمله ور شد و او را مضروب نمود و گفت: ای فرومایه! به سیاست چکار داری؟! آیه دیگری نبود بخوانی؟!

بحران جدید عبدالعزیز

عبدالعزیز پس از، نابود کردن انقلاب اخوان و شیوخ مخالف، در سال ۱۳۴۹ با یک بحران اقتصادی دشوار مواجه شد. از تعداد حاجیان کاسته شد و به چهل هزار نفر رسید. مردم حجاز به گرسنگی مبتلا شدند و از حاجیان گدایی می کردند. باقی مانده غذا و پوست میوه از آنان می گرفتند.

عبدالله فیلیبی می گوید: نگرانی بر ملک عبدالعزیز چیره شد و روزی آن نگرانی را ابراز کرد و گفت با یک مشکل و مصیبت اقتصادی در کشور مواجه شده ایم. فیلیبی می گوید که به او گفتم: کشور تو پر از گنج: نفت و طلا است و تو از استثمار آن ناتوان هستی و به دیگران اجازه نمی دهی به جای تو از آن استثمار کنند؟! عبدالعزیز گفت: اگر کسی بیابم که یک میلیون جنیه پرداخت کند

تمام امتیازاتی که در کشور دارم به او خواهم داد.^۱

رقابت میان شرکت‌های اجنبی

هنگامی که غرب وجود گنج‌ها را در اراضی نجد کشف کرد، رقابت برای به دست آوردن امتیاز جستجو از نفت میان دو شرکت آمریکایی و انگلیسی رخ داد. شرکت آمریکایی در سال ۱۳۵۲ امتیاز آن را برد و در جده قراردادی بین مستر هاملتون و شیخ عبدالله سلیمان نماینده حکومت سعودی امضا شد.^۲ این گام نخست آمریکایی‌ها برای تسلط بر منابع ثروت در جزیره العرب بود! بعد از آن و به تدریج آمریکایی‌ها اعمال نفوذ کردند و بر تمام منابع ثروت تسلط پیدا کرده‌اند.

فرزندان و زنان عبدالعزیز

عبدالعزیز چنانکه الوردی می‌گوید: در ازدواج با زنان متعدد مشهور و کم نظیر است، بطوریکه تعداد پسرانش به چهل و پنج نفر رسید؛ اما از دخترانش اطلاعی در دست نیست. تعداد فرزندان و نوادگانش هنگام مرگ به بیش از سیصد تن می‌رسید که ممتاز از جامعه و بالاتر از قانون بودند، بعد از کشف نفت اموال فراوانی به دست عبدالعزیز افتاد که منجر به رفاه و غرق شدنش در شهوت‌رانی شد.

۱. خیری حماد، عبدالله فیلی، ص ۲۰۸، بیروت، ۱۹۶۱ م.

۲. وردی، لمحات، ص ۳۵۱.

مرگ عبدالعزیز و اختلافات جدید

در سال ۱۳۶۷ نشانه‌های پیری و ضعف در عبدالعزیز آشکار شد و به زانو درد مبتلا گشت. از صندلی متحرک استفاده می کرد، چیزی تشخیص نمی داد و با اینکه عینک داشت چیزی نمی دید و کور بود. در سال ۱۳۷۳ در سن ۷۷ سالگی مرد. سعود به عنوان شاه تعیین شد و فیصل به عنوان ولیعهد معرفی گردید.

۱۵. سعود بن عبدالعزیز (۱۳۷۳-۱۳۸۴ ق)

وی در سال ۱۳۲۰ متولد شد و پسر دوم عبدالعزیز بود. فیصل در سال ۱۳۲۴ از زن دوم عبدالعزیز متولد شد. میان دو برادر قبل از مرگ عبدالعزیز رقابت شد. پدرشان آن دو را به اتاق خوابش - که ماه‌های آخر عمرش را در آن سپری می کرد - دعوت کرد و گفت: دست یکدیگر را بگیرید و قسم بخورید هنگامی که می میرم با هم کار کنید و با هم نزاع و مجادله نکنید؛ ولی بعد از مرگ پدر اختلافات و درگیری میان دو برادر بیش از انتظار مردم وجود داشت.

بیماری سعود

ملک سعود در سال ۱۳۸۱ دچار زخم معده شد و آمریکایی‌ها به او گفتند برای معالجه به کشورشان بیاید. بعد از چندماه هنگامی که برگشت، دید فیصل بر تمام دستگاه‌های حکومتی تسلط پیدا کرده و

همه چیز را به دست گرفته است. نزدیک بود میانشان درگیری رخ دهد؛ ولی خاندان سعودی دخالت کرد و جلوگیری نمود و راضی شدند حکومت و وزارت را میانشان تقسیم کنند.

در سال ۱۳۸۲ سعود به قصد معالجه به اروپا رفت، فیصل مجدداً برای تسلط بر حکومت برادرش فعال شد. برادرش را به عنوان فرمانده گارد ملی نصب کرد و برادر دیگرش را حاکم ریاض کرد. هنگامی که سعود برگشت ناگهان با این تغییرات مواجه شد و مجبور شد که آنچه برادرش فیصل بر او تحمیل کرده بپذیرد و تنها به عنوان ملک ظاهر شود و هیچ اختیاری در دخالت امور داخلی کشور نداشته باشد، به ناچار با این وضع کنار آمد.

خلع سعود

بعد از اختلافات و درگیری‌ها، سعود بن عبدالعزیز خلع شد و فتوای شرعی از شیخ محمد بن ابراهیم - مفتی وقت عربستان - در سال ۱۳۸۳ صادر گردید. سعود مجبور شد کشور را ترک کند و به مصر - در دوران جمال عبدالناصر - برود و تا سال ۱۸۸۹ م و تا زمان مرگ در مصر بود. اموال و ثروت زیادی برای دوباره رسیدن به قدرت خرج کرد؛ ولی همه آنها بدون فایده بود و جز ضرر نفعی نبرد.

جبران شامیه می گوید: مردی نبوده که مانند سعود در مدت کوتاهی این همه ثروت خرج کند و نتیجه‌ای نگرفته باشد.

۱۶. فیصل بن عبدالعزیز (۱۳۸۴-۱۳۹۵ ق)

فیصل قدرت را در دست گرفت و بعد از خلع برادرش، دانست که تنها تضمین باقی ماندن بر مسند قدرت اظهار سرسپردگی به آمریکا است؛ لذا بارها با سفیر آمریکا و رؤسای شرکت آرامکو تماس گرفت برای این که آنان را قانع کند نسبت به این معنی که وی منافع آمریکا را بهتر تضمین خواهد کرد.

در سال ۱۳۸۵ به آمریکا مسافرت کرد و با آیزنهاور - رئیس‌جمهور وقت آمریکا - و فوستر دالاس - وزیر خارجه آمریکا - ملاقات کرد و از تصرفات سعود نزد آنان شکایت کرد و به آن دو نفر گفت: من با صراحت به شما می گویم، بعضی از آمریکایی‌های مسئول که علیه من گزارش می نویسند و ادعا می کنند که سعود از من برای آمریکا مخلص تر است اشتباه می کنند زیرا که من صادق ترین دوست آمریکا هستم!!!

گفتگو با مجله مصور مصری

مجله مصور سؤال‌هایی از فیصل کرد که فیصل بیان علاقه خود را نسبت به آمریکا به طور غیر مستقیم بیان کرد:

سؤال: سبب مسافرت حضرت‌عالی به آمریکا چیست؟

جواب: چون من صادق‌ترین دوست آمریکا هستم؛ ولی افسوس که آمریکایی‌ها تا کنون این دوستی صادقانه را به حساب نیاورده‌اند.

مجله مصور نیز در تاریخ ۱۹۵۸ میلادی از او اظهاراتی منتشر کرد که گفته بود آمریکایی‌ها معتقدند من دشمن آنها هستم؛ ولی اگر اخلاص من را نسبت به خود درک کنند، می‌فهمند که من صادق‌ترین دوست آنها هستم.

فوستر دالاس - وزیر خارجه آمریکا - در یک مصاحبه مطبوعاتی هنگامی که از نظرش درباره متولی شدن فیصل در حکومت سؤال شد با صراحت اعلام کرد: کاملاً مطمئن هستم که آنچه اتفاق افتاده است همان است که ما با امیر فیصل تفاهم کردیم در زمانی که در آمریکا بود.^۱

۱. ناصر سعید، تاریخ آل سعود؛ به نقل از: مجله مصور مصری.

در سال ۱۳۹۵ به دست برادرزاده‌اش فیصل بن مساعد بن عبدالعزیز کشته شد. هنگامی که با هیئت نفتی کویت وارد دفتر فیصل شد و برای ملاقات با فیصل جلو رفت خم شد و برای اینکه دستش را ببوسد کلتش را درآورد و سه تیر به او شلیک کرد و او را کشت. در آن زمان تحلیل‌های زیادی شد به اینکه قاتل دیوانه بود؛ ولی با این حال حکم قصاص بر او جاری شد و اعدام گردید.

۱۷. خالد بن عبدالعزیز (۱۳۹۵ - ۱۴۰۲ ق)

خاندان سعودی بعد از آن جلسه‌ای برگزار کردند و خالد را به عنوان شاه نصب کردند و فهد به عنوان ولی عهد انتخاب شد؛ ولی تمام توجهات متوجه فهد بود زیرا در واقع فهد حکومت می‌کرد و خالد اسماً شاه بود و در حکومت نقشش کم‌رنگ بود.

فهد نیز مورد قبول آمریکایی‌ها و تمایل آنان واقع شد. او بیانیه‌های ملک خالد را می‌خواند و تنها او بود که از ایران، عراق، کویت، فرانسه، لندن، سوریه و اردن دیدار رسمی کرد.

حمله به جهیمان^۱

در محرم سال ۱۴۰۰مجموعه‌هایی از حرکت اخوان المسلمین همراه زنان و کودکان بر مکه تسلط پیدا کردند و آنجا را تصرف نمودند. سعودی‌ها در ابتدای امر مسئله را پنهان نگه داشتند؛ ولی بعد از اینکه اخبار آنها فاش شد، آن رویداد را به صورت مبهم اعلام نمودند.

سازمان حرکت انقلاب مسلمانان (الثوار المسلمین) در جزیره العربیه اعلام کرد رهبری این قیام را به عهده دارد. رهبر روحانی انقلابیون - محمد القحطانی - اعلام کرد که او مهدی منتظر است و هدف این

۱. اریک رولر مفسر روزنامه لوموند در این خصوص می نویسد: شورشیان به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی ایران و در پی حرکت مکه جرأت افزون تری پیدا کرده و در روز ۲۷ نوامبر ۱۹۷۹ مراسم روز عاشورا را که در عربستان ممنوع است برگزار کردند. جمعیت که تصاویر امام خمینی (ره) را در دست داشت به سوی قطیف احساء و دیگر آبادی های ایالت شرقی حرکت کردند و در درگیری های به وجود آمده با گارد ملی ۶۰ تن از آنان کشته شدند. (گلی زواره ، ۱۳۷۴ ، ص ۵۳-۵۴). یکی از تشکیلات مهمی که مربوط به شیعیان عربستان می باشد سازمان انقلاب اسلامی جزیره العرب نام دارد . بعد از سرکوبی قیام مردم شیعه عربستان در سال های ۱۹۵۳ و ۱۹۶۷ هیجان مذهبی و جوشش درونی مردم خاموش نشد و انقلاب به حیات خود ادامه داد و در سال ۱۹۷۰ مبارزات مردم در سازمان مزبور تشکل یافت و در سال ۱۹۷۵ سازمان تأسیس شد و پس از قیام کعبه و جنبش مناطق شرقیه اعلام موجودیت نمود.

حرکت آزاد ساختن کشور از خاندان ملکی باند کفار و علمای مزدور است؛ اما رهبر سیاسی حرکت جهیمان ۴۷ سال داشت و اعلام کرد حکومت از جهتی ادعا می کند که مرکز دین اسلام در جهان است؛ ولی به ظلم و ستم و فساد ورشوه خواری کمک می کند. جهیمان امیرانی که بر اراضی تسلط پیدا کرده بودند و ثروت کشور را تبذیر می کردند محکوم کرد و آنان را به شرابخواری و زندگی های همراه فسق و فجور و ساخت کاخ های بزرگ توصیف کرد.

سرکوبی

وقتی فهد از تونس برگشت، بر سرکوبی قیام با توسل به زور اصرار کرد. در سرکوبی آنان در حرم گازه های اشک آور، توپخانه و هوایما به کار برده شد. قیام کنندگان بالای بام ها و از مناره ها تیراندازی کردند و دو هفته درگیری ادامه داشت. صدها نفر کشته شدند؛ از جمله رهبر روحانی حرکت؛ اما رهبر سیاسی حرکت با ۶۲ نفر اعدام شدند.

صدور فتاوی علیه آنان

خالد با علمای ریاض جلسه ای گذاشت و گزارشات غیر واقعی مبنی بر اینکه نماز گزاران و حاجیان را کشته اند در اختیار علما قرار داد و از آنان درباره چگونگی حل بحران استفتاء کرد. آنان فتوا دادند

که واجب است آنان تسلیم شوند و سلاح بر زمین گذارند. اگر تسلیم شدند از آنها پذیرفته شود و زندانی گردند تا اینکه در موردشان قضاوت شود و اگر امتناع ورزیدند تمام راه‌ها برای دستگیری آنان اتخاذ شود، حتی اگر به کشته شدنشان منجر شود و هر کس که تسلیم نمی‌شود و به جز کشتنش راهی نیست، باید کشته شود و به این ترتیب این گروه دستگیر و اعدام شدند.

۱۸. حکومت فهد

بعد از سرکوب آنان، خاندان سعودی شاد و خوشحال شدند. هنوز خالد ملک بود؛ ولی حکومت نمی‌کرد تا اینکه مرد و فهد را به عنوان ملک نصب کردند و با او بیعت نمودند و کفایت می‌کند در فرومایه‌گی او گناهی که مرتکب شد زیرا وی لشکر و نیروهای کفار و مشرکان را به بهانه دفاع از جهاد به سرزمین مکه و مدینه آورد و به آنان تکیه کرد؛ ولی در حقیقت، این حرکت دفاع از مطامع و مصالح ستمکاران (آمریکا و صهیونیست) بود که خداوند متعال، رسول خدا ﷺ را از تکیه کردن بر کفار نهی کرده، چنانچه فقهایشان مانند نووی در المنهاج فتوی داده‌اند: باید از سکونت و وجود هر کافری در حجاز جلوگیری شود و منع گردد و حجاز عبارت است از: مکه، مدینه، یمامه و روستاهای آنجا.

همچنین نظرتان را توجه می‌دهم بر جمعه سیاه در روز ششم ذی‌الحجه سال ۱۴۰۷ که فهد دستور قتل هزاران حاجی را در حرم داد، آنان هیچ گناهی نداشتند جز اینکه تجمع کرده بودند برای اعلام برائت از مشرکان و دعوت مسلمانان به وحدت. خدا را می‌خواندند با صدای بلند در شهر امن شعار می‌دادند مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل، ای مسلمانان! متحد شوید.

آری! این بهای سنگینی بود که مسلمانان در آن روز و به خاطر اعلام برائت از آمریکا شیطان بزرگ و اسرائیل نامشروع پرداختند. وهابی‌ها یعنی همان مزدوران آمریکا و اسرائیل به نمایندگی از آنان در ماه حرام با قساوت تمام مسلمانان را سرکوب کردند و کشتند و نابود کردند. آنان را از هر طرف زیر رگبار گرفتند و از فراز ساختمان‌ها در خیابان مسجدالحرام، سنگ و شیشه بر سرشان ریختند و با ماشین‌های آب‌پاش آب داغ (با ۱۲۰ درجه حرارت) به سر و روی حاجیان بی‌گناه پاشیدند.

فَاِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ

منابع و مأخذ

* قرآن كرك

* نهج البلاغه

* صحيفه سجاديه

١. آلوسى، سيد محمود بن عبدالله، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثانى، متوفى ١٢٧٠هـق، داراحياء التراث العربى، ١٤٢٠ هـق، بيروت.
٢. آلوسى، محمود شكرى بن عبدالله، غاية الأمانى فى الرد على النبهانى، متوفى ١٣٤٢ هـق.
٣. ابن الشيخ، عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، الكلمات النافعة فى المكفرات الواقعة، متوفى ١٢٤٢ هـق.
٤. ابن بشر، عثمان بن عبدالله حنبلى، عنوان المجد فى تاريخ النجد، متوفى ١٢٩٠ هـق، چاپ مصر، ١٣٤٩ هـق.
٥. ابن بطوطة، محمد بن عبدالله، رحلة، متوفى ٧٧٩، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٨ هـق.
٦. ابن تغرى، يوسف بن تغرى بردى اتابكى، المنهل الصافى و المستوفى بعد الوافى، متوفى ٨٧٤ هـق، الهيئة المصرية العامة للكتاب، مصر، ١٩٤٨ م.
٧. ابن تيمية حرانى، احمد بن عبدالحليم، منهاج السنة، متوفى ٧٢٨ هـق، المكتبة العلمية، بيروت.
٨. ابن تيمية حرانى، احمد بن عبدالحليم، رسائل، چاپ مصر، ١٣١٧ هـق.
٩. ابن تيمية حرانى، احمد بن عبدالحليم، زيارة القبور والاستنجد بالمقبور، متوفى ٧٢٨ هـق.

١٠. ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي بن حجر عسقلاني شافعي، فتح الباري بشرح صحيح البخاري، متوفى ٨٥٢ هـ، دار احياء التراث العربي، بيروت.
١١. ابن حجر عسقلاني، أحمد بن علي بن حجر عسقلاني شافعي، لسان الميزان، متوفى ٨٥٢، مؤسسة الأعلمي، بيروت.
١٢. ابن حجر هيثمي، الفتاوى الحديثية، متوفى ٩٧٤ هـ، المطبعة التقدم العلمية، مصر.
١٣. ابن حجر، أحمد بن علي بن حجر عسقلاني شافعي، الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة، متوفى ٨٥٢ هـ.
١٤. ابن قاسم، عبدالرحمن بن محمد بن قاسم قحطاني، الدرر السنية في الأجوبة النجدية، متوفى ١٣٩٢ هـ.
١٥. ابن قاضي، محمد بن أحمد، درة الحجال في أسماء الرجال، رباط، مغرب.
١٦. ابن كثير، اسماعيل بن عمر بن كثير، البدايه والنهاية، متوفى ٧٧٤ هـ، دارالفكر، بيروت، ١٤١٩ هـ.
١٧. ابن ماجة قزويني، محمد بن يزيد، سنن، متوفى ٢٧٥ هـ، دار احياء التراث العربي، بيروت.
١٨. ابن هذلول، تاريخ ملوك آل سعود.
١٩. أبوحيان، محمد بن يوسف أندلسي غرناطي، بحرال محيط، ت ٧٥٤ هـ.
٢٠. أبوعلية، عبدالفتاح، محاضرات في التاريخ الدولة السعودية الاولى.
٢١. أبوعلية، عبدالفتاح، الاصلاح الاجتماعي في عهد الملك عبدالعزيز.
٢٢. احمد امين مصري، زعماء الاصلاح في العصر الحديث، متوفى ١٣٨٨ هـ، دارالكتاب العربي، بيروت.
٢٣. أحمد بن حنبل، المسند، متوفى ٢٤١ هـ، دار الفكر، بيروت، ١٤٢٠ هـ.
٢٤. اليكسي فاسيليف، تاريخ العربية السعودية، شركة المطبوعات، بيروت، ١٩٩٥ م.
٢٥. امين ريحاني، امين بن فارس، تاريخ نجد الحديث، متوفى ١٣٥٩ هـ، المطبعة العلمية، بيروت، ١٩٢٨ م.

۲۶. ترمذی، محمد بن سورة، الجامع الصحيح معروف به سنن ترمذی، متوفای ۲۹۷ هـ، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۷. جبران شامیه، آل سعود ماضیهم و مستقبلهم، ریاض.
۲۸. جبرتی، عبدالرحمن بن حسن جبرتی، تاریخ الجبرتی (عجائب الآثار فی التراجم والاخبار)، متوفای ۱۲۳۷ هـ، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۷ هـ.ق.
۲۹. جمیل صدقی الزهاوی، الفجر الصادق فی الرد علی منکرى التوسل والكرامات والخوارق، المطبعة الواعظ، ۱۳۲۳ هـ، مصر، متوفای ۱۳۵۴ هـ.ق.
۳۰. حصنی، ابوبکر بن محمد حصنی شافعی، دفع شبه من شبه و تمرد، متوفای ۸۲۹ هـ، دار احیاء الکتب العربیة، و مصر، ۱۳۵۰ هـ.ق.
۳۱. خالد سعدون، علاقات بين نجد والكويت.
۳۲. خطیب بغدادی، ابوبکر أحمد بن علی، تاریخ بغداد: متوفای ۴۶۳ هـ، دارالکتب العلمیه، ج ۲، ۱۴۲۵ هـ، بیروت.
۳۳. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، سنن الدارمی، متوفای ۲۵۵ هـ، دارالفکر، بیروت.
۳۴. ذهبی، محمد بن أحمد، سیر أعلام النبلاء، متوفای ۷۴۸ هـ، مؤسسہ الرسالہ، ج ۷، ۱۴۱۰ هـ، بیروت.
۳۵. ذهبی، محمد بن أحمد ذهبی شافعی، المعجم المختص بالمحدثین، متوفای ۷۴۸ هـ، مکتبۃ الصدیق، عربستان، طائف.
۳۶. زینی دحلان، أحمد بن زینی دحلان، فتنة الوهابية، متوفای ۱۳۰۴ هـ، مکتبۃ الحقیقه، استامبول، ترکیه.
۳۷. زینی دحلان، أحمد بن زینی دحلان، الدرر السنية فی الرد علی الوهابية، متوفای ۱۳۰۴ هـ.ق.
۳۸. سبحانی، جعفر، بحوث فی الملل والنحل، مؤسسہ امام صادق 7، ج 1، ۱۴۲۷ هـ، قم.
۳۹. سبکی، عبدالوهاب بن علی، طبقات الشافعية الكبرى، متوفای ۷۷۱ هـ، تحقیق

- عيسى البابى، مصر و دار احياء الكتب العربية، قاهرة، ١٣٦٩ هـ ق.
٤٠. سلامة قضاى عزامى، فرقان القرآن بين صفات الخالق و صفات الاكوان، متوفى ١٣٧٩ هـ ق، المطبوع مع كتاب الأسماء والصفات للبيهقى.
٤١. سليمان بن عبدالوهاب نجدى، الصواعق الإلهية فى الرد على الوهابية، متوفى ١٢٠٦ هـ ق، استامبول، تركيه، ١٣٩٩ هـ ق.
٤٢. سمهودى، وفاء الوفاء، متوفى ٩١١ هـ ق، دار احياء التراث العربى، بيروت.
٤٣. شهابى، لمع الشهاب فى سيرة محمد بن عبدالوهاب، تحقيق احمد مصطفى، بيروت، ١٩٦٧ م.
٤٤. شيخ عباس قمى، عباس بن محمد رضا، الكنى واللقاب، متوفى ١٣٥٩ هـ ق، مؤسسه نشر اسلامى، ١٤٢٩ هـ ق، ج ٢.
٤٥. صالح بن فوزان بن عبدالله الفوزان، من اعلام المجددين، ج ٢، ١٤٢٥ هـ ق، رياض، عربستان سعودى.
٤٦. صالحى شامى، محمد بن يوسف، سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد، متوفى ٩٤٢ هـ ق، دارالكتب العلميه، ج ١، بيروت، ١٤١٤ هـ ق.
٤٧. عاملى، سيد محسن أمين، كشف الارتباب فى اتباع محمد بن عبدالوهاب، متوفى ١٣٧١ هـ ق، مكتبة الحرمين، قم، ١٣٨٢ هـ ق.
٤٨. عاملى، محمد جواد، مفتاح الكرامة، متوفى ١٢٦٦ هـ ق، مؤسسه آل البيت، قم.
٤٩. عبادى، محمد بن أحمد، طبقات الشافعيين، متوفى ٤٥٨ هـ ق.
٥٠. علامه أمينى، عبدالحسين بن أحمد، الغدير فى الكتاب و السنة و الأدب، متوفى ١٣٩٢ هـ ق، دار الكتب الاسلاميه، ج ٢، ١٣٦٦ هـ ش.
٥١. على الوردى، لمحات الاجتماعيه.
٥٢. عمر رضا كحالة، معجم المؤلفين، دار احياء التراث العربى، بيروت.
٥٣. غمارى، عبدالله بن محمد، الصبح السافر فى تحقيق صلاة المسافر.
٥٤. فؤاد حمزة، فؤاد بن امين بن على بن حمزة، تاريخ البلاد العربية السعوديه، متوفى

- ۱۳۷۱ هـ.ق.
۵۵. قرطبي، محمد بن أحمد قرطبي مالكي، الجامع لاحكام القرآن، متوفى ۶۷۱ هـ.ق، مؤسسه التاريخ العربى، ج ۲، ۱۴۰۵، بيروت.
۵۶. قسطلانى، احمد بن محمد، المواهب اللدنية، نشر المكتب الاسلامى، بيروت، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۵۷. گروه نویسندگان، موسوعة العتبات المقدسة، دار الأضواء، بيروت.
۵۸. محمد المانع، توحيد المملكة العربية السعودية، ج ۱، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۵۹. محمد بن عبدالوهاب نجدى، كشف الشبهات فى بيان التوحيد و ما يخالف و الرد على المشركين، متوفى ۱۲۰۶ هـ.ق، دار القلم، بيروت.
۶۰. محمد بن عبدالوهاب، رسالة أربع قواعد، متوفى ۱۲۰۶ هـ.ق، مؤسسه المنار، مصر.
۶۱. محمد جواد مغنية، هذه هى الوهابية، متوفى ۱۴۰۰ هـ.ق، مؤسسه دار الكتاب الاسلامى، ج ۱، ۱۴۲۷، قم، و دار العلم للملايين، بيروت.
۶۲. محمد زاهد كوثرى، تكملة السيف الصقيل، دمشق.
۶۳. محمد حسين، حرز الدين، تاريخ النجف الأشرف، متوفى ۱۴۱۸ هـ، نشر دليل ما، قم.
۶۴. مراغى، أبوبكر بن الحسين مراغى، تحقيق النصره بتلخيص معالم دار الهجرة، متوفى ۸۱۶ هـ.ق.
۶۵. مسعودى، على بن الحسين، مروج الذهب و معاون الجواهر، متوفى ۳۶۴ هـ.ق، منشورات الجامعة اللبنانية، بيروت ۱۹۶۵م.
۶۶. مسلم بن حجاج نيشابورى، صحيح مسلم، متوفى ۲۶۱ هـ.ق، دار احياء التراث العربى، بيروت.
۶۷. منير عجلانى، تاريخ البلاد العربية السعودية.
۶۸. ميرزا ابوطالب اصفهانى، سفرنامه.
۶۹. مدرس صادقى، لؤلؤ الصدف، متولد ۱۲۸۵، چاپخانه مهربان، ۱۳۵۷ قمرى.
۷۰. ناصر سعيد، تاريخ آل سعود، منشورات اتحاد شعب الجزيرة العربية.

